

فصلنامه زنان شماره ۴۰ - اسفند ۱۳۹۵

Quarterly journal No. 40 - March 2017

فصلنامه
زنان



فهرست مطالب

مقالات

- دو مبارزه، یک هدف: انقلاب ۴
- تشدید خشونت علیه زنان و نقش قانون، دولت و اشغال گران در افغانستان ... ۶
- عقیم سازی، مانوری برای حمله به زنان ۱۰
- چرا خشونت بر زنان در سراسر جهان گسترش یافته است؟ ۱۳
- چرا در جهان کنونی، زنان ضرب و شتم می شوند؟ ۱۶
- شعر: تکه های دلم ۱۹
- سرپرستی زن از فرزند، «حق» یا «وظیفه»؟ ۲۰
- هنوز نمی خواهم بپذیرم که به من تجاوز شده ۳۰
- آنا یوکا: مجازات و تحقیر شد ۳۳
- معرفی کتاب: «ما» اثر لارا فان دولرن ۳۴
- گزارش برخی از فعالیت ها:
- در همبستگی با کارزار «نه به فاشیسم!» علیه دولت ترامپ /پنس
- واشنگتن دی سی ۳۵
- لس آنجل / بروکسل ۳۶
- لندن / دوسلدورف ۳۷
- هلند / برمن ۳۸
- فرانکفورت ۳۸
- گزارش تظاهرات ضد فرمان «ممنوعیت» ترامپ - لندن ۳۸
- گزارش تظاهرات در مخالفت با سفر ترامپ به لندن ۳۸
- گزارش تجمع اعتراضی ضد فرمان «ممنوعیت» ترامپ - بروکسل ۳۹
- گزارش تجمع اعتراضی ضد سفر پنس به بروکسل ۴۰
- برخی از بیانیه ها و فراخوان ها:
- بیانیه ی هشت مارس در همبستگی با کارزار «نه به فاشیسم!» ۴۱
- بیانیه ی هشت مارس در مورد مبارزات ۲۱ ژانویه ۴۲
- بیانیه در مخالفت با فرمان «منع ورود پناهجویان و شهروندان هفت کشور مسلمان» ۴۳
- بیانیه ی «کارزار مبارزه علیه خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران»
- به مناسبت «روز جهانی زن» ۴۴
- بیانیه ی هشت مارس به مناسبت «روز جهانی زن» - به زبان انگلیسی ۴۵

همکاری شما:

نشریه را پر بارتر خواهد کرد. برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید! لطفاً نوشته های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی تایپ کنید و مطالب را برای مان بفرستید! ارسال مطالب برای نشریه: zanane8mars@yahoo.com مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده ی نویسندگان آن است.

همکاران این شماره:

لیلا پرنیان

فریدا فراز

فریبا امیرخیزی

هشت مارس

نشریه سازمان زنان

هشت مارس

(ایران - افغانستان)

دو مبارزه، یک هدف: انقلاب



مبارزات سیاسی و اجتماعی را از سوی قشرها و گروه‌های مختلف برانگیخته است.

یکی از شاخص‌های مهم تغییر اوضاع به سمت به‌کارگیری هر چه بیشتر فاشیسم عربی در سراسر جهان خصوصاً در آمریکا - یکی از پر قدرت‌ترین کشورهای سرمایه‌داری/امپریالیستی - حمله‌ی آشکارتر به حقوق زنان و تشدید ستم بر زنان است. این مسأله را می‌توان هم در حملات توهین‌آمیز، ردیالانه و انزجارآمیز ترامپ نسبت به زنان در کمپین انتخاباتی‌اش دید که خشم میلیون‌ها زن در سراسر جهان را برانگیخت؛ و یا هم‌چنین در شرکت و دفاع آشکار پنس از تظاهراتی که از جانب فاشیست‌های بنیادگرای مسیحی در مخالفت با سقط‌جنین - در هفته‌ی اول قدرت‌گیری دولت ترامپ - سازمان‌دهی شده بود، دید. این دفاع برنامهریزی‌شده از جانب یکی از بالاترین مقامات دولت فاشیستی ترامپ که برای اولین بار در تاریخ آمریکا صورت گرفته است، تعرضی آشکار و زهرآگین به حقوق زنان است؛ اما روند اوضاع نشان می‌دهد این تعرضات اشکال هارتری به خود خواهند گرفت و دستاوردهایی که زنان در کشورهای غربی در نتیجه‌ی مبارزات‌شان به دست آورده‌اند، بیش از گذشته و در ابعادی به‌مراتب وحشیانه‌تر و در مقیاسی جهانی مورد یورش قرار خواهند گرفت.

تشدید فرودستی زنان در دستور کار همه‌ی دولت‌ها و نیروهای زن‌ستیز و واپس‌گرا در سراسر جهان قرار داشته و دارد؛ اگر فاشیستی به نام ترامپ در آمریکا در اولین روزهای قدرت‌گیری‌اش حمله به زنان را با محدود کردن حق سقط‌جنین آغاز می‌کند، دو روز بعد حاکمان روسیه در قانون دفاع از زنان قربانی خشونت خانگی، دست می‌برند و آن را محدودتر می‌کنند؛ اگر بنیادگرایان فاشیست مسیحی در آمریکا به کلینیک‌های سقط‌جنین حمله می‌کنند و پزشکان را ترور می‌کنند،

هشت مارس روز اتحاد و همبستگی جهانی‌مان، روز صف‌آرایی‌مان در مقابل سیستم سرمایه‌داری پدر/مردسالار حاکم بر جهان در راه است؛ روز مبارزه در راه تحقق بخشیدن به رویای آزادی و رهایی‌مان. روزی که می‌تواند میلیون‌ها زن را زیر پرچم شکستن زنجیر هزاران ساله‌ی ستم بر زن در کنار هم قرار دهد.

امسال نسیم این امید را ملموس‌تر از همیشه بر گونه‌های‌مان احساس می‌کنیم. این نسیم از مبارزات میلیون‌ها زن در سراسر جهان در بیست‌ویک ژانویه برخاسته است. برای اولین بار در تاریخ، میلیون‌ها زن در یک همبستگی جهانی علیه جریان امپریالیستی فاشیستی تازه به قدرت رسیده در آمریکا به پا خاستند. بیش از ۶ میلیون نفر از مردم جهان که اکثریت قاطع آن را زنان تشکیل می‌دادند روز بیست‌ویک ژانویه‌ی امسال نه‌تنها پرچم‌دار خواست‌های زنان شدند بلکه پرچم دفاع از دیگر ستمدیدگان (پناه‌جویان، مهاجرین، سیاه‌پوستان و لاتین‌تباران، هم‌جنس‌گرایان و ...) را بلند کردند. این همبستگی جهانی و دستاوردهای مبارزاتی‌اش می‌تواند و باید در خدمت گسترده‌ی مبارزه‌ای که به‌حق و به‌موقع در واکنش به فجایعی که نظام حاکم بر دنیا با صحنه‌گردانی چون ترامپ/پنس در آستین دارند، قرار گیرد.

سازمان ما به‌عنوان بخشی از جنبش انقلابی زنان بر پایه‌ی تحلیل از اوضاع کنونی در مورد تشدید فرودستی زنان و گسترش بی‌سابقه‌ی خشونت در عرصه‌ی جهان و به‌طور مشخص در ایران به این نتیجه رسید که باید پاسخ صحیح و درخوری به این ضرورت داد؛ و بر پایه‌ی همین تحلیل صحیح در برپایی و پیش‌برد «کارزار مبارزه با خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی علیه زنان» با تمام قوا نقش گرفته است. کلید این کارزار زمانی زده شد که یک تغییر سیاسی مهم در آمریکا - یعنی قدرت‌گیری دارو دسته‌ی فاشیستی و زن‌ستیز ترامپ/پنس - امواج نوین

بنیادگرایان فاشیست اسلامی حاکم بر ایران و افغانستان از زمان قدرت گیری‌شان حق سقط‌جنین را از زنان سلب کرده‌اند؛ اگر ترامپ فاشیستِ مردسالار زنان را فقط کالای جنسی لذت‌آفرین برای مردان می‌بیند، در ترکیه نیز اردوغانِ پدرسالار واپس‌گرا جای زنان را در خانه و مختص سرویس‌دهی به مردِ خانه و تولیدمثل می‌داند؛ اگر در برزیل ماریا لونیزا به خاطر سقط‌جنین به زندان می‌افتد، در آمریکا آنا یوکا به این اتهام که قصد داشته است در خانه‌اش با چوب‌لباسی به حاملگی خود خاتمه دهد، در زندان به سر می‌برد؛ اگر...

از عظمت‌طلبی سفید/مسیحی ترامپ/پنس تا شونیستم عثمانی اردوغان، از بنیادگرایان رژیم جمهوری اسلامی در ایران تا فاشیست‌های بنیادگرای مسیحی در آمریکا، از دار و دسته‌ی بنیادگرای داعش در خاورمیانه تا صهیونیست‌های حاکم در اسرائیل، از بنیادگرایان اسلامی طالبان و حاکمین در قدرت در افغانستان تا فاشیست‌های نئونازی در آلمان و ... اگر همه‌ی این مرتجعین بر سر چگونگی به بند کشیدن هرچه بیشتر مردم جهان با هم اختلاف داشته باشند اما همه‌ی این زن‌ستیزان بر سر تشدید و اعمال وحشیانه‌ترین خشونت‌ها بر زنان با هم وحدت و همبستگی دارند. موقعیت امروزی زنان بیش از هر زمان دیگر این واقعیت را نشان می‌دهد که نفرت از زنان و زنجیر کردن هر چه بیشتر آنان وجه اشتراک کلیه‌ی نیروهای مرتجع اعم از بنیادگرایان مذهبی و امپریالیست‌های پدر/مردسالار است.

در مقابل آنان اما زنان یعنی نیمی از جمعیت جهان قرار دارند که وحدت و همبستگی میلیون‌ها نفرشان در سراسر جهان در مارش اعتراضی علیه فاشیسم ترامپ/پنس نشان از هم سرنوشتی آنان دارد. حاکمیت سیستم پدر/مردسالار و ادغام جهان در یک شبکه‌ی جهانی سرمایه‌داری ریشه این هم‌سرنوشتی است. این سیستم در همه نقاط جهان زنان را در موقعیت فرودستی قرار داده است. امروزه تشدید مردسالاری و کنترل زنان و تبدیل هر چه بیشتر آنان به ماشینِ بچه سازی و کالای لذت‌بخشی به مردان، نیاز سیستم سرمایه‌داری برای حاکمیت بر جهان است.

تشدید فرودستی زنان در سراسر جهان در نتیجه‌ی هرچه حادثر شدن تضادها و بحران واقعی سیستم سرمایه‌داری است. امروزه حدت یابی این تضادها به‌جایی رسیده است که نماینده‌گان فاشیستی همچون ترامپ را تولید می‌کند؛ نماینده‌گانی برای گسترش بی‌رحمانه‌ی ستم و استثمار و تعرض بیشتر به مردم جهان؛ نماینده‌گانی برای شکل «نوبن» بخشیدن به فرم حاکمیت آمریکا به یک آمریکای فاشیست عریان. سرمایه‌داری برای تأمین نیاز اصلی‌اش یعنی کسب حداکثر سود و حفظ و گسترش منافع جهانی‌اش نیاز به حفظ و تشدید ستم بر زن دارد. این سیستم برای تداوم نظام ستمگرانه‌ی خود نیاز به حفظ و تعمیق سلطه‌ی مرد بر زن دارد. در نتیجه‌ی حاکمیت این سیستم است که زنان از کشورهای به‌اصطلاح مدرن تا عقب‌افتاده‌ترین مناطق در جهان، زیر بار گسترده‌ترین خشونت‌ها قرار دارند و قدرت و کنترل مردان بر زنان هرروز بیش از گذشته در جامعه توسط قوانین، سنت، ایدئولوژی، فرهنگ و... نهادینه می‌شود.

به همین دلیل پایه‌ی وحدت و همبستگی زنان در سراسر جهان این مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جهان است که آنان را فرودست و برده‌ی مردان کرده است. این مناسبات ستمگرانه

غالب بر جهان است که شرایطی را فراهم آورده که ۸ مرد برابر با ۳٫۶ میلیارد نفر از جمعیت فقیر جهان ثروت اندوخته کنند. جهانی که در آن ۸۰۰ میلیون انسان گرسنه می‌خواهد، جهانی که سه میلیارد زن از خشونت رنج می‌برد، جهانی که ۷۰ درصد تولیدات آن را زنان انجام می‌دهند، اما در فقر مطلق به سر می‌برند. جهانی که اکثریت مردم را در مناسبات ستم و استثمار اسیر کرده است.

باید در نظر داشت که فاشیسم عریان شکل‌گرفته در آمریکا و پروبال گرفتن جنبش فاشیستی در سایر نقاط جهان از مشخصه‌های جهان کنونی و تشدید تضادهای اساسی سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری/امپریالیستی و مشخصاً آمریکا در به راه‌اندازی شونیسم عظمت‌طلبانه، نژادپرستی، تشدید فرودستی زنان و حمله به پناهندگان و مهاجرین، هم‌جنس‌گرایان، به راه‌اندازی جنگ و تخریب هر چه بیشتر کره زمین... قصد دارد که نظامی به‌مراتب فاشیستی‌تر و ارتجاعی‌تر را نه تنها در آمریکا بلکه در سراسر جهان سازمان‌دهی کند. بر این اساس و بر سر این‌که چه کسی سرکرده این سیستم در سراسر جهان باشد، این قدرت‌ها از یک‌طرف باهم در کشمکش‌اند و از طرف دیگر تلاش دارند به مردم جهان حقه کنند که این سیستم ابدی است و راه دیگری در مقابل آن نیست؛ اما راه دیگری وجود دارد. راه مبارزه‌ی برای سرنوشتی و ریشه‌کن کردن همه نظام‌هایی که بر اساس ستم و استثمار زندگی انگلی‌شان را پیش می‌برند. در این مسیر رفع ستم جنسیتی، هم به پیش برد مبارزه‌ی انقلابی و تداوم آن و هم در همبستگی با سایر ستم‌دیده‌ها، ربط دارد. این مبارزه‌ی می‌تواند در راستای تولد یک جامعه‌ی نوین، جامعه‌ای که در آن همه‌ی انسان‌ها فارغ از جنس، نژاد، ملیت و... رها و آزاد زندگی کنند، تلاش کند. زنان برای تولد چنین جامعه‌ای ذینفع‌ترین هستند.

در این راستا و در این اوضاع خطیر، سازمان ما به‌طور فعال هم برای پیش‌برد کارزار مبارزه علیه خشونت بر زنان در ایران و هم در مبارزه‌ی جهانی علیه فاشیسم حاکم بر آمریکای امپریالیست، همه‌ی تلاش خود را به کار خواهد گرفت. پیش‌برد این دو مبارزه در صحنه‌ی پرآشوب کنونی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. در شرایطی که زنان رفرمیست و لیبرال و کلیه‌ی نیروهای «اصلاح» طلب در ایران تمامی هم‌وغم خود را در راستای حفظ نظام حاکم و در «بهترین» حالت تعدیل آن گذاشته‌اند، کارزار مبارزه علیه خشونت بر زنان در خدمت به سرنوشتی انقلابی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی - عامل اصلی فرودستی زنان - می‌تواند نقش مثبتی ایفا کند. از طرف دیگر شرکت فعال در مبارزات بین‌المللی در جهت کمک و یاری‌رساندن به مردم در آمریکا و خصوصاً نیروهای انقلابی در آن کشور علیه دولت فاشیستی ترامپ/پنس، از وظایف عاجل، انترناسیونالیستی و سرنوشت‌ساز مقابل پای همه‌ی انسان‌های آزادی‌خواه، مترقی و انقلابی است.

این واقعیات چه در ایران و چه در عرصه‌ی جهانی ایجاب می‌کند هر چه سریع‌تر به این ضرورت و الزامات مقابل پا پاسخ عملی دهیم. بر این اساس، ما همه‌ی زنان را چه به‌صورت گروهی و چه به‌صورت فردی فرا می‌خوانیم که هر چه فعال‌تر؛ هم در کارزار مبارزه علیه خشونت بر زنان شرکت کرده و در آن سهم بگیرند و هم در مبارزات علیه فاشیسم عریان در آمریکا. پیش‌برد متحد این مبارزات با صفوفی گسترده و ادامه‌یابی آن با افق پیروزی گامی مؤثر در خدمت به رهایی بشریت خواهد بود. ♦

تشدید خشونت

علیه زنان و

نقش قانون،

دولت و اشغال

گران در افغانستان

ن. پیا

بر طبق آمار سازمان ملل متحد خشونت علیه زنان در افغانستان در سال ۲۰۱۴ نسبت به سال ۲۰۱۳ افزایشی ۵ درصدی داشته است. این در حالی است که این خشونت در سال ۲۰۱۳ نسبت به سال قبل از آن ۲۰ درصد افزایش داشته است. طبق یکی از گزارش‌های سازمان عفو بین‌الملل، تحقیقات نشان می‌دهد که ۸۷ درصد زنان افغانستان در طول زندگی نوعی از خشونت را تجربه می‌کنند. این گزارش نیز تأیید می‌کند که عمده‌ی این خشونت‌ها را خشونت‌های خانگی تشکیل می‌دهند اما اعمال خشونت‌ها علیه زنان از جانب طالبان و دیگر گروه‌های مسلح نیز بخش مهمی را تشکیل می‌دهد. با در نظر گرفتن گزارش‌های عفو بین‌الملل به نظر می‌رسد که این سازمان خشونت‌های رو به افزایش دولتی را که تضمینی برای ادامه‌ی خشونت‌های خانگی است، به‌مثابه‌ی خشونت به‌حساب نیاورده است و به آن‌ها رجوعی نمی‌کند.

بخش مهمی از این خشونت‌ها به قتل زنان و ناقض‌العضو شدن آن‌ها می‌انجامد. بر طبق گزارشی از جانب «داده‌ستانی علیه خشونت در افغانستان» در فاصله‌ی ۶ سال - بین ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۴ شمسی - پرونده‌ی بیش از ۹۵۰۰ خشونت ثبت‌شده است که «۸۲۶ پرونده‌ی آن، مربوط به قتل بوده است؛ ۲۴۰۰ پرونده مربوط به تجاوز جنسی، ۱۰۰ پرونده موضوع سقط‌جنین، ۷۵ پرونده به اختطاف (ربودن) زنان اختصاص داشته، بیش از ۲۵۰ قضیه‌ی ازدواج اجباری، نزدیک به ۲۰۰۰ پرونده در مورد لت‌وکوب، بیش از ۳۰۰۰ قضیه منجر به جرح و ۹۱۴ قضیه فرار از منزل بوده است.»

این در حالی است که برخی از خشونت‌ها مثل ضرب و شتم‌های خانگی توسط شوهر و یا خانواده‌ی شوهر و یا پدر به دلیل رایج بودن و هم‌چنین برخی دیگر از خشونت‌ها مثل تجاوز و خشونت‌های مربوط به ازدواج اجباری به دلایل مسائل اجتماعی و فرهنگی و در میان بودن موضوع «آبرو و حیثیت» خانواده عمدتاً گزارش نمی‌شوند و حتی پنهان می‌مانند. با توجه به چنین معضل اجتماعی می‌توان تصور کرد که این رقم تنها درصد بسیار کوچکی از موارد واقعی را تشکیل می‌دهد؛ اما همین ارقام هم به‌نوبه‌ی خود بسیار تکان‌دهنده است. قتل‌های ناموسی و قتل‌هایی که بدین نام صورت می‌گیرند هم چنان در حال گسترش است. همان‌گونه که آمار بالا نیز نشان می‌دهد در نتیجه‌ی خشونت‌های خانگی به‌طور متوسط سالانه، در حدود ۱۵۰ زن به قتل می‌رسند که بخش مهمی از آن را قتل‌های ناموسی تشکیل می‌دهد. تعداد زنانی که در سال ۲۰۱۵ میلادی به قتل رسیده و قتل آن‌ها گزارش شده است حدود ۲۰۰ نفر بوده یعنی بالاتر از حد متوسط سال‌های قبل. بیش از نیمی از آن‌ها توجیه ناموسی و حیثیتی داشته‌اند. هم‌چنین تعداد ۲۴۰ قتل ناموسی در بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ گزارش شده است که این نیز بالاتر از حد متوسط سالانه بوده است. نمونه‌ی بارز آن در سال ۲۰۱۴ قتل فجیع یک دختر جوان ۱۸ ساله است که به ضربات تیشه‌ی پدرش کشته شد. هرچند که این پدر دستگیر شد اما تنها ۳۰ درصد قاتلان زنان در این سال دستگیر و به محاکمه سپرده شدند و حدود ۷۰ درصد آن‌ها یعنی بیش از دوسوم قاتلان زنان هیچ‌گونه

محاکمه‌ای نشده‌اند. احکام صادره نشان می‌دهد که گریختن قاتلان از دست نیروهای امنیتی و «قانون» کار بسیار مشکلی هم نیست. بدین معنی که اگر نیروهای امنیتی حتی همت کنند و قاتل را دستگیر کنند، قاتلی که توجیه ناموسی برای قتلش داشته باشد حداکثر حکمی که برایش صادر می‌شود دو سال زندان خواهد بود. قاتل نیز با توجه به امکان گریختن از محاکمه شدن و چنین همکاری از جانب نیروهای امنیتی و پلیس و همچنین قانون آماده است برای «پاک کردن آبرو و حیثیت» خانواده آن را با جان‌ودل بخرد. به عبارت دیگر می‌توان قانون را در این مورد مشوقی برای قتل‌های ناموسی قلمداد کرد و کمک به ترویج فرهنگ سنتی و عقب‌مانده و اشاعه‌ی آن.

قربانیان قتل‌های ناموسی تنها دخترانی نیستند که جرأت کرده‌اند به مرد موردعلاقه‌شان عشق بورزند و یا این‌که متهم به زنا شوند. اگر آن‌ها حتی قربانی تجاوز باشند، اگر با مردی غیر از اعضای فامیل و یا قوم خود حرف زده باشند، اگر از ازدواج اجباری طفره برونند و یا لباسی بپوشند که بخشی از بدن‌شان را نشان بدهد و یا این‌که ناخواسته بخشی از بدن‌شان در معرض دید فرد نامحرمی قرار گیرد، می‌تواند به قتل آن‌ها بیانجامد.

طبق گزارشی از جانب عفو بین‌الملل در ماه مه ۲۰۱۴ مردی به نام ملا محمدامین به دختر ده‌ساله‌ای به نام بریشنا (نام واقعی نیست) تجاوز کرد، مدت کوتاهی بعد از آن برخی از فعالین حقوق بشر دریافتند که خویشاوندان این دختر تهدید کرده بودند که او را خواهند کشت و جسدش را به رودخانه خواهند انداخت. به همین دلیل به گفته‌ی سازمان عفو بین‌الملل بریشنا بعد از بیمارستان به یکی از خانه‌های امن انتقال داده شد.

گسترش تفکر پدرسالارانه که ناشی از مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه است و فشارهای فرهنگی و اجتماعی و به‌خصوص مذهبی رایج از یک‌طرف و هم‌کاری قانون و پلیس از طرف دیگر شرایط را برای اعمال و گسترش انواع خشونت علیه زنان فراهم کرده است. رژیم کنونی که در نتیجه‌ی اشغال امپریالیستی بر سرکار آمده است نه‌تنها تلاشی برای از بین بردن ریشه‌های این مسأله نکرده بلکه با سیاست‌های مرتجعانه‌ی خود نیز بیش‌ازپیش به آن‌ها دمیده است. به‌طور مثال زنانی که درصدد هستند که از این شرایط جهنمی بگریزند، مجبورند که خود به‌تنهایی و بدون هیچ‌گونه حمایت و کمکی از جانب کس و یا نهادهی قدم در این راه بگذارند؛ اما موضوع تنها نداشتن حمایت نیست بلکه آن‌ها در محیط خصمانه‌ای مجبور به انجام این کار هستند که در آن پیوسته از یک‌طرف از جانب مردان خانواده مورد تهدید و تعقیب قرار می‌گیرند و از جانب دیگر دولت آن‌ها را به جرائم غیراخلاقی و فرار متهم می‌کند. در صورتی‌که افراد خانواده به آن‌ها دست یابند، ممکن است تحت نام حفظ ناموس آن‌ها را به قتل برسانند و یا حداقل در شرایطی بدتر از گذشته قرار دهند و در صورتی‌که از طرف دولت دستگیر شود به زندان افکنده می‌شوند و توسط مأمورین دولتی مورد اذیت و آزار جنسیتی قرار خواهند گرفت.

نگاهی گذرا به مواردی از خشونت‌ها که در افغانستان علیه زنان در یکی دو سال گذشته صورت گرفته است نشان می‌دهد که ابعاد خشونت هم وسیع‌تر و فزاینده‌تر شده است و هم نشان می‌دهد که قانون، دولت و نهادهای وابسته به آن از جمله نیروی پلیس با سیاست‌ها و عملکردهای خود به دامنه‌ی این خشونت‌ها افزوده‌اند و تداوم آن‌ها را تضمین کرده‌اند. بخش مهمی از خشونت‌ها علیه زنان از طرف نزدیک‌ترین افراد خانواده مثل پدر، برادر، شوهر و یا خانواده‌ی شوهر انجام می‌گیرد. با توجه به سلطه‌ی پدرسالارانه‌ی حاکم در جامعه دعوا و نزاع‌های خانگی معمولاً به خشونت علیه زنان و ضرب و شتم آنان می‌انجامد و در مواردی این خشونت‌ها بسیار وحشیانه و غیرانسانی است. مثلاً در موردی که غیرمعمول نیست مردی از ساکنان فاریاب بینی و قسمتی از لب بالایی زنش ریزه‌گل را با چاقو برید، شبیه همین جنایت در مورد زن دیگری به نام ستاره اتفاق افتاده است که شوهر معتادش پس از آن‌که با ضربه‌های سنگ به سرش او را بی‌هوش می‌کند، بینی و لب‌اش



را با چاقو می‌برد و ضربات دیگری با چاقو بر صورت او وارد می‌کند تا این‌که بچه‌هایش از خواب بیدار می‌شوند و او را نجات می‌دهند. نمونه‌ی دیگری که تلویزیون طلوع گزارش می‌دهد مردی در استان هرات آلت تناسلی زنش را می‌برد. چون این مرد که معتاد بود و می‌خواست نوزاد ۸ ماهه‌اش را بفروشد که با مقاومت زنش مواجه می‌شود.

علاوه بر کشته شدن، ناقص‌العضو شدن و یا مجروح شدن، سقط کردن بچه، بسیاری از زنان به خاطر ابعاد این خشونت‌ها مبتلا به مشکلات روحی و روانی نیز می‌شوند. مورد تکان‌دهنده‌ی دیگری که به رسانه‌ها راه یافت، ماجرای ده سال تجاوز یک پدر به دخترش بود. این دختر در نتیجه‌ی سال‌ها تجاوز دارای دو فرزند از پدرش بود. تجاوز توسط پدر و یا مرد دیگری از اعضای خانواده نیز گسترده است و این از مواردی است که یا برای همیشه در سینه‌ی زنان قربانی پنهان می‌ماند و یا علی‌رغم این‌که در مسیر زندگی آنان تأثیر فراوانی می‌گذارد اما تا آخر عمر مجبورند که با آن بسازند و بسوزند، اما در بسیاری موارد تأثیرات روانی آن بسیار مهلک‌تر از آن است که بتوان با آن ساخت و ممکن است به خودکشی و خودسوزی زنان بیانجامد.

برای دختران و زنان افغان که مورد خشونت قرار می‌گیرند راه فرار چندان از خانه وجود ندارد و در صورتی‌که جرأت کنند و بخواهند مثلاً از شوهر و اذیت و آزارهای او بگریزند در اکثریت قریب به‌اتفاق موارد از جانب خانواده‌ی خود حمایت نمی‌شوند، در بهترین حالت از جانب آنان مورد نصیحت قرار می‌گیرند که به خانه و زندگی خودشان برگردند و اگر مقاومت کنند، به خاطر فشارهای اجتماعی به‌زور آن‌ها را به خانه شوهر می‌فرستند. اگر به پلیس رجوع کنند نیز تفاوتی نخواهد کرد و تنها مسأله را حادثه خواهد کرد. یک دکتر زن که مسئول یک کلینیک زنان در ایالت بلخ در افغانستان است می‌گوید که «هفته‌ی پیش زنی که ۵ ماهه حامله بود، آن‌چنان از دست شوهرش کتک‌خورده بود که بچه‌اش را از دست داد، بعد از معالجه به خانه‌ی شوهرش بازگشت، چراکه راه دیگری در پیش نداشت.» (گاردین ۱۳ ژانویه ۲۰۱۳) زن دیگری به نام مریم که پیوسته از دست شوهر خشن و عصبانی‌اش کتک می‌خورد می‌گوید که بارها او را با موهایش به روی زمین می‌کشیده و حتی بارها او را با اسلحه تهدید به مرگ کرده است. او یک‌بار به پلیس مراجعه کرده که در نتیجه شوهرش را دستگیر می‌کنند اما تنها بعد از چند ساعت او را آزاد می‌کنند، پدر و مادرش حاضر نمی‌شوند به او کمک کنند و او را به خانواده‌ی شوهرش بازمی‌گردانند. مریم مدتی را در خانه‌های امن زنان به سر برد، اما خانه‌های امن برای زنان نیز همیشگی نیست و مشکلات خود را دارد.

زن‌ها مسلماً در خارج از خانه نیز امن نیستند. چراکه خشونت برزنان در افغانستان نیز تنها به چار دیواری خانه محدود نمی‌شود. قسمت اعظم تجاوزها و اختطاف‌ها و بخش مهمی از ضرب و شتم‌ها در خارج از خانه و توسط اشخاص ناشناس و افراد محل و وابستگان به نیروهای مسلح موافق و یا مخالف دولت صورت می‌گیرد. هرچند که طبق آمار «دادستانی علیه خشونت در افغانستان» سالانه به‌طور متوسط حدود ۴۰۰ مورد تجاوز گزارش شده است اما تعداد واقعی قربانیان تجاوز را به جرأت می‌توان بیش از ده‌ها برابر آن تعداد به‌حساب آورد. تجاوز به‌خاطر موضوع «آبرو و حیثیت» به‌خصوص یکی از موارد خشونت است که در کلیه‌ی جوامع و به‌خصوص در جامعه‌ای مثل افغانستان بیش از بقیه‌ی موارد خشونت، پنهان می‌ماند. تجاوز نه‌تنها یکی از اشکال خشونت

خانگی است - مثل مورد مردی که بیش از ده سال به دخترش تجاوز می‌کرده است - بلکه یکی از رایج‌ترین انواع خشونت بر زنان در کوچه و خیابان، مسجد، محل کار و زندان و... است. طبق گزارش تلویزیون طلوع دختر ۱۳ ساله‌ای که در مسجد در کلاس یک ملا قرآن می‌آموخت مورد تجاوز قرار گرفت و سپس حامله شد. نمونه‌های بسیاری وجود داشته است که دختران جوان ربوده‌شده و توسط گروه‌های مسلح محلی و یا باندهای تبهکار مورد تجاوز گروهی قرار گرفته‌اند و بنا به دلایلی که به آن اشاره شد بسیاری از آن موارد، به خبرگزاری‌ها و رسانه‌ها راه نمی‌یابند.

ضرب و شتم زنان به دلایل مختلف و ازجمله از طریق امر به معروف و نهی از منکر توسط اوباشان که خود را پاسداران بهشت به‌حساب می‌آورند - اما درواقع همان اوباشان جهل و خرافه هستند - جنبه‌ی دیگر خشونت است. موضوع اسیدپاشی به صورت زنان سابقه‌ی طولانی‌یی دارد و زندگی هزاران زن را تحت تأثیر قرار داده است؛ اما یکی از تکان‌دهنده‌ترین موارد ضرب و شتم زنان در افغانستان، مورد فرخنده بود که در سطح بین‌المللی انعکاس یافت و خشم مردم دنیا را در پی داشت. ضرب و شتم و سپس قتل فرخنده، زن جوان دانشجو توسط اوباشان جهل و خرافه در شب نوروز ۱۳۹۴، روز روشن و مقابل چشم صدها نفر جمعیت نظاره‌گر و تعدادی از افراد نیروهای انتظامی دنیا را در شوک فروبرد. اوباشان پس از کشتن او جسد این دختر جوان را به آتش کشیده و او را به رودخانه انداختند و مردان حاضر هیچ نکردند و هیچ نگفتند. قتلی که بسیاری از کثافات و گنداب‌های دولت حاکم و هم‌چنین ابعاد وحشیانه‌ی جامعه پدر/مردسالار و عقب‌مانده و ضد زن را، چون روز روشن به نمایش گذارد. بعد از قتل فرخنده رئیس پلیس و چند مقام دیگر دولتی این قتل را به دلیل توهین این زن به قرآن موجه تشخیص دادند؛ اما هنگامی‌که افتضاح این موضع‌گیری بیرون آمد، مجبور به عقب‌نشینی شدند، اما نه به‌منظور دفاع از حق یک زن بلکه به این دلیل که اشتباهاً به او تهمت پاره کردن قرآن را زده‌اند که تلویحاً بدین معنی بود که اگر وی قرآن را پاره می‌کرد آن‌گاه قتلش توسط اوباشان محق بود. بعد هم خانواده‌ی او را مجبور کردند که بگویند وی مشکل روانی داشته است. بنابراین رژیم به هر کاری دست زد تا از حق یک زن که این‌گونه وحشیانه مورد ضرب و شتم یک عده اوباش قرار گرفته بود دفاع نکند. هرچند که اعتراضات زنان افغانستان و هم‌چنین زنان و مردان بسیاری در سطح دنیا باعث شد که تعدادی از اوباش دستگیر شوند و صحنه‌ای از دادگاه را به‌صورت نمایشی در تلویزیون‌ها به نمایش درآورند. مادر فرخنده (بی‌بی هاجر) یک سال پس از قتل دخترش در پيامی تصویری که به مناسبت ۸ مارس به رسانه‌ها فرستاد، اعلام کرد که «روز زن در افغانستان در حالی تجلیل می‌شود که عدالت برای زن افغان تا ابد با فرخنده در خاک دفن شد. صبرم به خدا چون عدالت تأمین نشده است.» (بی‌بی‌سی ۸ مارس ۲۰۱۵) بعد از این پیام مادر فرخنده احکامی برای دستگیر شده‌گان صادر و اعلام شد، هرچند که اجرای آن معلوم نیست.

قتل وحشیانه‌ی فرخنده که دنیا را تکان داد باعث نشد که ابعاد خشونت بر زنان کاهش یابد بلکه هم‌چنان به‌طور گسترده ادامه دارد. باید در نظر داشت که تنها تعداد معدودی از اعمال خشونت‌ها بر زنان به رسانه‌ها راه می‌یابد، درحالی‌که تعداد وسیعی از انواع خشونت‌ها از چار دیواری خانه‌ها و یا زندان و ... به گوش کسی نمی‌رسد.

حمایت‌های دولت و قانون از خشونت بر زنان:

سیاست‌های دولتی که در نتیجه‌ی اشغال امپریالیستی بر سرکار گمارده شده است دوجانبه است. از یک طرف تلاش‌های ناموفقی می‌کند تا ژست طرفداری از حقوق زنان را بگیرد و از طرف دیگر تلاش می‌کند تا با کمک به وضع قوانین زن‌ستیزانه پایه‌های ستم بر زنان را مستحکم‌تر کند. این دولت، ائتلافی است از نیروهای بنیادگرایی جهادی که سال‌ها بالاترین خشونت‌ها بر زنان، به‌خصوص تجاوز در ابعاد گسترده را در طول سال‌های ۹۰-۹۴ میلادی به‌پیش بردند و نیروهایی که تلاش دارند با فوکول و کراوات همان تفکرات را پیاده کنند.

دولت دست‌نشانده از یک طرف در سال ۲۰۰۹ میثاق بین‌المللی سازمان ملل در مبارزه با خشونت علیه زنان را امضا کرد که تنها جنبه‌ی فرمالیته داشته و حتی سازمان‌های حقوق بشری هم عمل‌کرد این رژیم در رابطه با این میثاق را بسیار ضعیف ارزیابی کرده‌اند. از طرف دیگر در همان سال ۲۰۰۹ کرزای حرکتی به‌مراتب ارتجاعی‌تر علیه حقوق زنان نمود. او قانون خانواده که توسط شورای علمای شیعه صادر شده بود را رسماً تأیید و امضا نمود و خشم بسیاری از مردم و به‌خصوص فعالین حقوق زنان را برانگیخت. این قانون به قدرت مردان در خانواده می‌افزاید. طبق این قانون حقوق اولیه‌ی بسیاری از زنان شیعه که ۲۰ درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند زیر پا می‌رود. به‌موجب آن زنان بدون اجازه شوهر، مجاز به سفر و حتی خارج شدن از خانه نیستند. زنان اجازه ندارند که با مردان خارج از فامیل مثلاً در محل کار و دانشگاه یا مدرسه و یا دیگر اماکن قاتی شوند. در ماده ی ۱۳۲ این قانون چنین آمده است که: «زن موظف است، در هر زمان نیازهای جنسی شوهرش را ارضاء کند». ماده‌های دیگر این قانون به دلایلی حقوق زنان را محدودتر و محدودتر می‌کند. در این قانون سن ازدواج دختران از ۱۸ سال به ۱۶ سال کاهش می‌یابد و یا هرگونه حق زنان در طلاق و نگاه‌داشتن فرزندان‌شان از آنان گرفته شده است. طبق این قانون زنان تنها وظیفه‌ی فرمان‌برداری از مردان را دارند. تصویب این قانون باعث شد که طالبان نسبت به آن ابراز خشنودی کند.

اما تشدید فرودستی زنان هم‌چنان در دستور کار دولت پدر/مردسالار قرار دارد. به همین دلیل است که به‌عنوان مثال دولت کرزای پیشنهاد روحانیون برای احیای پلیس مذهبی «امر به معروف و نهی از منکر» را پذیرفت. بنا بر گفته یکی از مقامات وزارت حج «شاید در اصول با اداره‌ی امر به معروف و نهی از منکر دوره‌ی طالبان فرق نداشته باشد». (بی‌بی‌سی ۴ ژوئیه ۲۰۰۶)

بعد از تنظیم قانون اساسی که بسیاری از مفاد آن مبتنی بر قانون شریعت بود، در آوریل ۲۰۱۱ دولت افغانستان تلاش کرد «امر به معروف و نهی از منکر» را دوباره به قانون تبدیل کند. پیش‌نویس آن آماده شد که طبق آن در مراسم جشن‌های عقد و عروسی، باید بدن عروس پوشیده باشد، در جشن‌ها و جشن عروسی موزیک ممنوع می‌شود و در جشن‌های عروسی از قاتی شدن مردان و زنان جلوگیری می‌شود. اگر مغازه‌ها لباس‌های غیرمناسب برای فروش عرضه کنند، جریمه می‌شوند.

علاوه بر وضع قوانین ضدزن در سطح کشوری، دولت در کنار آن تلاش‌های زن‌ستیزانه‌ی دیگری را هم به‌پیش برده است. مثلاً بیش از ۹۰ درصد مسایل و مشکلات و اختلافات مدنی را که مسایل خانوادگی و فامیلی را نیز در بر می‌گیرد، برای حل‌وفصل به دادگاه‌های محلی واگذار کرده است. این دادگاه‌ها قوانین کشوری را اساساً نادیده می‌گیرند و احکام‌شان را بر اساس عرف و سنت و قوانین اسلامی صادر می‌کنند. البته تصور نشود که

دولت و اشغال‌گران از این مسأله بی‌خبرند بلکه آمریکا سالانه ۱۵ میلیون دلار (روزنامه‌ی گاردین ۱۳ ژانویه ۲۰۱۳) به شکل‌گیری این دادگاه‌ها کمک کرده است.

یک نمونه‌ی این احکام، صادر کردن حکم ۱۰۰ ضربه شلاق برای یک دختر و پسر جوان به نام‌های زرمینه و احمد در استان غور در سال گذشته بود که این حکم در حضور مقام‌های محلی غور به اجرا گذاشته شد. لازم به یادآوری است چند هفته پیش از آن در همین استان دختر جوانی به نام رخشانه توسط یک دادگاه محلی به سنگسار محکوم شد و این حکم به اجرا درآمد، چون او حاضر به ازدواج با مردی که چند برابر سن وی سن داشت، نشده و در عوض با مردی که دوست داشت فرار کرده بود. هرچند که دولت افغانستان اعلام کرد که این واقعه در ایالت غور در مناطق تحت کنترل طالبان اتفاق افتاده است اما بسیاری از طرفداران حقوق بشر و هم‌چنین حقوق زنان در این مورد ابراز تردید کرده و اعلام کردند که مقامات دولتی معمولاً برای فرار از انتقادات به‌خصوص در ارتباط با نهادهای بین‌المللی این‌گونه احکام را به گردن طالبان می‌اندازد. این یک روند معمول دولت نیز هست یعنی هنگامی که در نتیجه‌ی این قوانین و سیاست‌ها، فاجعه‌ای صورت می‌گیرد و خبر آن انعکاس بین‌المللی می‌یابد، مثل مورد فرخنده و یا رخشانه، آن‌گاه دولت تلاش می‌کند که از آن فاصله بگیرد و آن را نه نتیجه‌ی سیاست‌ها و کارکرد این نظام و دولت ستم و استثمار داند، بلکه آن را نتیجه‌ی سنت و عرف جامعه معرفی می‌کند. این درست است که سنت‌های ارتجاعی و عقب‌مانده‌ی زن‌ستیزانه در جامعه از نفوذ زیادی برخوردار است اما موضوع مهم نه گسترش و تقویت آن بلکه محدود کردن و مبارزه با آن است. درحالی‌که این دولت و حامیان امپریالیست‌اش تلاش کرده‌اند تا به‌تدریج نقش بیشتر و بیشتری را به قوانین شریعت و به‌خصوص جنبه‌های زن‌ستیزانه آن قوانین بدهند. به‌طور روزافزونی نقش مهره‌های جهادی و بنیادگرا در دولت بیشتر شده است.

۱۵ سال اشغال افغانستان بیش‌ازپیش نشان می‌دهد که امپریالیست‌ها و رژیم‌های وابسته به آن‌ها نه قادر و نه خواهان آن هستند که با سنت‌های ارتجاعی و عقب‌مانده و ضدزن مبارزه کنند و یا این‌که قدمی در راه تأمین اولیه‌ترین خواسته‌های زنان بردارند. بلکه آن‌ها مجبورند هر چه بیشتر خود را به این سنت‌ها و نیروهایی که نماینده‌ی این‌گونه سنت‌های ارتجاعی هستند - همانند بنیادگرایان اسلامی و زن‌ستیز - متکی کنند. قوانین و سیاست‌های شریانه و زن‌ستیزانه‌ی آن‌ها و تلاش برای جلب طالبان و متحدین‌شان به میز مذاکره و صلح و امتیاز دادن به آنان به قیمت و تشدید فشار و ستم بر زنان، ماهیت واقعی و عمل‌کرد آنان را به‌صورت عریانی افشا می‌کند و نشان می‌دهد که در هر شکلی سیاست‌شان به تقویت وسیع بنیادگرایی و زن‌ستیزی و عمق بخشیدن به سنت‌های ارتجاعی و ضدزن کمک بیشتری می‌کند.

برای رهایی زنان از قید مناسبات عقب‌مانده، از قید سنت‌های ارتجاعی، به دولت و نظامی انقلابی احتیاج است که مناسبات گنبدیده و عقب‌مانده را سرنگون کند و آن را با مناسبات نوینی جایگزین کند. مناسبات نوینی که هدفش برچیدن هرگونه ستم و استثمار باشد و به همین دلیل نه اتکا به سنت‌های عقب‌مانده و نه فرهنگ‌سازی‌های مرتجعانه بلکه مبارزه با سنت‌های ارتجاعی و تلاش برای رواج فرهنگ انقلابی را در کنار انقلابی کردن مناسبات تولیدی وظیفه خود بداند، مسیری که به رهایی واقعی زنان خواهد انجامید. ♦



فریبا میرفیز

طرح موضوع «عقیم‌سازی زنان کارتن‌خواب و روسپی» مثل انتشار عکس «گورخواب‌ها» برای مدت کوتاهی چالش‌های مهمی را از عمق به سطح آورد ولی متأسفانه در شتاب سرگیجه‌آور و هدف‌مند رسانه‌ای «ناپدید» شد.*

هدف این یادداشت بررسی همه جانبه‌ی این طرح به‌غایت واپس‌گرا و فاشیستی نیست. بررسی موضوعات پایه‌ای مثل گسترش پدیده‌ی شهرنشینی و رشد روابط سرمایه‌داری نتولیبرالی و بروز شکاف طبقاتی عمیق و گسترش یابنده و تبعات آن نیست. نادیده گرفتن تضادهای متعدد و در هم تنیده‌ای مثل گسترش حاشیه‌نشینی، بی‌خانمانی، کارتن‌خوابی، اعتیاد، بی‌آینده‌گی تولد نوزادان بی‌سرپرست، بیمار، معتاد و ... نیست. حتی جدل با تفکرات اصلاح‌طلبی که حضور زنان در دولت را راهی برای احقاق حقوق زنان می‌دانستند و دل به تدابیر زنان دولت «امید» بسته بودند هم نیست. تمرکز روی بیرون زدن نوک کوه یخی است که زنگ خطر جدیدی را در مورد جایگاه زنان و کنترل بر بدن زنان در یک حکومت تئوکراتیک به صدا در آورده است.

چرا کنترل بدن زن در مرکز تعیین سیاست‌های دولت تئوکراتیک قرار دارد؟

با وجودی که پاسخ به این سوال بدون نگاه به نقش حجاب اجباری به عنوان پرچم ایدئولوژیک - سیاسی جمهوری اسلامی که کنترل دولت اسلامی بر بدن زنان را آشکارا بیان می‌کند، امکان‌پذیر نیست؛ اما حیطه‌ی کنترل بر بدن زن به عنوان «بزار» تولیدنسل هم یکی از چالش‌های دائمی نظام طبقاتی پدر/مردسالار بوده و هست.

در حیطه‌ی کنترل بر توان باروری زن، رژیم ایران در همین دوره‌ی اخیر با تصویب و اجرای انواع و اقسام طرح‌هایی که باروری را تشویق می‌کند؛ تلاش برای پیش‌گیری از بارداری را وارد حیطه‌ی جرائم کرده؛ و جلوگیری از بارداری را هم به مشکلات قبلی زنان یعنی نداشتن حق سقط‌جنین اضافه

کرده؛ و انواع و اقسام تبلیغات مذهبی و ناسیونالیستی را هم چاشنی ضرورت ازدیاد جمعیت شیعه / ایرانی کرده و ... یعنی به شکل همه‌جانبه «بارداری اجباری» را به زنان تحمیل کرده بود؛ و حالا امروز با طرح عقیم‌سازی زنان روی دیگر همین سکه را به نمایش در آورده است. یعنی قدرت باروری زنان به عنوان «بزار تولید نسل» باید در اختیار دولت قرار بگیرد و این دولت است که تصمیم می‌گیرد کدام زنان «شایسته»ی تولیدنسل هستند. این دولت است که تصمیم می‌گیرد زنان چه زمانی، در چه شرایطی و برای چه هدفی اجازه دارند از این توان بیولوژیک استفاده کنند و در این بین اراده، اختیار و انتخاب زنان نقشی ندارد. هرچند زنان بسته به درجه‌ی آگاهی و جایگاه طبقاتی‌شان به درجاتی مقاومت می‌کنند اما رابطه‌ی قدرت پدر/مردسالارانه که در رأس آن دولت قرار دارد تعیین‌کننده است. در اعمال این رابطه‌ی قدرت فرقی نمی‌کند که این فرمان در راستای تحمیل بارداری یا در راستای جلوگیری از آن باشد. در هر صورت در این رابطه‌ی قدرت زن نقش «ماشین جوجه‌کشی» را بازی می‌کند و از آن جایی که در رژیم تئوکراتیک جمهوری اسلامی، آشکارا دولت مالکیت و اختیار این «بزار» را به دست دارد، هدف و شیوه‌ی استفاده از این «بزار» هم در دست دولت است.

اگرچه دولت جمهوری اسلامی هم برای اعمال این رابطه در جامعه از رابطه‌ی قدرت مرد بر زن یعنی مالکیت مرد بر بدن زن استفاده می‌کند و با تقویت مردسالاری در جامعه که در ایران مشروعیت دینی و اسلامی هم دارد، این رابطه را بازتولید و هدفمند می‌نماید. ساختار ایدئولوژیک جمهوری اسلامی این ضرورت را ایجاد کرده که دولت اسلامی به‌عنوان نماینده‌ی «خدا» روی زمین، در تمام حیطه‌های خصوصی نیز وارد شده و قدرت خود را اعمال نماید. به همین علت هم نمایندگان سیستم (چه زن و چه مرد) به خود اجازه می‌دهند تا وقیحانه این تصمیمات را اتخاذ، اعلام و اجرایی نمایند. خصوصا در حیطه‌هایی که می‌بینند امکان سازمان‌دهی و اعمال رابطه‌ی مردسالارانه تضعیف شده است.

یکی از این ساختارها که به شکل سیستماتیک و بسیار هدفمند بدن زن و قدرت باروری او را کنترل می‌نماید، خانواده است. خانواده‌ی هسته‌ای به

عنوان مهم‌ترین واحد اقتصادی و اجتماعی در جامعه‌ی سرمایه‌داری مرکز بازتولید نسل است. جایی که سلطه‌ی مرد بر زن می‌تواند جای‌گاه زن در جامعه و میزان و شکل آزادی‌های او را تعیین نماید؛ نحوه‌ی ورود زنان به جامعه و بازار کار، نحوه‌ی بازتولید نسل و پرورش آن، آموزش ایدئولوژی حاکم و ... ولی زنان بی‌خانمان و کارتن‌خواب که قربانیان مستقیم نظام حاکم در ایران هستند، از این حیطه به درجات زیادی خارج شده‌اند و امکان کنترل بر قدرت باروری آنان از طریق ساختار خانواده دیگر امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل دولت که در سایر حیطه‌ها به شکل مستقیم و غیرمستقیم اعمال سلطه می‌نماید - مثلاً از طریق اعمال قوانین توسط دستگاه‌های قضایی و اجرایی و ... - در مورد این زنان نیاز به اهرم‌های دیگری دارد تا بتواند این کنترل را اعمال نماید، که سهل‌ترین و کم‌هزینه‌ترین روش برای آنان اعمال قدرت مستقیم، عریان، خشن و بی‌پرده است.

چرا کارتن‌خواب‌ها و تن‌فروش‌ها؟

دولت «تدبیر و امید» روحانی میراث‌دار واقعی دولت «سازنده‌گی» است که مدعی بود «لاجرم فقرا زیر چرخ‌های توسعه له می‌شوند». به همین دلیل هم امروز با رشد روابط سرمایه‌داری نئولیبرالیستی در جامعه‌ی ایران که یکی از «دست‌آوردهای افتخارآمیز» دولت روحانی است، شاهد له شدن بخش عظیمی از جمعیت رانده شده از روابط تولیدی جامعه هستیم؛ و آقایان و آقازاده‌ها که با کشیدن شیرهای جان همین مردم گردن کلفت شده‌اند حتی تحمل دیدن این «جمعیت اضافی و هزینه‌بر» را هم ندارند. دور از انتظار نبود که انتشار چند عکس از روزگار کسانی که «مرگ را زندگی» می‌کنند، آشفته‌شان کند؛ بعضی سکوت پیشه کردند، بعضی به حرف‌های تکراری و توخالی پرداختند و برخی هم اشک تمساح ریختند تا گریبان خود را از مسوولیت آزاد کنند. در این بین وقیح‌ترها ابتدا صحت عکس‌ها و وجود چنین افرادی را انکار کردند و خواستند با پاک کردن صورت مسئله موضوع را حل کنند اما در نهایت با حمله به تحتانی‌ها جای قربانی و مجرم را عوض کردند و برای مشروعیت بخشیدن به اعمال خشونت آشکار، استدلال‌های عوام‌فریبانه، دهان‌پرکن و مصلحت‌جویانه هم یافتند؛ و متأسفانه بخشی از طبقات میانی و «روشنفکران» را هم که از سر «انسان‌دوستی» به دنبال راه‌حل‌های میان‌بر می‌گردند، با خود همراه کردند. آقایان در کمال بی‌رحمی کسانی را که شاید ظرف چند ساعت تمام هست و نیست زندگی‌شان خرج رینگ لاستیک ماشین چند صدمیلیونی یکی از آقازاده‌های‌شان شده است را «متجاهر» خواندند؛ و در نهایت به این جمع‌بندی رسیدند که دیگر نیازی به این «جمعیت اضافی» که سودی هم برای‌شان (بخوانید برای طبقه‌شان) ندارد و خرج و کار اضافی هم روی دست‌شان می‌گذارد ندارند؛ بنابراین بهترین راه، قطع نسل کسانی است که نمی‌توانند جایی در چرخه‌ی تولید آتی بگیرند. چون حتی اگر به دنیا بیایند و بر حسب اتفاق و شانس زنده هم بمانند یا معتادند؛ و یا بیمار؛ و بی‌تخصص و آموزش‌ندیده و ... بنابراین حتی ارزش فروش نیروی کار هم ندارند. به همین دلیل این «قطع نسل» آشکارا یک پاک‌سازی طبقاتی است و شامل تحتانی‌ترین لایه از زنان طبقات تحتانی است یعنی کسانی که از چرخه‌ی روابط تولیدی خارج شده‌اند.

چرا طرح عقیم‌سازی شامل زنان بود و نه مردان؟

قطعا برای قطع نسل مسئله‌ی مرکزی کنترل باروری زنان است. علاوه بر این که امکان باروری، امکان بارداری و تولید نسل در بدن زن قرار دارد؛ و حتی با وجود این که جلوگیری از بارداری در تضاد آشکار با استدلال‌های

دینی حکومت در مورد مخالفت با سقط جنین قرار دارد که معتقدند ایجاد و تولد هر انسانی حاصل مشیت الهی است و ... و حتی با این که اگر بخواهند هارتر عمل کنند ابایی از عقیم‌سازی مردان کارتن‌خواب هم ندارند و ... اما قدرت بارورسازی مردان در تمام جوامع مردسالار یکی از امتیازات مردان است و نظام مردسالار تمایلی به ضربه زدن به این ساختار سلطه، برتری ایدئولوژیک، «ارزش»‌های مردسالارانه و نمادهای قدرت «مردانه» حتی در تحتانی‌ترین لایه‌ها ندارد (مگر این که اضطرار ایجاد نماید).

عقیم‌سازی اجباری یا اختیاری چه فرقی دارد؟

هرچند در ابتدا این طرح خواهان عقیم‌سازی اجباری زنان کارتن‌خواب و تن‌فروش بود، اما با حملاتی که از درون و بیرون دستگاه حاکم طرح شد، سریعاً اعلام شد که این طرح با «توافق» این زنان انجام خواهد گرفت. اما آیا اجبار یا اختیار در این موضوع چیزی از بار این فاجعه و از وقاحت و صراحت کنترل دولتی بر بدن این زنان کم می‌کند؟ آیا قبلاً از این زنان سوال شده است که فقر، حقارت، گرسنگی، بی‌خانمانی، سرما، تجاوز و تهدید دایمی را انتخاب می‌کنید یا نه؟! که امروز بر سر سترورسازی‌شان با آن‌ها توافق شود؟! صحبت از توافق با قشری از زنان که تمام جایگاه اقتصادی، اجتماعی، تولیدی و انسانی خود را از دست داده‌اند و برای پایان دادن به یک وعده خماری یا جای خواب چند ساعته حاضرند نوزاد خود را پیش فروش یا تن‌شان را حراج کنند چه معنایی دارد؟! جز طراحی رزیلانه‌ی یک نمایش کم‌دی - تراژیک برای هم‌دستی ضمنی قربانی و جانی به بهانه‌ی «حمایت»؟!

تنبیه «مادران ناشایست» چه پیغامی دارد؟

این طرح اما یک پیام ایدئولوژیک مهم دیگر هم برای همه‌ی زنان دارد هرچند رو به تحتانی‌ترین زنان بیان می‌شود: «زنان نباید فراموش کنند که «جای‌گاه زن در حکومت اسلامی» چیست؟!» تحت حاکمیت اسلام و طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی «زن مادری است که باید فرزندان مکتبی منبعث از شیعه تربیت کند» یعنی اولاً زن به عنوان یک انسان، قائم به ذات و مستقل از مرد - پدر، برادر، شوهر، جد و ... - وجود ندارد. به همین دلیل این زنان که حتی از سر استیصال یا از حیطه‌ی خانه و خانواده بیرون گذاشته‌اند، اصولاً به‌عنوان انسان یا «شهروند» وجود ندارند. دوماً حتی اگر به لحاظ بیولوژیک قدرت باروری و بارداری دارند، شایستگی «مادر شدن» و پرورش دادن فرزندان مکتبی را ندارند. این طرح نه فقط زنان کارتن‌خواب و تن‌فروش بلکه همه‌ی زنان جامعه را مخاطب قرار داده و سرکوب می‌کند. به همه گوشزد می‌کند که حتی اگر زنی له‌شده باشید که جایی در آمار «شهروندان» ندارید هم‌چنان تنها «ارزش» شما به مادر شدن شماسست و اگر چنین توانی ندارید هیچ ارزشی ندارید. دولت با تنبیه این «مادران ناشایست» و تحقیر آنان به خاطر فقر، اعتیاد و تن‌فروشی و ... به دیگر زنان اخطار می‌دهد که باید مادران شایسته‌ای باشید تا شما را به‌عنوان «مادر» (زن، «انسان»، «شهروند») به رسمیت بشناسیم. شما باید سلامت، تربیت، پرورش، آموزش و ... فرزند را حتی به زندگی خودتان مقدم بدانید، چون ما می‌توانیم شما را از این «حق» محروم کنیم.

محروم کردن زنان از «حق تولیدمثل» یعنی چه؟

داشتن «حق کنترل بر بدن» یکی از پایه‌ای‌ترین حقوقی است که همه‌ی زنان به درجات مختلف از آن محروم‌اند. اما وجود این مسئله در

جامعه‌ی طبقاتی در درجه‌ی اول برمی‌گردد به وجود مسأله‌ی «حق» که خود حاصل کارکرد یک نظام طبقاتی است. نظامی که نابرابری در آن مشروع، قانونی و پیش‌فرضی پذیرفته شده است و «حقوق» برای حفظ موازنه‌ی این ساختار نابرابر تعریف و اجرایی می‌شوند. دوما مسأله‌ی «حق کنترل زن بر بدن‌اش» در خود این مفهوم را طرح می‌کند که بدن زن چیزی جدا از کلیت انسانی او مفروض می‌شود. «بزاری» چالش برانگیز که دایما بر سر این‌که چه کسی مالکیت و حق کنترل آن را در دست دارد، مناقشه است. به همین دلیل یکی از دیرک‌های یک نظام طبقاتی پدر/مردسالار کنترل بر بدن زن و تلاش برای گرفتن این حق از زن است.

آیا بنا بر ادعای «مسئولین» عقیم‌سازی کمکی به کاهش تن‌فروشی در بین زنان خواهد کرد؟

در چارچوب یک نظام مردسالار یکی از «کارکرد»های بدن زن علاوه بر تولیدنسل، رفع نیازهای جنسی مردان است. این یکی از امتیازاتی است که نظام حاکم در قبال کنترل اختیار، اراده و سرنوشت زن به مردان جامعه می‌دهد. البته با ظهور سرمایه‌داری بدن زن کاملاً تبدیل به یک کالای جنسی شده است. بنابراین از نظر نظام پدر/مردسالار حتی اگر بدن زن برای تولیدنسل کارایی نداشته باشد کماکان می‌تواند به مردان خدمات جنسی بدهد. بنابراین طرح عقیم‌سازی زنان در کنار این‌که زنان را از چرخه‌ی تولیدنسل خارج می‌کند، آن‌ها را به لحاظ ایدئولوژیک تحقیر و تخریب می‌کند که «دیگر حتی لیاقت مادر شدن هم ندارند!» و در چرخه‌ی روابط اجتماعی و اقتصادی هم دیگر «به هیچ دردی نمی‌خورید!» و ... آن‌ها را به لحاظ جسمی و روانی آماده می‌کند تا تبدیل به کالاهای خدمات جنسی «بی‌دردسری» شوند که ضمن دادن خدمات جنسی به مردان، احتمال بارداری‌شان در اثر روابط جنسی متعدد و ناامن از بین برود. این طرح ضمن حمله‌ی مضاعف به زنان تن‌فروش، سایر زنان کارتن‌خواب را هم آماده‌ی ورود به چرخه‌ی هولناک و بی‌بازگشت تن‌فروشی می‌کند. ضمن این‌که تن‌فروشی در این سطح (در ازای مواد یا جای خواب یا ... پیش‌پاافتاده‌ترین نیازهای انسانی) زنان را بیش از پیش تبدیل به «بزار» مناسبی برای تجاوز و تجاوزات گروهی مردان می‌کند.

آیا این طرح کمکی به کاهش پدیده‌ی کارتن‌خوابی یا تن‌فروشی می‌کند؟

طرح عقیم‌سازی زنان تن‌فروش و کارتن‌خواب نه تنها این موقعیت غیرانسانی و پست اجتماعی را به رسمیت شناخته و مشروعیت می‌بخشد بلکه زمینه‌های بازتولید آن را سهل‌تر و امتداد آن را تقویت می‌نماید. این طرح، دروغی بزرگ و طرحی جنایت‌کارانه است که می‌خواهد در پوشش مصلحت‌اندیشی و «منطق» و با توسل به وارونه‌نمایی واقعیات افکار اجتماعی را با جنایتی هولناک همراه و هم‌دست کند.

این طرح علاوه بر این‌که اوج انحطاط اخلاقی و انسانی حکومت به‌غایت زن‌ستیز و ضدانسانی جمهوری اسلامی را بی‌پرده به نمایش می‌گذارد، هشدار خطر بزرگی در خود دارد. اعلان چنین طرحی از طرف نظامی که تمام دوران حاکمیت خود را بر دیرک زن‌ستیزی و فرودستی زنان بنا کرده است؛ و گام به گام با فرودستی زنان و اعمال خشونت بر زنان پیش‌روی کرده است، عجیب و دور از انتظار نیست. اما زنگ خطری است که نشان می‌دهد همان قدر که ایران با سرعت بیشتری وارد روابط سرمایه‌داری نفولیرالیستی می‌شود به همان نسبت هم از بحران سیاسی - اقتصادی سرمایه‌داری متأثر می‌شود؛ و این بحران‌ها اشکال حادث‌تر و هارتری از خشونت جنسیتی علیه

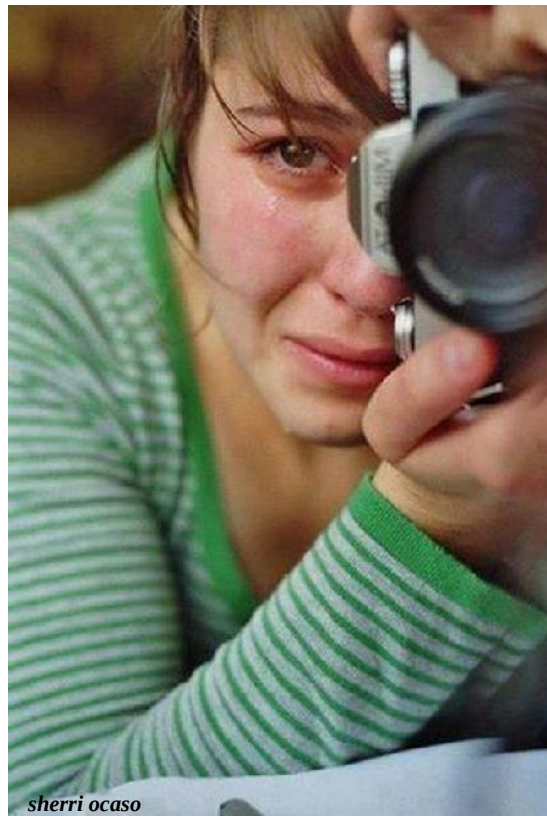
زنان و خشونت طبقاتی علیه طبقات فرودست را با خود به ارمغان خواهد آورد. جمهوری اسلامی که خود پدرخوانده معنوی داعش است و نسخه‌ی اصلی اعمال استبداد مذهبی برای کسب قدرت اسلامی است، امروزه با عروج فاشیسم در جهان بار دیگر خود را برای یک تهاجم فاشیستی به جامعه و خصوصاً اقشار و طبقات تحتانی و تحت ستم آماده می‌کند.

اگر پدیده‌های هولناکی مثل، فقر، بی‌خانمانی، اعتیاد، تن‌فروشی و ... در حال گسترش سرسام‌آور است با عقیم‌سازی نمی‌توان جلوی گسترش آن را گرفت. هیچ‌کدام از این پدیده‌ها ژنتیکی به وجود نیامده‌اند و موروثی منتقل نشده‌اند، تا با عقیم‌سازی از بین بروند. این فجایع محصول کارکرد سیستمی است که بر مبنای کسب حداکثر سود حرکت می‌کند و سرنوشت جمعیت عظیمی از انسان‌ها هیچ ارزش و اهمیتی در آن ندارد. آن‌چه در فرمان‌دهی قرار گرفته کسب سود و حفظ وضع موجود است. تا زمانی که روند امور به این شکل پیش می‌رود هر روز انسان‌های بیشتری به طبقات تحتانی جامعه سقوط خواهند کرد و از چرخه‌ی تولید و زندگی خارج خواهند شد. هدف این طرح و طرح‌های مشابه حذف فیزیکی انسان‌هایی است که برای حاکمان «جمعیت اضافی» و «سربار» محسوب می‌شوند؛ هدف رواج تفکراتی است که بر مبنای مشروعیت نابرابری طبقاتی، جنسیتی، ملیتی و ... شکل گرفته و امروزه می‌خواهد با اعمال اشکال فاشیستی سرکوب و خشونت عریان و ارباب، جامعه‌ی در حال انفجار را کنترل کرده و تحت انقیاد در آورند. این طرح‌ها نه می‌خواهند و نه می‌توانند که تعداد زنان تن‌فروش و کارتن‌خواب را کاهش دهند. هدف تنها و تنها نسق‌کشی هرچه بیشتر از زنان و تثبیت موقعیت فرودست‌شان برای ورود گسترده‌تر به عرصه‌ی روابط تولیدی است. تثبیت و تقویت ایدئولوژی مردسالارانه و منضبط کردن بدن زنان در موقعیت امروز است.

این طرح‌ها فقط برق خنجر تیزی است که قرار است دور جدیدی از خشونت و ستم علیه زنان را در جامعه نهادینه کنند. در مقابل این شرایط هیچ راه‌حل فوری و «بی‌دردسر»، هیچ راه میان‌بر و «منطقی» وجود ندارد. اگر امروز زنانی که را در چرخه‌ی هزارتوی اعتیاد، فقر، تن‌فروشی و بیماری، بی‌خانمانی و ... گرفتار شده‌اند به دلایل ظاهراً «مشروع» مورد حمله قرار می‌دهند این مانوری است برای حمله به حداقل حقوق زنان و به عقب راندن بیش از پیش جامعه است پیش از انفجار، چون دولت‌مردان و دولت‌زنان خود بهتر از هر کسی می‌دانند که باد کاشتند و طوفان درو خواهند کرد. در مقابل کسانی که رک و صریح اعلان جنگ جدیدی علیه زنان را «طرح» می‌کند هیچ راهی جز جنگیدن و پیروز شدن وجود ندارد؛ و زنان بی‌خانمان و تن‌فروش ضعیف‌ترین و شکننده‌ترین حلقه‌ی زنانی هستند که امروز مورد یورش قرار گرفته‌اند. باید برای ما روشن باشد که هیچ راهی برای نقطه پایان گذاشتن به فقر، بی‌خانمانی، اعتیاد و تن‌فروشی و ... وجود ندارد جز درهم شکستن سیستمی که این پدیده‌ها را تولید می‌کند. ♦

* شهیندخت مولاوردی، معاون امور زنان ریاست جمهوری چندی پیش اعلام کرد که باید زنان کارتن‌خواب «عقیم» شوند تا از میزان هزینه‌ها و خطرات آن‌ها کاسته شود.

سیاوش شهریور، مدیرکل اجتماعی و فرهنگی استانداری تهران خواستار اجرای برنامه‌ای برای عقیم‌سازی زنان کارتن‌خواب و روسپی شده و با اشاره به اینکه زنان کارتن‌خواب علاوه بر مصرف و توزیع مواد مخدر «به سکس ورکری [روسپی‌گری] هم مشغول هستند»، گفت: «بالای ۲۰ درصد این زنان ایدز دارند و عین ماشین جوجه‌کشی بچه تولید می‌کنند و چون بچه‌ها سرپرست ندارند، به فروش می‌رسند.»



sherri ocase

چرا خشونت بر زنان در سراسر جهان گسترش یافته است؟

کنایه رحمانی

چرا خشونت بر زنان در شرایط کنونی جهان ابعاد وسیع و هولناکی به خود گرفته و دلایل آن چیست؟ ما در سطح جهان شاهد رشد نجومی خشونت بر زنان در سه عرصه دولتی، اجتماعی و خانگی هستیم. برای نشان دادن ابعاد این خشونت فقط کافی است نگاهی گذرا به اخبار جهان ببنداییم تا به گسترش وسیع آن در تمام عرصه‌های جامعه پی ببریم. هرچند مدیای رسمی و غیررسمی در جهان فقط نوک کوه این خشونت را که زنان هرروزه و در هر دقیقه تجربه می‌کنند نشان می‌دهند و فرسنگ‌ها با واقعیات دهشتناکی که زندگی میلیون‌ها زن را به تباہی کشانده فاصله دارد، اما سطح خشونت به حدی گسترده شده است که اینان نیز مجبورند به درجاتی به آن بپردازند.

اگر ضرب و شتم دختر سینه‌بند آبی توسط پلیس در مصر و یا سنگسار رخسار به خاطر عشق، در مدیای جهان منعکس شد؛ اما از هزار زن که سال گذشته فقط در پاکستان به خاطر ناموس به قتل رسیده‌اند در هیچ رسانه‌ای خبری نیست. تصاویر پر از درد و رنج و استیصال ۳۳ هزار دختر بچه - بین ۹ تا ۱۳ ساله - که هرسال به‌زور شوهر داده می‌شوند در رسانه‌ها دیده نمی‌شود. اگر سنگسار و به آتش کشیدن فرخنده در افغانستان تا حدودی در مدیا منعکس شد، اما در این کشور هرساله صدها زن به همین شکل فجیع کشته می‌شوند که در هیچ رسانه‌ای گزارش نمی‌شود. گزارش نمی‌شود که هر هفته ۱۵ زن تنها به خاطر تخطی از پوشیدن لباس‌های اسلامی در ایالت‌های گردنشین به قتل می‌رسند؛ و در چند سال اخیر در دوازده ایالت گردنشین عراق ۱۲۵۰۰ زن به

خاطر ناموس کشته شده‌اند؛ در مصر ۹۰ درصد از دختران بالای ۱۸ سال قربانی ناقص‌سازی جنسی هستند؛ طبق گفته‌ی یکی از مقامات استان خوزستان در عرض دو ماه ۴۵ زن جوان زیر بیست سال به‌وسیله‌ی افراد فامیل به خاطر ناموس کشته شده‌اند؛ سنگسار، اسیدپاشی، حجاب اجباری، قتل‌های ناموسی، تجاوز، محرومیت از تحصیل، ازدواج اجباری دختر بچه‌ها و... شامل تمام ۸۰۰ میلیون زنی می‌شود که در کشورهای خاورمیانه و جهان، تحت آموزه‌ها و کدهای اسلامی ۱۴۰۰ سال پیش زندگی می‌کنند و مورد وحشیانه‌ترین خشونت‌ها قرار می‌گیرند. در این کشورها شیخ‌ترین جنایت‌ها تحت حمایت قانون بر زنان اعمال می‌شود، چون در کشورهای اسلامی خشونت بر زنان قانونی بوده و در بالاترین ارگان‌های سیاسی مملکت برنامه‌ریزی می‌شود، این ۸۰۰ میلیون زن، تمام و یا بخش زیادی از انواع خشونت‌های عریان و «پنهان» را هرروزه تجربه می‌کنند.

در ایران برای سرکوب هرچه بیشتر زنان تلاش دارند نیروی عظیم زنان را بیش از پیش بیشتر خانه‌نشین کرده و به نقش‌های سنتی بچه‌داری و خانه‌داری بازگردانند. اخراج زنان از مناصب بالای شغلی و ممنوعیت بعضی رشته‌های تحصیل دانشگاهی برای آن‌ها و ندادن وسایل جلوگیری از حاملگی و سخت‌گیری بسیار در به دست آوردن این امکانات، هم‌چنین ممنوعیت شدید سقط‌جنین همگی در راستای این سیاست است. در شرایطی که بحران اقتصادی در جامعه بیداد می‌کند تشدید مناسبات پدر/مردسالارانه در خانواده بیشترین فشار را بر زنان وارد ساخته و وضعیت بسیار هولناکی را برای آن‌ها به وجود آورده است.

البته باید بر روی این حقیقت انگشت گذاشت، رشد خشونت علیه زنان تنها به کشورهایی که زیر آموزه‌های اسلام هستند خلاصه نمی‌شود.

هدف ما این نیست به آمارهایی که به شکل بسیار جنینی در سطح جهان وجود دارد، بپردازیم، چرا که خشونت بر زنان چنان در تمام سطوح جامعه جاری و نهادینه شده است که هر زن، خود کتابی قطور از انواع خشونت‌های آشکار و نهان است؛ اما آنچه باید بدان پرداخت این است چرا در شرایطی که بشر توانسته مرزهای کهکشان‌ها را درنوردد و هرچه بیشتر به عرصه‌های ناشناخته طبیعت قدم بگذارد و با رشد علم و تکنولوژی به کشفیات حیرت‌انگیزی دست یابد، در روابط اجتماعی و انسانی به‌خصوص در رابطه‌ی بین مرد و زن عقب‌گرد داشته است؟! به‌طوری‌که ما شاهد احیای مناسبات برده‌داری در جهان به‌خصوص برای نیمی از جمعیت یعنی زنان هستیم. به‌راستی چرا در شرایط کنونی جهان، خشونت بر زنان این‌چنین افسارگسیخته رشد یافته است؟! آیا این یک مشکل فرهنگی است؟! آیا یک عقب‌گرد فرهنگی در سطح جهان صورت گرفته که ما شاهد چنین حوادث تکان‌دهنده‌ای هستیم؟! جواب منفی است. اگرچه باید تأکید شود که فرهنگ زن‌ستیز یک مسأله‌ی فردی نیست بلکه فرهنگ جهان‌شمول و اجتماعی است؛ اما فرهنگ، ریشه‌ی زن‌ستیزی نیست. فرودستی و خشونت علیه زنان ریشه در یک سری روابط اجتماعی و روابط قدرت بین مرد و زن دارد که برخاسته از کارکرد نظام سرمایه‌داری است و توسط مجموعه روابط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به‌طور سیستماتیک اعمال می‌گردد و مرتباً تولید و بازتولید می‌شود.

با گسترش سرمایه‌داری امپریالیستی به مرحله‌ی نئولیبرالیسم و گلوبالیزاسیون، ما شاهد رشد مناسبات سرمایه‌داری در سراسر جهان و ادغام هر چه بیشتر اقتصادهای ماقبل سرمایه‌داری به درون سیستم سرمایه‌داری هستیم که این خود باعث تغییر و تحولات بسیاری در زندگی مردم جهان به‌خصوص زنان گردیده است. به‌طوری‌که سالانه صدها میلیون دهقان در کشورهای تحت سلطه‌ی امپریالیسم از روستاهای‌شان کنده‌شده راهی شهری‌های بزرگ می‌گردند که تعداد بسیار کمی از آنان جذب کارخانه‌ها می‌شوند و خیل عظیم آنان در حاشیه‌ی شهرهای بزرگ در حلبی‌آبادها مشغول کارهای غیرتولیدی و انگلی و یا گرفتار قاچاقچیان انسان، کار اجباری و تجارت سکس و به‌طور خلاصه برده‌گی مدرن هستند. سرمایه‌داری برای حل بحران‌های ساختاری خود که برخاسته از تضاد اساسی آن (تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی) است، دوباره مناسبات برده‌داری را به شکل مدرن، در جهان احیاء کرده است. طبق آخرین پژوهش‌ها در سال ۲۰۱۶ در جهان ۴۶ میلیون برده‌ی مدرن وجود دارد که بخش عمده‌ی آنان همین دهقانان آواره‌اند که زنان اکثریت عظیم آن را تشکیل می‌دهند. این زنان به دلیل بحران حاد اقتصادی و فقر شدید و شرایط اجتماعی‌شان، حاضرند پست‌ترین و سخت‌ترین کارها را با ارزان‌ترین دستمزد انجام دهند که البته این شغل سوم آن‌هاست زیرا در سراسر جهان زنان کماکان وظایف کارخانگی و تولیدمثل را بر دوش دارند که متکی بر روابط ماقبل سرمایه‌داری است. نئولیبرالیسم که مدام خدمات اجتماعی را کم و کمتر می‌کند با اتکا به بیگاری زنان در خانه این کار را پیش می‌برد. سرمایه‌داری از یک‌طرف به دلیل ارزان بودن نیروی کار زن تمایل دارد که او را به بازار کار بکشاند و از طرف دیگر مرتباً نقش‌های سنتی را تشویق و تقویت می‌کند. کار بدون مزد زنان در خانه ارزان‌ترین راه بازتولید نیروی کاراست. زنان با خدمات مجانی خانگی خود، هم نیروی کار کارگر را بازتولید می‌کنند و هم با تولیدمثل نسل آینده‌ی کارگران را به وجود می‌آورند. این وضعیت شرایط هولناکی برای زنان به وجود آورده که

خشونت بر زنان در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری نیز بسیار گسترش یافته است. در آمریکا هرساله هزاران زن به‌وسیله‌ی شوهر و یا دوست‌پسر فعلی و یا سابق به قتل می‌رسند و در هر دقیقه یک تجاوز صورت می‌گیرد. ابعاد تن‌فروشی در سیستم سرمایه‌داری آن‌چنان گسترش یافته که در تاریخ بشر سابقه نداشته است. طبق اعلام سازمان ملل، ۳۰ میلیون زن در تجارت سکس کار می‌کنند و سالانه یک‌میلیون زن و کودک در جهان وارد این تجارت می‌شوند. «صنعت» سکس و پورنو که یکی از پرسودترین صنایع بعد از اسلحه‌سازی و مواد مخدر است، سالانه میلیاردها دلار به جیب سرمایه‌دارانی می‌ریزد که زندگی میلیون‌ها زن و کودک را تحت کنترل خود درآورده و مورد بهره‌کشی قرار می‌دهند. پورنوگرافی که با استفاده از آخرین وسایل ارتباط جمعی تمام افکار جامعه را به تسلط خود درآورده و با آن روسپی‌سازی هم می‌کند، باعث شده تا هرچه بیشتر از زنان انسان‌زدایی شود و آنان را به یک ابژه‌ی جنسی فرو می‌کاهد. از هر ۸ سایت اینترنتی، یک سایت پورنوگرافی است که بنا به گفته یک سرور، ۸۰ درصد بازدیدکنندگان هم به همان سایت پورنو مراجعه می‌کنند. سردمداران این «صنعت» کثیف نه‌تنها هزاران زن و کودک را مرتباً مورد تجاوز، خشونت و قتل قرار می‌دهند بلکه از طریق تبلیغ پورنو به اشکال گوناگون به عمیق‌تر شدن فرهنگ زن‌ستیز و تسری آن به کل جامعه مشغول‌اند.

رشد بنیادگرایی مذهبی در میان مردم در سطح جهان - که بیشترین آماج آن زنان هستند - نیز در اثر کارکرد سیستم سرمایه‌داری به وجود آمده است. سیستمی که با بیش از چهار دهه تبلیغات ضدکمونیستی و ضدانقلابی، افکار مردم را به تصرف خود درآورده و راه را بر خشن‌ترین، ارتجاعی‌ترین، زن‌ستیزترین، مستبدترین و خرافی‌ترین تفکرات در درون مردم عاصی و ناراضی از سیستم سرمایه‌داری، باز کرده است. شکل‌گیری بنیادگرایی مذهبی در خاورمیانه ابعاد ستم بر زن و خشونت گسترده علیه آنان را به‌مراتب گسترش داده و تمام نیروهای اسلامی درجه‌ی اسلامی بودن خود را با ستم و خشونت وحشیانه علیه زنان نشان می‌دهند؛ و حجاب اجباری برای زنان اولین قدم برای به اهتزاز درآوردن بیرق ایدئولوژیک‌شان است. به‌طور مثال خشونت که بر زنان ایزدی از جانب دارو و دسته‌ی ارتجاعی و بنیادگرای داعش در عراق اعمال شده است متعلق به دوران برده‌داری است. زنان و دختران جوان در بازار خریدوفروش می‌شوند و ازدواج کودکان و قتل‌های ناموسی به امری عادی و روزمره تبدیل گردیده است؛ و از طرف دیگر با تجاوز و اشغال و جنگ‌های مستقیم و یا نیابتی از جانب امپریالیست‌های مردسالار در منطقه‌ی خاورمیانه خشونت بر زنان به‌مراتب اشکال خشن‌تری به خود گرفته است. به‌طور مثال اگر تا چند سال پیش در عراق زنان با کارکرد یک سیستم پدر/مردسالار حاکم که رژیم بعث عراق بود روبرو بودند، با تجاوز و اشغال نظامی آمریکا و شرکا، امروز زنان در عراق علاوه بر دولت پدر/مردسالار با انواع و اقسام نیروهای بنیادگرایی اسلامی در سطح جامعه نیز روبرو هستند. امروز شرایط زنان در عراق به‌جایی رسیده است که آن‌ها بدون مردان خانواده جرأت بیرون رفتن از خانه را ندارند، چراکه با خطر برخورد به نیروهای بنیادگرا و اذیت و آزار و تجاوز آن‌ها روبرو هستند. به‌این‌ترتیب می‌بینیم که چگونه بنیادگرایان اسلامی و امپریالیست‌ها که ظاهراً با هم در حال جنگند، از وجود هم تغذیه کرده و یکدیگر را تقویت می‌کنند که در نتیجه‌ی آن شرایط دهشتناکی برای مردم به‌ویژه زنان به وجود آورده‌اند.

چندلایه استثمار می‌شوند. گروه‌ها و شاخه‌های گوناگون سرمایه‌داری که همواره برای فائق آمدن بر دیگر رقبا باید بتوانند هر چه بیشتر هزینه تولید را کاهش دهند و نرخ سود را به بالاترین درجه برسانند، مرتباً مردان را از کار بیکار کرده و زنان را با ارزان‌ترین دستمزد استخدام می‌کنند. زنان فقط ۲۸ درصد حقوق کارگران مرد را می‌گیرند. طبق اعلام سازمان ملل، زنان منضبط‌ترین، مطیع‌ترین، پرکارترین و ارزان‌ترین کارگران هستند.

از طرف دیگر زمانی که مثلاً در هند مردان به‌طور گروهي به زنی که بعد از کار راهی خانه‌اش هست حمله می‌کنند، او را مورد تجاوز قرار می‌دهند و سپس میله در رحمش فرو می‌کنند و بعد تکه‌تکه کرده و می‌کشند فقط یک شهوت جنسی نیست، این برخاسته از خشم، کینه و نفرت علیه زنان است که سیستم حاکم در جهان آن را در بین مردان تولید و بازتولید می‌کند.

سیستمی که تضادهای گوناگون جامعه را هر چه بیشتر عمیق کرده و مرتباً دامن می‌زند. سیستمی که در قرن بیست و یکم برای حل تضادهای ساختاری خود، مفهوم جدیدی از جنایت آفریده که در تاریخ بشر بی‌سابقه بوده است. سیستمی که جنایت را در حد نسل‌کشی گسترش داده است. این سیستم، یک پدیده‌ی جدید به نام جمعیت اضافی یا مازاد بشر به وجود آورده که زندگی میلیون‌ها کودک و زن و مرد، اضافه و بی‌مصرف تلقی می‌شود که باید معامله‌شان کرد. به برده‌گی‌شان گرفت در جنگ جان‌شان را گرفت، مورد تجاوز قرارشان داد و گرسنه نگاهشان داشت و یا در دریاها غرق‌شان کرد. جمعیت اضافی که زنان و کودکان بخش عمده‌ی آن را تشکیل می‌دهند. در بستر چنین شرایطی پر از چرک و خون و کثافات است که سود و انباشت سرمایه، تحقق می‌یابد.

این خشونت و ستم هولناکی که بر زنان هم در خانواده و هم در اجتماع، فرهنگ و هنر و ... گسترش‌یافته، برخاسته از ساختار سیستم پدر/مردسالار سرمایه‌داری است که به‌طور سیستماتیک، در مجموعه روابط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اعمال می‌شود. این مجموعه، یک شبکه‌ی درهم‌تنیده و مرتبط است که نمی‌توان اجزای آن را از هم جدا کرد. در این ساختار طبقاتی - جنسیتی به‌هم پیوسته تمام این اجزا مرتباً همدیگر را تکمیل و تقویت می‌کنند؛ بنابراین برای درک علل خشونت بر زنان و گسترش بی‌سابقه‌ی آن در سراسر جهان و راه برون‌رفت از آن، باید به‌درستی کارکرد هر یک از این اجزا را شناخت و مورد بررسی دقیق قرار داد.

در ایران خشونت علیه زنان برای استقرار و تحکیم رژیم تئوکراتیک جمهوری اسلامی امری بسیار حیاتی است. شنیع‌ترین جنایت‌ها و خشونت‌ها بر زنان قانونی بوده و تحت حمایت قانون اعمال می‌شود. قانونی که مرد را رئیس خانواده می‌داند و عدم تمکین زنان را مستحق مجازات می‌داند بسیار واضح است که به خشونت خانگی و اجتماعی دامن می‌زند. خشونت‌های اجتماعی مانند اسیدپاشی و ناامنی در آمد و رفت، از متلک و اذیت و آزارهای جنسی گرفته تا تجاوز در محیط کار و مدرسه و خیابان، قتل زنان تحت عنوان پاک‌سازی جامعه که مرتباً از طریق سنت و فرهنگ بر زنان اعمال می‌گردد و ... باعث می‌شود که آنان هرچه بیشتر به یک مرد پناه ببرند که نامش شوهر و آقابالاسر است که خود باعث می‌شود به هر نوع خشونت و تحقیر و زور در خانه تمکین کنند.

از سوی دیگر چنین مناسبات خشونت‌بار و ستمگرانه‌ای در خانه و جامعه، زنان را وادار می‌کند که به هر شرایط استخدام (پست‌ترین،

ارزان‌ترین، پاره‌وقت یا حتی تمکین به کارفرما) و هر درجه از استثمار تن داده و نیروی کار خود را بفروشند که این خود، منبع سودهای سرشاری است برای صاحبان سرمایه.

باید در نظر داشت که مجموعه‌ی روابط اجتماعی به روابط اقتصادی مالکیت، یعنی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به مالکیت مرد بر زن خدمت می‌کند. هم‌چنین همان‌طور که در ابتدای نوشته تأکید شد، روابط ناعادلانه و ستمگرانه‌ی اقتصادی به کل روابط اجتماعی نابرابر میان زن و مرد دامن می‌زند و فرهنگ و سنت و مذهب که همواره در خدمت مناسبات اقتصادی و سیاسی حاکم است مرتباً افکار ضدزن را تحکیم و بازتولید می‌کنند.

بنابراین می‌بینیم که چگونه در این ساختار سرمایه‌داری، افکار زن ستیزانه هم‌چون ملاتی، تمام این کلیت را به هم پیوند می‌دهد و ما برای مبارزه علیه مردسالاری باید تحلیل دقیق و همه‌جانبه از کلیت این ساختار ستمگرانه داشته باشیم. تنها با شناخت از این ساختار و کارکرد اجزای آن و شخم زدن عمیق این زمین و در هم شکستن همه‌جانبه‌ی آن می‌توان به رهایی زنان دست‌یافت.

در نتیجه برای پایان دادن به هر نوع و شکلی از خشونت بر زنان باید سیستم طبقاتی‌ای که منشأ و عامل اصلی فرودستی زنان است را به زیر کشید؛ اما آیا با مبارزات فردی می‌توان به این امر مهم دست‌یافت؟ آیا با مبارزات خودبه‌خودی و یا منفی مانند خودکشی و خودسوزی می‌توان نقطه‌ی پایانی بر خشونت‌های وحشیانه بر زنان نهاد؟ جواب منفی است. خشونت سیستماتیک و سازمان‌یافته‌ی دولتی علیه زنان که تقویت‌کننده‌ی تمام خشونت‌های خانگی و اجتماعی در جامعه است تنها با مبارزات سیستماتیک و سازمان‌یافته‌ی انقلابی و متحد زنان می‌تواند پایان یابد. ما زنان تنها با متشکل شدن و کسب آگاهی انقلابی و با ایستادن در کنار یکدیگر و بنا بر نیاز مبارزه‌ی انقلابی زنان، با دامن زدن به کارزارهای گسترده‌ی انقلابی - هم‌چون «کارزار مبارزه علیه خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران» - که توده‌های وسیع زنان را در برمی‌گیرد، می‌توانیم به جنگ این مناسبات خشونت‌بار برویم. ما می‌توانیم در بستر چنین مبارزاتی، آگاهی انقلابی خود و جامعه را ارتقاء بخشیده با نقد و مبارزه با باورها و ارزش‌های رایج میان مردم که با ارزش‌ها و ایدئولوژی نظام حاکم فصل مشترک دارد، در خدمت به سرنوشت انقلابی رژیم جمهوری اسلامی حرکت کنیم. با پیش‌برد هر چه گسترده و هدفمند مبارزه و همه‌گیر کردن آن می‌توانیم راه را برای تحقق جامعه‌ای بازکنیم که هیچ زنی مجبور به ازدواج اجباری نباشد، هیچ دخترچه‌ای را نتوانند به‌زور از کلاس درس جدا کرده بر سر سفره‌ی عقد بشانند، هیچ زنی مجبور نباشد به خاطر نداشتن حق سرپرستی فرزندانش تن به هر نوع تحقیر و توهین بدهد، هیچ زنی به خاطر عشق سنگسار نگردد، هیچ زنی به خاطر رابطه‌ی خارج از ازدواج مورد هیچ‌گونه مجازاتی واقع نگردد، هیچ زنی برای سیر کردن خود و فرزندانش مجبور نباشد جسم و جان خود را بفروشد. جامعه‌ای که انسان‌ها با تعاونی و همکاری داوطلبانه، خود و جهان خود را می‌سازند. ♦

باند صورتی / Gulabi Gang



چرا در جهان کنونی، زنان ضرب و شتم می‌شوند؟

امیر فرزانه

قابل مشاهده است، ولی زنان در کشورهای مدرن و پیشرفته اقتصادی هم در سطح وسیعی آن را تجربه می‌کنند.

ضرب و شتم به عنوان ابزاری فیزیکی برای تحمیل خواست ضارب، از منظر عام اجتماعی عملی نکوهیده است و بار منفی دارد؛ این بار منفی اما بسته به شکل و محتوا درجات متفاوتی دارد. یکی از پذیرفته‌ترین اشکال آن ضرب و شتم زنان به دست مردان است. امری که در بسیاری از موارد ترجیحاً بی‌سروصدا نادیده گرفته می‌شود و در بسیاری از موارد زنان مضروب نیز، خود ترجیح می‌دهند آن را فراموش کنند و یا حداقل تن و روح زخم‌خورده‌ی خود را با پانسمانی از جنس تبسمی بی‌رنگ و سطحی از دید دیگران مخفی کنند. این برخورد منفعل زنان، از سرخوردگی تاریخی آنان نشئت می‌گیرد. عدم حمایت قانون، عرف، سنن و در مجموع جامعه، چنان زنان را در رویارویی با ضارب خودی و غریبه، تنها و منزوی ساخته که هرگونه مقابله‌ای را به امری دشوار با پی‌آمدهای غیرقابل تحمل بدل ساخته است.

آندره دورکین در مقاله‌ی «پایان بخشیدن بر خشونت علیه زنان» می‌نویسد:

«برای مثال تصور کنید زن و مردی با هم ازدواج می‌کنند و زن برای اولین بار کتک می‌خورد - نه برای چهار و یا دهمین بار - و به خانواده‌اش پناه می‌برد. «او مرا کتک زد». آیا اطرافیانش به او می‌گویند که «ترکش کن چون که حقوق تو را نقض کرده است؟» بعید است. در عوض به او می‌گویند که این وظیفه و طبیعت تو است که مراقب او باشی و در ضمن درد این برخوردها را تحمل کنی. این نصیحت بدی است. چرا که آن زن باید در اولین باری که خشونت می‌بیند آن مرد را ترک کند.»^۱

از دورکین هم‌چنین در مقاله‌ی «ترس شکنجه و مقاومت» می‌خوانیم: «من این‌جا هستم که بگویم جنگ علیه زنان یک جنگ واقعی است. به‌هیچ‌وجه خیالی یا انتزاعی نیست. این جنگی است که در آن مشت مردان در صورت شماست. ما راه می‌رویم و می‌گوییم که «امروز

در یک تعریف عام و کلی، در روابط بین انسان‌ها، خشونت ابزاری است برای تثبیت قدرت و اعمال کنترل. یکی از بارزترین و غیرقابل انکارترین اشکال خشونت، خشونت فیزیکی و ضرب و شتم است که به‌صورت گسترده از خانه و مدرسه تا سایر اماکن خصوصی و عمومی، در سرتاسر جهان به درجات متفاوت، اعمال می‌شود. آنچه در اشکال مختلف این فرایند مشترک است، رابطه‌ی قدرت است؛ رابطه‌ای که در یک جهان نابرابر، امری رایج بوده و از مهم‌ترین چالش‌های بشر برای رهایی است.

تک‌تک سلول‌های تشکیل‌دهنده‌ی جامعه در روابطی ساده و مرکب درگیرند. از رابطه‌ی ساده بین دو فرد انسان مثل رابطه‌ی دو دوست، دو همکلاسی، دو همکار یا دو نفر از افراد خانواده با هم گرفته تا روابطی کمی پیچیده‌تر بین گروه‌های کوچک انسانی مثل رابطه در سطح فامیل و طوایف مختلف با یکدیگر و یا روابطی باز هم پیچیده‌تر بین گروه‌های بزرگ‌تر بشری، مثل رابطه‌ی بین اقشار و طبقات مختلف اجتماعی، به‌ویژه در روابط تولیدی، یا رابطه‌ی بین دو جنسیت مختلف در پهنه‌ی جهان یعنی زن و مرد به مفهوم عام، همه و همه می‌تواند زیر سایه‌ی رابطه‌ی قدرت شکل بگیرد؛ اما یکی از مشهودترین شکل‌های رابطه‌ی حاکم و محکوم که خود را در تمامی روابط ساده و پیچیده‌ی جامعه به‌خوبی نمایان می‌سازد همان رابطه‌ی بین زن و مرد است و ضرب و شتم هم یکی از عمومی‌ترین ابزارهای تثبیت جایگاه افراد درگیر در آن است.

اگرچه ضرب و شتم زنان توسط پدر و برادر و پارتنر گرفته تا مردان غریبه‌ای که به‌راحتی با استفاده از برتری قدرت بدنی و جایگاه اجتماعی شان، به این وسیله خواست خود را تحمیل می‌کنند، (مزاحم خیابانی، متجاوز، پلیس، بازجو، زندانبان، سربازان ارتش مهاجم یا «خودی» در جنگ و ...) در کشورهای توسعه‌نیافته به درجات وحشتناکی

اتفاقی نیفتاد» یا «هنوز اتفاقی نیفتاده» یا «من در سه ماه گذشته خوش‌شانس بوده‌ام» یا «او! من مرد خوبش را پیدا کرده‌ام. آدم خوبی است و زیاد مرا اذیت نمی‌کند. شاید خیلی وقت‌ها به من توهین کند ولی به من صدمه نمی‌زند.» شاید راست باشد و شاید هم نه - ولی ما باید راهی پیدا کنیم که تحت هیچ شرایطی و به هیچ وجه نگذاریم که مردان به زنان صدمه بزنند.^۲

در این میان تنها قشری نازک از زنان که فرصت بالندگی و توان شورش‌گری یافته‌اند، به مقابله می‌پردازند. این که «مضروبی از عواقب علنی کردن کتک خوردنش نه‌راست» را شهامت و شورش‌گری بخوانیم، شاید به نظر خنده‌دار بیاید؛ ولی در مورد زنانی که توسط افراد خانواده کتک می‌خورند به‌ویژه در کشورهایی مثل ایران، همین حد از مقابله هم سری نترس می‌خواهد و عواقب غیرقابل پیش‌بینی را به جان خریدن.

«یک دکترای مدیریت آموزشی پس از شکایت همسرش مبنی بر کتک زدن و آزار وی، پس از پرداخت دیه‌ای ناچیز هنگام خروج از دادگستری، با تمسخر و خنده‌ای چندش‌آور رو به همسر ضرب دیده و کتک‌خورده‌اش که با صورتی کبود او را با نفرت نگاه می‌کرد گفت: زن، فعل امر بزن است. زن را باید زد! و زن را به سمت ماشین هل داد.»^۳

«احترام به حریم خصوصی» بهانه‌ای است که در اغلب مواقع شاهدان عینی با آن، بی‌تفاوتی خود را توجیه می‌کنند. «حفظ ارکان خانواده» هم بهانه‌ای پلیس و قانون است. وقتی که در اولین برخورد با زنی که زیر مشت و لگد همسرش، با بدنی کبود و خونین برای شکایت مراجعه می‌کند، او را به سازش و آشتی ترغیب می‌کنند. وحشت تنهایی و بی‌پناهی و تهدید به اعمال خشونت‌های بیشتر و از دست دادن سرپرستی کودکان هم واقعیت‌هایی هستند که هرچه بیشتر پاهای زن را در این رویارویی به لرزه می‌اندازند.

در ادامه‌ی مقاله «پایان بخشیدن به خشونت علیه زنان» آندره دورکین می‌نویسد:

«وقتی از ضرب و شتم حرف می‌زنیم منظور بلایی نیست که بر سر معدودی از زنان می‌آید، بلکه نیمی از زنان متأهل در آمریکا آن را تجربه کرده و می‌کنند. عجیب است بفهمیم جایی که در آن یک زن در معرض بیشترین خطرات قرار دارد، درواقع خانه‌ی اوست. ۴۰۰۰ زن در آمریکا هرساله در خانه‌های خود، نه به دست غریبه‌های متجاوز بلکه به دست مردانی کشته می‌شوند که به نظر می‌رسید، عاشق آنان بوده‌اند. این که کجای عمل ضرب و شتم زنان «نرمال» است و این که چرا این عمل در چشم شوهران و اغلب خود زنان، همسایگان و خانواده‌ی آنان یک عمل بسیار زشت و وحشیانه نیست نیازمند یک بررسی عمیق است.»^۴

خبر شکنجه‌ی یک زن و دو دخترش در مشهد، توسط مرد خانواده، در بهار سال ۱۳۹۵ یکی از اخبار تکان‌دهنده‌ای بود که خیلی زود، لابه‌لای گردبادی از این‌گونه اخبار محو شد و دیگر کسی سراغی از آنان نمی‌گیرد.

«۲۱ روز اعظم و دو دخترش، هانیه و هدیه توسط همسرش بدون آب و غذا در خانه زندانی شده و به شدت شکنجه شدند. بدن‌شان سوزانده

شد، فک و سه دندان هانیه در مدت زندانی بودن در خانه، توسط پدرش شکسته است، هدیه هم کتک‌های زیادی خورده است.»

همسر اعظم مسلماً یک‌شبه به چنین موجودی بدل نشده و طبیعی است که از خود بیرسیم چرا اعظم پیش از این‌ها اقدامی نکرد.

«اعظم و شوهرش ۱۲ سال است که باهم زندگی می‌کنند و در این مدت انواع خشونت‌ها را نسبت به اعظم انجام داده تا حدی که پیش از این اتفاق، اعظم سه بار مدرک پزشکی قانونی گرفته و اقدام به شکایت کرده است، اما بعد از آن به علت ترس از تهدیدات شوهرش و بی‌پدر شدن بچه‌هایش، شکایت‌های خود را پس گرفته است.»^۵

با یک نگاه اجمالی به آمار خشونت و ضرب و شتم در دنیا، به‌وضوح می‌توان دید که زنان، آن نیمه‌ای از جامعه هستند که نه‌تنها در ایران و سایر کشورهای توسعه‌نیافته، بلکه در تمامی کره‌ی زمین، مورد خشونت واقع می‌شوند و کتک می‌خورند.

«بر اساس آخرین آمار اداره‌ی پلیس جنایی فدرال آلمان BKA در سال ۲۰۱۵، ۱۲۷ هزار و ۴۵۷ زن در خانه‌های خود در آلمان مورد خشونت قرار گرفته‌اند. ۸۲ درصد این زنان از سوی همسران یا شرکای زندگی‌شان مورد خشونت قرار گرفته‌اند. ۱۲٫۷ درصد از زنان آلمانی نیز در سال ۲۰۱۵ مورد ضرب و شتم شدید با خطر مرگ قرار داشته‌اند. ۱٫۹ درصد مورد تجاوز و آزار جنسی قرار گرفته و ۰٫۳ درصد نیز به قتل رسیده‌اند.»^۶

«سازمان بهداشت جهانی از مطالعاتش نتیجه گرفته که در هر ۱۸ ثانیه یک زن مورد آزار قرار می‌گیرد و باردار بودن زنان هم آن‌ها را از خشونت مصون نمی‌دارد. خشونت خانگی امری است پنهان. متأسفانه در برخی کشورها به دلیل عدم‌حمایت از قربانیان بسیاری از این خشونت‌ها گزارش نمی‌شود. همه جای دنیا کم‌وبیش زنان در معرض خشونت هستند. ۳۰ تا ۳۵ درصد زنان آمریکایی مورد آزار جسمی همسران خود هستند و ۱۵ تا ۲۵ درصد آن‌ها در هنگام بارداری مورد ضرب و شتم واقع می‌شوند همچنین از هر ده قربانی زن، سه نفر توسط شوهران یا سایر مردان به قتل می‌رسند. در هند ۴۱ زن در اثر آزار جسمی همسران‌شان دست به خودکشی می‌زنند، در بنگلادش ۵۰ درصد قتل‌ها ناشی از خشونت مردان است و در شیلی ۶۳ درصد زنان مورد آزار جسمی قرار می‌گیرند.»^۷

آزار جسمی زنان تنها به عوارض جسمی آن خلاصه نمی‌شود. خشونت فیزیکی نسبت به زنان گاهی تا سر حد مرگ هم پیش رفته است، اما حتی در مواردی که شدت این ضرب و شتم، کمتر بوده و بعد از مدتی عوارض جسمی آن بهبود یافته، زخم‌ها ترمیم پیدا کرده، کبودی‌ها برطرف شده و دردها تخفیف یافته‌اند؛ اما دردی عمیق و جان‌کاه باقی می‌ماند. دردی که تا پایان عمر مهر خود را بر هستی و روان زن به‌جا می‌گذارد. دردی که از له شدن شخصیت زن به‌عنوان یک انسان، برجانش می‌نشیند، به‌سادگی درمان‌پذیر نیست. او تحقیر شده، خرد شده و اگر در مقابل این تحقیر یارای مقابله نداشته باشد، ناگزیر باید، سرخورده و مأیوس به زندگی، بدون افقی روشن ادامه دهد.

یکی از دلایلی که زنان از طرف مردان به سرهمزاجی متهم می‌شوند، این است که در واقعیت هم زنانی که این‌طور مورد بی‌مهری و سرخوردگی قرار گرفته‌اند، تمایل‌شان را به هرگونه رابطه‌ی نزدیک و سکس، در این زندگی‌های تحمیلی از دست داده‌اند. عدم تمایل زنان به سکس که در کشورهایی با قوانین اسلامی، با نام عدم‌تمکین، جرم شناخته می‌شود، دست مرد را در هرگونه فشار و آزاری باز می‌گذارد. به‌این‌ترتیب این چرخه تداوم می‌یابد، باز ضرب و شتم و باز تحقیر و باز بی‌میلی زن و ... می‌بینیم که علاوه بر قانون، فرهنگ، سنن و عرف؛ **مذهب** نیز یکی از ابزارهای کارآمدی است که رابطه‌ی قدرت بین زن و مرد را ترسیم و تحکیم می‌کند. قرآن در سوره‌ی نسا، آیه‌ی ۳۴ به‌روشنی، کتک زدن زن را در صورت مخالفت با مرد - بعد از این‌که پند و اندرز و دوری کردن از هم‌بستری با او، نتیجه نداد - توصیه می‌کند. تابعیت زن از مرد و تأکید بر سروری مرد و فرودستی زن، امری است که در تمامی مذاهب، با فرامین و قوانین روشن، فرموله شده است. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به مقاله «زن‌ستیزی در مذهب» نوشته مهری زند مراجعه کرد.^۸

امپریالیسم جهانی **قوانین مذهبی** را - که منشأشان به دوران **برده داری و فئودالیسم**، برمی‌گردد - به‌عنوان روبنایی برای جامعه‌ی امروز با سطح رشد **زیربنای اقتصادی کنونی**، با چنگ و دندان حفاظت می‌کند. باوجود تضاد واقعی بین این روبنای پوسیده با روابط اجتماعی - اقتصادی کنونی، همه‌روژه شاهد تشدید و تقویت این قوانین از جانب حکومت‌ها هستیم؛ چرا که حفظ این قوانین و روابط پوسیده به ادامه‌ی حیات امپریالیسم - که خود مرحله‌ی گنبدیده‌ای از تاریخ سرمایه‌داری است - خدمت می‌کند و ترمزی است برای انقلاب و حرکت روبه‌جلوی تاریخ بشری. حمایت از «حق زندگی» که به بهانه‌ی آن زنان را از حق انتخاب بر بدن و تمام زندگی خود محروم می‌کنند، از پدیده‌هایی است که ریشه در مذهب دارد و حق سقط‌جنین قانونی را از زنان می‌گیرد و یا به‌شدت محدود می‌کند. «حفظ بنیان خانواده»، به‌عنوان ابزاری برای به اسارت کشیدن زنان که از دیگر آموزه‌های مذهبی است، زنان را در مقابل خشونت‌های خانگی بی‌پناه ساخته ترغیب به سازش می‌نماید و قانون هم با موانع غیرقابل‌عبوری که عمدتاً در کشورهای توسعه‌نیافته، برای احقاق حقوق زنان جلو می‌گذارد، هر چه بیشتر زنان را به سراسیمگی سرخوردگی و سکوت هدایت می‌کند.

پی‌گیری یک دعوای حقوقی به‌ویژه از طرف زنان طبقات زحمتکش که توان پرداخت هزینه‌ی وکیل و حمایت‌های مالی بعد از بالا گرفتن دعوا و طلاق را ندارند، پروسه‌ای طاقت‌فرساست و گذر از آن اغلب ناممکن است. زنان کتک‌خورده و بی‌پناه ناچارند دوباره دست از پا درازتر، به همان جهنمی که از آن فرار کرده بودند بازگردند و این بار در جایگاهی باز هم فرودست‌تر. هیچ‌گونه امکانات حمایتی اجتماعی در قانون پیش‌بینی نشده است چرا که نهادینه شدن این سرخوردگی زنان دقیقاً در راستای منافع سکان‌داران حکومت و قانون‌گذاران است که بتوانند نیمی از جامعه را از توان هرگونه مخالفت و شورش‌گری در مقابل ستم سیستماتیک دولتی، عاری سازند. زنان علاوه بر استثماری که در

کارخانه‌ها به‌عنوان کارگر متحمل می‌شوند، در جایگاه زنان خانه‌دار نیز، هم با تولیدمثل و هم با خدماتی که به‌اریگان در خانه انجام می‌دهند، عاملی اساسی در جامعه، در جهت بازتولید نیروی کار با حداقل هزینه‌ها هستند و به همین دلیل هم وجودشان برای انباشت سرمایه حیاتی است و بنابراین «حفظ بنیان خانواده» و رام و مطیع نگه‌داشتن زنان برای سیستم سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر است.

همان‌طور که گفته شد، کشورهای توسعه‌یافته‌تر نیز از سرکوب قانونی زنان غافل نمانده‌اند و هرروز خبری تازه از عقب‌گرد حقوقی در قوانین مربوط به حقوق زنان در سطح جهان شنیده می‌شود. برای مثال، دونالد ترامپ در سومین روز از شروع ریاست‌جمهوری‌اش فرمانی صادر کرد که به‌موجب آن، سازمان‌های غیردولتی آمریکایی که از بودجه دولت تأمین می‌شوند، نمی‌توانند خارج از این کشور سقط‌جنین انجام دهند. یا در روسیه که خشونت خانگی در آن امری رایج است به‌تازگی قانونی برای کاهش مجازات خشونت خانگی، در پارلمان و با حمایت کلیسا، تصویب شده است: «پارلمان روسیه (دوما) با ۳۸۰ رأی موافق در برابر سه رأی مخالف طرح قانونی را تصویب کرد که مجازات خشونت خانگی را کاهش می‌دهد. طبق این قانون کتک‌کاری و خشونت‌های خانگی چنانچه موجب آسیب بدنی شدید یا نقص عضو نشوند، مجازاتی به‌مراتب سبک‌تر از قبل خواهند داشت.»^۹

لازم است بدانیم که:

«بنا بر آمارهای رسمی سال ۲۰۱۳ حدود ۴۰ درصد از موارد آسیب‌های بدنی در روسیه در چهاردیواری خانه‌ها رخ می‌دهد. روزانه ۳۶ هزار زن در این کشور مورد ضرب و شتم شوهرانشان قرار می‌گیرند.»

«در روسیه در هر ۴۰ دقیقه یک زن به دلیل خشونت خانگی جان خود را از دست می‌دهد. سالانه ۱۲ هزار زن در این کشور به دلیل پیامدهای ناشی از خشونت خانگی و ضرب و شتم شدید جان می‌دهند.»^۹

در کشورهای توسعه‌نیافته، خشونت بر زنان با قوانین رسمی و با نیروهای سرکوب‌گر دولتی همه‌روژه آشکارا، حمایت و اعمال می‌شود؛ در کشورهای غربی که پروسه‌ی تاریخی مبارزات درازمدت زنان، حمایت قانونی از ضرب و شتم و سایر اشکال خشونت بر زن را برای دولت سخت‌تر ساخته، از ابزارهای مختلف در عرصه‌ی رسانه، هنر، ادبیات و فیلم برای نهادینه کردن ضرب و شتم و سرکوب زنان، بهره برداری می‌شود. پورنوگرافی یکی از ابزارهایی است که در آموزش به مردان برای داشتن رفتار خشونت‌آمیز با زنان، استفاده می‌شود. شکنجه وحشیانه‌ی زنان و ضرب و شتم آنان تا حد مرگ، به سوژه‌ای خواستنی در فیلم‌های پورن بدل شده‌است. این‌که مردی به این درجه از نفرت و وحشی‌گری برسد که از تماشای شکنجه و زجر کشیدن یک زن لذت ببرد، فقط در یک جامعه‌ی بیمار قابل تصور است؛ جامعه‌ای که مختصاتش نه بر اساس روابط انسانی و منافع میلیاردها بشر ساکن کره زمین، رقم خورده باشد؛ بلکه هدف‌مندانه منافع قشر نازی که سکان حکومت را در سطح جهان به دست دارند، تأمین سازد.

چه کسی از این همه سرخوردگی نفع می برد؟

پشتوانه‌ی زنان در رویارویی با آن چیست؟

پاسخ به این سوالات می‌تواند به جستجوی ما در یافتنِ راهی برای تغییر این شرایط، سمت‌وسو بخشیده و یاری رساند. روابط موجود که چه در کشورهای غربی و چه در کشورهای توسعه‌نیافته، جایگاه فرودست را برای زنان تعیین می‌کنند، باید زیر و رو گردد و روابطی سالم و درخور شأنِ بشر در جهان برقرار گردد. ولی تغییر این روابط کار ساده‌ای نیست و تنها با مبارزه‌ی فردی به ثمر نمی‌رسد. درواقع مبارزه‌ی فردی قدم اول است که زنان را با سدهایی که بر سر راه دارند تا حدودی آشنا می‌سازد؛ بنابراین به‌عنوان اولین قدم امر خوبی است نه بد. رابطه‌ی قدرت بین مرد و زن، انعکاسی است از روابط نابرابر موجود در جهان. انعکاسی است از رابطه‌ی قدرت میان طبقه‌ی حاکم و استثمارگر از یک‌طرف و اقشار و طبقات زحمت‌کش و تحتانی جامعه از طرف دیگر؛ به همین دلیل است که سیستم امپریالیستی و ارتجاعی حاکم در جهان این روابط را تأیید، تقویت و تثبیت می‌کند. سرخوردگی و تمکین زنان از منظر عمومی، زمینه‌ای است برای این‌که نیمی از جامعه را به موجوداتی لخت و مطیع بدل سازد؛ موجوداتی خلع سلاح شده و بی‌خطر برای هر چه بیشتر استثمار شدن؛ بنابراین اگر زنان هم در مقابل این سیستم به هم تنیده و متشکل و هدفمند، تنها به مبارزات فردی و موردی بسنده کنند، درواقع انرژی مبارزاتی خود را خرد کرده و راه به‌جایی نمی‌برند. مبارزه‌ی زنان در مقابل ضرب و شتم به‌عنوان یکی از اشکال خشونت، بدون مبارزه علیه همه‌ی اشکال خشونت، بدون مبارزه با همه‌ی اشکال نابرابری و نهایتاً بدون مبارزه برای رهایی، دستاورد قابل‌ملاحظه‌ای نخواهد داشت. تشکلیابی انقلابی زنان در جهت این اهداف، امری است که به رشد تصاعدی آگاهی و در نتیجه تشدید توان مبارزاتی زنان خدمت می‌کند. انقلاب مردمی یعنی تنها راه رسیدن زنان به رهایی بدون تشکیلات انقلابی به نتیجه نمی‌رسد. پس تنها می‌توان گفت: «زنان جهان برای رسیدن به رهایی متشکل شوید». ♦

منابع:

۱- <http://8mars.com/browsef.php?c=1032&Id=360>

۲- <http://8mars.com/browsef.php?c=1032&Id=240>

۳- «چرا زنان کتک می‌خورند؟» <http://vista.ir>

۴- <http://8mars.com/browsef.php?c=1032&Id=360>

۵- «۲۱ روز شکنجه زجرآور برای زن بی‌پناه و ۲ دخترش در مشهد»

<http://aftabnews.ir>

۶- «۱۲۷ هزار زن آلمانی در سال ۲۰۱۵ قربانی خشونت خانگی بوده‌اند»

<http://dw.com>

۷- «خشونت خانگی» از سایت ویکی‌پدیا دانشنامه‌ی آزاد

<https://wikipedia.org>

۸- <http://8mars.com/browsef.php?c=1106&Id=439>

۹- <http://peykeiran.com/Content.aspx?ID=123930>

تکه‌های دلم...



تکه‌های دلم
از لای انگشتان مشت
که بالای سرم به حق افتاده
بیرون می‌ریزند.

تکه‌های دلم
با شانه‌های کاغذی
که شیم را شخم می‌زنند
و ستاره‌های حقیقی را
از گیسوان شهامت جدا می‌کنند
سقوط می‌کنند.

تکه‌های دلم
مجرمانه
مجرمانه
توی دستشویی
لخته‌لخته
سقط می‌شوند.

تکه‌های دلم
توی سرم
لای سفیدی راهروها و سلول‌های ماریج
که دیوارهاش را
قرن به قرن
بالا و بالاتر بردید
حبس می‌شوند.

تکه‌های دلم را
انکار کرده‌اید
و مشت‌هاتان را
که گاه بر دهانم فشردید
گاه بر دلم
چه می‌شود که تنها یک روز
از ترس خورده‌ترین کابوستان
بالا می‌برید.

آیها پیدار

به همی غریزانم، تکه‌های دلم به مشت‌های افراتشم..

سرپرستی زن از فرزند،

«حق» یا «وظیفه»؟



مهسا روزا

تاریخچه‌ای کوتاه از قوانین سرپرستی از فرزند در غرب قرن هجدهم و نوزدهم:

هم‌زمانی چندین روی‌داد مهم تاریخی از دو جنبه‌ی اقتصادی سیاسی و اجتماعی فرهنگی، موجبات ضعیف شدن و تغییر شکل برخی قوانین پدرسالارانه در رابطه با زنان را در نیمه‌ی دوم سال‌های ۱۸۰۰ در غرب فراهم آورد. از این بین آنچه وجه عمده داشت و بستر مادی این تغییرات را پدید آورد تغییر در اوضاع اقتصادی در نتیجه‌ی انقلاب صنعتی و نیاز به فروریختگی نظم اقتصادی سیاسی فئودالی بود؛ اما مهم‌ترین تحول و نقطه عطف آغاز تحولات اجتماعی و سیاسی و تثبیت نهایی سرمایه‌داری، وقوع انقلاب فرانسه در اواخر قرن هجدهم بود که زمینه‌ساز شروع برخی اصلاحات و چالش‌های اجتماعی و فرهنگی و از این‌رو در قوانین مذهبی ازدواج، طلاق و خانواده در کل نیز شد. با تأثیر از انقلاب فرانسه و پس از آن بود که افکار و نظریات روشنگرانه، انقلابی، آزادی و برابری‌خواهانه در جوامع صنعتی سربلند کردند. یکی از موضوعات مهم این بود که خدا، مذهب و اتوریته‌ی آن‌ها به شکل سابق در این جوامع دخالت فعالی در قانون‌گذاری‌ها نداشتند و اعمال حاکمیت نمی‌کردند و ایدئولوژی‌ها، فلسفه‌های نوین و تفکرات انتقادی توانستند از درون جامعه قد علم کنند.

این تأثیرات شریطی را فراهم کرد که در آن شرح وضعیت نابرابر زنان نیز بتواند در قالب برخی نوشته‌ها و یا بیانات، جرأت یافته و خود را نمایان کند. ولستون کرافت از آن دسته بود که تحت تأثیر انقلاب فرانسه نگرش متفاوت‌تری را در پیش گرفت و کتاب احقاق حقوق زنان را به نگارش درآورد. در اواخر قرن هجدهم «مسأله‌ی زنان» و طرح بحث نابرابری و حقوق قانونی زنان، نقش فرودست آنان در جامعه، روز به روز بیش‌تر به موضوع بحث‌های اجتماعی روشنفکرانه مبدل شد. تا اوایل قرن نوزدهم این موضوع از جوانب متفاوت‌تری از سوی برخی مردان و زنان روشن‌فکر در قالب بحث‌های اجتماعی، مقالات و نوشتار چالش‌برانگیز و اشعار و ادبیات نوینی که انعکاس نابرابری‌ها در جامعه بود ظهور کرد. به‌طور کل در این

دوران نویسندگان بسیاری در نوشته‌های خود به موضوع نابرابری‌های اجتماعی، فقر و ... می‌پرداختند. گروهی از زنان که توانایی نوشتن داشتند از این کار برای بیان احساسات و عقاید خود به شکل نوشتن رمان استفاده می‌کردند. گروهی دیگر نیز به شکل رسمی مقالات سیاسی در زمینه‌ی بیان نابرابری‌ها در قانون می‌نوشتند. برخی وکلا و حقوق‌دانان مترقی از آن‌ها پشتیبانی می‌کردند و مقالات ادبی - سیاسی روزنامه‌ها و ... نیز به این مسائل می‌پرداختند.

هم‌زمان و در پی تحولات انقلاب صنعتی در عرصه‌ی اقتصادی، ساختار خانواده نیز در حال تغییر بود به این شکل که کار مردان به خارج از محیط خانه و به کارخانه‌ها و ادارات و ... منتقل شده بود و زنان به‌نوعی در رأس خانوار و کارهای آن و با کودکان تنها بوده و درواقع مسئول بودند. درعین‌حال از آن‌جا که روابط تولیدی بر مبنای فروش نیروی کار و به شکلی ارزان بود، نه‌تنها کار کودکان در خانواده که قبلاً تحت کنترل کامل پدر بود سودآور نبود بلکه نیاز سیستماتیک به پرورش این کودکان برای تبدیل شدن به نیروی کار آینده در اشکال مختلف به وجود آمد. در این مقطع، دو ضرورت و تضاد برای سیستم نوین نیز به وجود آمد: از یک‌سو نیاز و اجبار سرمایه‌داری به باز تقسیم «وظایف و مسئولیت‌ها» در خانواده به شکل مردان مزدبگیر و زنان پرورش‌دهنده‌ی کودک وجود داشت. از دیگر سو نیاز سرمایه‌داری در آن مقطع به نیروی کار فراوان و هم‌چنین ارزان و در نتیجه پیوستن زنان به نیروی کار مزدبگیر و درواقع فروش «آزادانه»ی نیروی کارشان در برخی زمینه‌ها نیز بود و این یعنی بیرون آمدن زنان از عرصه‌ی خصوصی و نیاز به حدی از به‌رسمیت شناخته شدن آزادی عمل‌شان. از این‌رو تثبیت یک فضای خصوصی و قرار دادن زنان در رأس کارهای آن تا به شکلی رایگان به بازتولید نیروی کار مردان و تولید و پرورش نیروی کار آینده بپردازند و یک فضای عمومی که تنها متعلق به مردان مزدبگیر و درواقع عرصه‌ی تمرین قدرت آنان در برابر زنان و تداوم رابطه‌ی قدرت آنان بر زنان باشد؛ تا هم پروسه‌ی تولید و بازتولید سرمایه‌داری هر چه سودمندتر و کم‌هزینه‌تر گردد و هم مردسالاری تقویت شود، ضروری شد؛ بنابراین برخورد این ضرورت‌ها در کنار مطالبات نوین

قرن بیستم:

برای فمینیست‌ها و حامیان‌شان، اصلاحات انجام‌شده تا اواخر قرن نوزدهم کافی نبودند. در ابتدای قرن بیستم مبارزات برای کسب «حقوق برابر» که مهم‌ترین آن‌ها در عرصه‌ی سیاسی، کسب حق رأی بود، از سوی زنان افزایش یافته بود. این تأثیر بسیار زیادی در به اوج رساندن مبارزات برای کسب مطالبات زنان و حق سرپرستی آنان داشت. در این زمینه بحث این بود که زنان دارای حقوقی نابرابر با مردان و شهروند درجه دوم هستند و این توهین به زنان است، هم‌چنین این‌که زنان کار عمده‌ی پرورش کودک را بر عهده دارند و این مراقبت‌ها و تلاش‌های مادر است که رشد و تربیت کودک و منافع او را به بهترین شکل برآورده می‌کند.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مبارزات این زنان فعال، شکلی متفاوت‌تر به خود گرفت. یک دلیل آن رشد کارخانه‌ها و افزایش تعداد زنان کارگر بود که مفاهیمی هم چون شرایط و امنیت کاری (نامناسب‌تر زنان)، کار پرداخت‌شده‌ی زنان، دستمزد نابرابر با مردان و ... را مطرح می‌ساخت. زنان بسیاری به اتحادیه‌های کارگری پیوسته بودند اما با این حال می‌دیدند که در آنجا نیز قدرت و فرصت یکسانی با مردان در رابطه با بیان مطالبات شان ندارند. از این نقطه و در نتیجه‌ی تأثیر شرایط زنان کارگر و در نظر گرفتن دغدغه‌های اقتصادی، سلامت و رفاه اجتماعی و شرایط محل زندگی و نگهداری این زنان از کودکان خود بود که گروه‌های فعال سیاسی زنان قد علم کردند و تأثیر متفاوتی بر جنبش زنان گذاشتند.^۲

در این دوران تفکرات مارکسیستی، انقلابی، رادیکال، مبارزات و شورش‌های کارگری بسیار قوی بود و این باعث رشد اتحادیه‌های کارگری و جذب وسیع توده‌ای، اعتصابات و شورش‌های گسترده علیه شرایط و حقوق بد شغلی شده و به ظهور حزب کارگری که ریشه در سوسیالیسم و مارکسیسم داشت انجامید. از این‌رو خیزش‌های رادیکال سیاسی در جوامع غربی (آمریکا و بریتانیا) در عرصه‌های گوناگون در حال افزایش بود. توده‌ی زنان کارگر نیز وارد بحث‌های سیاسی شدند و جنبش فمینیستی دیگر منحصر به زنان طبقه‌ی متوسط تحصیل‌کرده نبود. این یک تحول اساسی و مهم برای جنبش زنان بود.^۳ این مبارزات این‌بار به شکلی سرسختانه‌تر و شورشی‌تر ادامه یافت و گرفتن حق سرپرستی در راستای حقوق مادران (و نه صرفاً منافع کودکان) از موضوعات بسیار مهم در کمپین‌های مبارزاتی گوناگون فمینیست‌ها بود. شاخه‌ای از جنبش زنان به نام اتحادیه‌ی سیاسی و اجتماعی زنان (WSPU) (سافراجت‌ها) به تاکتیک‌های رزم‌جویانه، شبه‌نظامی و شورش‌گر و تظاهرات‌های توده‌ای خود افزوده بودند. تمام این مجموعه کارها و حملات بی‌وقفه از جهات گوناگون، فشارهای زیادی بر طبقه‌ی حاکم وارد می‌کرد. در این گیرودار جنگ جهانی اول آغاز شد. رفتن مردان به جنگ باعث شد که زنان جای آن‌ها را در صنایع سنگین، حمل‌ونقل و مهندسی، بانک و ... بگیرند. کار زنان در این شرایط قدر مسلم با رضایت خاطر جامعه و رسانه‌ها همراه شد. بااینکه پس از جنگ و بازگشت مردان، زنان و به‌ویژه زنان متأهل تشویق به بازگشت به خانه شدند و دولت توسط قانون و تبلیغ «کار خانگی» این را به‌زور اعمال می‌کرد، اما در حال تبعات اجتماعی جنگ تأثیر بسیار زیادی را در به‌چالش گرفته شدن اصول سنتی کار، سیاست‌ها و تمایزات جنسی گذاشته بود. هم‌زمان کار دستمزدی زنان به‌ویژه زنان طبقات پایین جامعه توانست موقعیتی را برای آنان فراهم آورد که بتوانند به‌طور محدودی استقلال مالی داشته باشند. این امر باعث شد که آمار درخواست‌های طلاق از سوی زنان بالا رود. میزان طلاق به‌طور مشخص پس از قانون سرپرستی ۱۸۷۳ به طرز چشم‌گیری نسبت به قبل افزایش یافته بود. این افزایش در آمار طلاق که فشار بسیار زیادی بر روی دادگاه‌ها و دولت گذاشته بود خود به نفع درخواست برای اصلاحات بیشتر در قوانین سرپرستی بود. سرانجام زنان با چنان تاریخچه‌ی مبارزاتی که گفته شد، توانستند تغییراتی را در اصلاح قوانین طلاق و سرپرستی به نفع خود تحمیل کنند. فاکتورهای «تأمین بهترین منافع کودک» و «پرورش‌دهنده‌ی عمده»، قانون سرپرستی بر مبنای «اولویت مادری» را به اجرا درآوردند که از حدود دهه‌ی دوم قرن بیستم

اجتماعی، تأثیر بسیار زیادی بر چگونگی تصمیم‌گیری در امر سرپرستی زنان از کودکان داشت.

در چنین بستری - یعنی نیاز سرمایه‌داری و تغییر ساختار سیاسی و اقتصادی از یک‌سو و مبارزات روشن‌فکرانه‌ی اجتماعی از سوی دیگر - بیرون آمدن زنان منفرد از حصار کار در خانه و حضور در جامعه توانست تأثیر زیادی در شکل‌گیری گروهی دغدغه‌های مشترک زنان و افزایش آگاهی آنان از وضع فرودست خود به‌مثابه‌ی یک گروه داشته باشند. افکار برابری طلبانه در بین زنان توانست گسترش یافته و در این بستر نوین، جسارت به چالش گرفتن قوانین تبعیض‌آمیز را پیدا نماید. در عین حال در اواخر این قرن بود که تحلیل‌های علمی مارکس و انگلس از علل و ریشه‌ی فرودستی زنان و ربط آن به موضوع مالکیت خصوصی و طبقات، توانست زمینه‌ساز تحولات فکری نوین‌تر و رادیکال‌تر در این زمینه شود. این مطالعات هرچند به دلیل شرایط مادی دوران خود محدود بودند اما تنها مطالعاتی بودند که سرانجام توانستند ریشه‌ی واقعی ستم بر زن و ربط آن به ساختار سیاسی اقتصادی را برملا سازند. فضایی که شرح داده شد در کلیت خود تأثیر بسیار زیادی در شکل‌گیری افکار فمینیستی و گروه‌های زنانه با هدف خاص پرداختن به موضوعات زنان داشت.

در این بین «کارولین نورتون» انگلیسی نیز از جمله زنانی بود که توانایی نوشتن داشت و توانست از این راه کمپینی را در سال ۱۸۳۹ به راه اندازد تا در قوانین سرپرستی و طلاق اصلاحاتی ایجاد کند. این سرآغاز مبارزات عملی زنان برای تغییر قوانین سرپرستی بود. در نتیجه‌ی تلاش‌های او مادران اجازه یافتند تا «فرم» تقاضای سرپرستی برای فرزندان تا سن ۷ سال را پر کنند و تقاضای دسترسی داشتن به فرزندان سن بالاتر را نیز داشته باشند؛ اما این حد از تغییر فقط می‌توانست به زنان طبقات بالا فایده برساند (از آن‌جا که برآورده کردن شرایطی که این فرم مطالبه می‌کرد تا شاید تقاضای زن را در نظر بگیرند، تنها از سوی یک زن مرفه که دارای نفوذ در میان طبقات بالا بود می‌توانست عملی شود) و این کمپین از همان ابتدا نیز با انگیزه‌ی اهداف فردی نورتون و نه تلاش او برای «برابری حقوقی زنان» با مردان، بود. هدف او تغییر در برخی قوانین مربوط به طلاق، ازدواج و سرپرستی از فرزند بود که برایش مانع ایجاد کرده بودند، از آن‌جا که خود پس از ازدواج ناموفق که داشت از حق دیدار کودکان محروم بود؛ اما در پی این تلاش، جنبش تازه برخاسته‌ی زنان در اواسط قرن نوزده که باهدف رسیدگی به حقوق قانونی و مسأله‌ی نابرابری زنان سر برافراشته بود، به دنبال گرفتن حق سرپرستی نیز به مبارزه برخاست و این مسأله به یکی از موضوعات بسیار مهم در کمپین مبارزاتی آن‌ها برای برابری حقوق زنان مبدل شد. این مبارزات سرسختانه سرانجام حق سرپرستی زنان بر کودکان تا سن ۷ سال و حق دیدار کودکان بالاتر از آن سن را پس از طلاق به شکل قانون سرپرستی از نوزاد ۱۸۷۳ با انگیزه‌ی «تأمین منافع کودک» به ثبت رسانند.^۱

تا اواسط نیمه‌ی دوم قرن بیستم به طول انجامید.

در اواخر نیمه‌ی اول قرن بیستم جنگ جهانی دوم رخ داد و همانند جنگ اول، پس از پایان جنگ از زنان خواسته شد که به وظیفه‌ی «اصلی» خانه‌داری‌شان بپردازند. در واقعیت امر این تأکیدی بسیار قوی بر مبنای نیاز به بازسازی زندگی خانوادگی و راه‌هایی بود تا با آن نقش پدری و مادری تشویق شود. در همین حال بر اساس نیاز به بازسازی اقتصادی پس از جنگ، قوانین در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ کارگران زن متأهل را تشویق می‌کرد که به نیروی کار بپیوندند و درعین حال این امکان را نیز برای‌شان فراهم می‌نمود تا بتوانند این کار را با «وظایف» خانه ادغام کنند. خانواده‌ی هسته‌ای و اهمیت نقش مادری در آن، به‌مثابه‌ی خشت محکمی در تجدید بنای ساختار ضربه خورده‌ی اقتصادی و اجتماعی بود؛ بنابراین همان داستان دو عرصه‌ی خصوصی و عمومی و تقسیم‌کار جنسیتی بار دیگر مسلط شد تا خانواده را تحکیم کرده و تصویر مادری را برجسته و مقدس کند. همانند دو دهه‌ی ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، نقش پدر در خانه، نان‌آوری و حمایت از مادر به‌عنوان نقش اول بود. رسانه‌ها، فیلم و نوشتار و ... همه و همه ایده‌های خانه‌داری و مادری خوب را تقویت می‌کردند. این قوانین توانستند از دانش تولیدشده در عرصه‌ی روان‌شناسی نیز به نفع خود استفاده کنند؛ زیرا به‌طور خاص تصویری که مادران را برای پرورش کودک مناسب‌تر می‌دید، زیر بند و اساس روشن فکانه‌ی خود را در سال‌های ۱۹۴۰ از تئوری روان‌کاوانه‌ی فرویدی و بسیاری دیگر گرفته بود که تأکید داشت وظیفه و نقش مادر استثنایی است ... هم چون اولیه‌ترین و محکم‌ترین شیء محبوب ... و نمونه‌ی اولیه‌ی تمام روابط عاشقانه‌ی بعد از آن است. بدین ترتیب سرپرستی بر مبنای «اولویت مادرانه»، در حالی که از یک‌سو در نتیجه‌ی مبارزات پرقدرد فمینیستی به نفع زنان بود، از دیگر سو اما توانست در راستای منافع و نیاز سیستم حاکم، هم‌ساز شده و شکل بگیرد.

این تصورات و فرضیات مادرانه برای حق سرپرستی برای چندین دهه به قوت خود باقی ماند؛ اما از آن‌جا که اصلاحات قانونی به‌خودی‌خود نمی‌توانند زندگی واقعی افراد را متحول کنند و قوانین و اصول نانوشته‌ی زن‌ستیزانه‌ی فرهنگ حاکم در دل جامعه هم‌چنان در حال زندگی و تقویت شدن هستند، اولویت مادرانه نیز برای زنان دوگانگی ایجاد می‌کرد؛ یعنی درحالی که به زنان حق سرپرستی می‌داد، نقش‌های جنسیتی را نیز مشروع و تقویت می‌کرد. به‌گونه‌ای که گویا مادریت، «ماهیت بدن زنان» است. این «مادریت» نه‌تنها یک مسئولیت نابرابر را به لحاظ قانونی بر دوش آن‌ها می‌گذاشت بلکه این‌گونه نشان می‌داد که گویا زنان باید بیشتر فرزندداری کرده و باید بهتر بتوانند نسبت به مردان آن را انجام دهند، زیرا کودک به‌طور طبیعی وصل به مادر است.

در هر حال عوامل و تناقضاتی که در جامعه به وجود آمده بود شرایطی را فراهم نمود که سیاست را واداشت تا با چرخشی دیگر از دل این شرایط، قوانین را دست‌کاری کرده و منافع خود را مستحکم کند. این عوامل به‌قرار زیرند:

۱- همان‌طور که گفته شد در طول سال‌های دهه ۱۹۷۰، توازن اقتصادی و سیاسی خانوار تغییر یافته بود. زنان بسیاری به کار خارج از خانه پرداخته و با تأثیر گرفتن از مبارزات رادیکال موج دوم جنبش فمینیستی، خواستار تساوی جنسیتی در محیط کار و خانه بودند.

۲- آمار طلاق در سال‌های دهه ۱۹۶۰ به‌طرز چشم‌گیری بالا بود. در دهه‌ی هفتاد قرن بیستم تابوی طلاق شکسته شد، چیزی که قبل از آن اصلاً امری

عادی نبود. این برای دولت سرمایه‌داری از نقطه‌نظر حفظ نهاد خانواده بسیار نگران‌کننده بود.

۳- هم‌زمان تعداد کودکانی که خارج از ازدواج به دنیا می‌آمدند بیشتر می‌شد و تا سال ۲۰۰۷ حدود ۴۰ درصد کودکان به دنیا آمده در آمریکا حاصل ازدواج نبودند؛ بنابراین حقوق و وظایف پدر ازدواج‌نکرده نیز در معرض توجه بیشتری قرار گرفت. این مسأله نه‌تنها بهانه‌ای بود تا حق پدر ازدواج‌نکرده بر فرزند بسیار جدی‌تر از قبل توسط دولت پی‌گیری شود، بلکه درعین حال بتواند کمک‌هزینه‌ی کودک را که توسط بسیاری از آن‌ها پرداخت نمی‌شد، از آن‌ها بگیرد و هزینه‌ی دولت را کاهش دهد. در آمریکا «آمار دولت نشان می‌داد که تقریباً ۷۰ درصد زنانی که کمک‌هزینه‌ی دولتی می‌گیرند در زمان بچه‌دار شدن ازدواج‌نکرده بودند. در طول همین اقدامات آگاهانه‌ی دولت که مسأله‌ی اجبار پدران به حمایت از فرزندان را به حق سرپرستی آن‌ها به کودک گره زد، دادگاه‌ها و قوانین به‌طور روزافزونی به ترویج و گسترش حقوق پدران مجرد پرداختند. این جابه‌جایی کاملاً سیاسی که به حقوق پدران مجرد تأکید داشت ریشه در تئوری روان‌کاوانه‌ی «تأمین بهترین منافع کودک» نداشت بلکه سیاست ایجاد می‌کرد که آن‌ها به لحاظ مالی مسئول باشند»^۴.

۴- زوج‌های هم‌جنس‌گرا نیز که به لحاظ سیاسی فعال بودند به‌دنبال به رسمیت شناساندن خانواده خود بودند و تحقیقات نوینی از این‌که «خانواده‌ی سالم» چه‌گونه است و پدر یا مادر غیر بیولوژیک چه حقوقی دارد را رواج دادند؛ بنابراین تعاریف و معیارها به این‌سو گرویدند که مفاهیم نوینی را در عرصه‌ی تصمیم‌گیری بر سر آینده‌ی سرپرستی از فرزند ارائه دهند.

۵- تصمیم بر این‌که چه چیزی به بهترین شکل به نفع کودک است چرخ دیگری نیز خورد. زمانی که دولت پروسه‌ی تصمیم‌گیری را از دادگاه‌ها به «دفاتر مشاوره» منتقل کرد. چیزی که حضور در آن در بسیاری جاها به‌طور مثال در بریتانیا اکنون یکی از الزامات پروسه‌ی تصمیم‌گیری نهایی بر سر سرپرستی و شاید بتوان گفت پیش‌زمینه‌ای آگاهانه برای رسیدن به سرپرستی مشترک است.

به‌این‌ترتیب تقسیم نقش‌ها در خانواده بر مبنای ضرورت‌های نوین (نیاز سیستم از یک‌سو، تناقضات اجتماعی حاصل از اولویت مادر از سوی دیگر) به این‌سو رفت که شکل دیگری به خود بگیرد در عین این‌که ماهیت خود را حفظ کند.

قوانین جنسیت – خنثا:

۱. انتخابی بر مبنای بازنگری در مفاهیم «بهترین منافع کودک و پرورش‌دهنده‌ی عمده»:

سرانجام «اولویت مادری» که از اواخر قرن نوزدهم نرم غالب در برخی کشورهای غربی بود تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ به نفع قوانین «جنسیت – خنثا» تغییر کرد. این به این معنا نیست که این اولویت از بین رفت بلکه از این پس تعیین سرپرستی به این سمت رفت که دیگر تنها با اتکا به اولویت مادر و یا به‌اصطلاح جنسیتی نباشد بلکه بر اساس بازتعریفی از «تأمین بهترین منافع کودک» و «پرورش‌دهنده‌ی عمده»، این «بهترین و عمده» به‌گونه‌ای باشند که لزوماً برتری مادرانه را القا نمی‌کنند بلکه بر این مبنا هستند که هر فردی (پدر یا مادر) که قادر است بیشترین خدمت را به ارضای نیازهای کودک نماید، بهترین گزینه باشد.

در ابتدا باید گفت این استاندارد اهمیت کار عمده‌ی پرورش کودک را که معمولاً زنان انجام می‌دهند به‌حساب نمی‌آورد. در دنیایی نابرابر که

تعاریف ستم‌گرانه از نقش و ضرورت وجودی زن و تقسیم‌کار بین زن و مرد، فرهنگ و اخلاقیات و تعاریف مبتنی بر نابرابری جنسیتی هنوز سر جای خود هستند، زنان هنوز نقش «مادری» سنتی خود را باید ایفا کنند. آن‌ها تقریباً مجبور به انجام تمام کارها هستند. بپزند، بشورند، سازمان‌دهی کنند، بچه‌ها را لباس بپوشانند و آماده‌ی مدرسه کنند، برنامه‌های بازی و اجتماعی آن‌ها را تنظیم نمایند و ... این در حالی است که به‌طور واقعی جامعه چنین فشاری را بر روی مردان نمی‌گذارد.

دوم این‌که نقش و تأثیر تصمیمات و تفکرات شخصی قضات در نظر گرفته نمی‌شود؛ یعنی زمانی که یک قاضی بر مبنای تصورات ذهنی و باورهایی که خود از نقش زن و مرد و ماهیت آن دارد، بخواهد تشخیص بدهد که بهتر یعنی چه چیزی و چه کسی؟! مثلاً اگر پدر درآمد بالاتری داشته باشد، پدر ازدواج مجدد کرده و همسر او خانه‌دار باشد، پدر مذهبی‌تر باشد، یا مثلاً مادر لزبین شده باشد و ... مرد می‌تواند از نظر قاضی ملاک «بهتر بودن» باشد. نکته‌ی مهم و قابل توجه دیگر این‌که از آن‌جا که بسیاری مادران در خارج از خانه کار می‌کنند بنابراین تمایل قضات به راحتی می‌تواند به سمت کارهایی جلب شود که مرد انجام می‌دهد. کافی است پدر کارهای بیشتری را نسبت به حد عادی مردان و به اصطلاح بیش از نرم تعریف شده برای مردان که شامل برخی به اصطلاح کمک‌ها به زنان است (!) انجام داده باشد. در اینجا هم مادری که مراقبت‌کننده‌ی عمده بوده است به راحتی می‌تواند حق سرپرستی را از دست بدهد.^۵

سوم این‌که این استاندارد نیازمند این است که بتواند «بهترین فرد» را سرپرست کند؛ بنابراین باید طبق اصولی که معرفی کرده بر نظرات متخصصانی هم‌چون روان‌شناسان، مددکاران اجتماعی و جامعه‌شناسان اتکا کند. این مسأله هزینه‌بر است و به راحتی برای زنان مانع ایجاد می‌کند تا حق خود را از دست بدهند زیرا معمولاً این زنان هستند که بعد از طلاق به لحاظ مالی در رنج خواهند بود. به‌ویژه این‌که کمک دولتی نیز در این زمینه یا وجود ندارد و یا در برخی جاها بسیار محدودتر شده است. آمار و ارقام دادگاه‌ها نشان می‌دهد که مادران به‌ویژه مادران خانه‌دار و یا شاغل پاره‌وقت، شدیدترین ضربه‌ها را در اثر قطع کمک‌های دولتی متحمل شده‌اند. به‌طور مثال طبق آمار وزارت دادگستری انگلستان تعداد زنانی که در مبارزه برای کسب حق سرپرستی و یا دستیابی به فرزندان‌شان بدون وکیل هستند نسبت به زمان قبل از قطع این کمک‌هزینه‌ها حدود ۶۶ درصد افزایش جهش‌وار داشته است. (روزنامه‌ی تلگراف، ۲۳ ژوئن ۲۰۱۴)

مسأله مهم دیگر این است که در کشاکش نبرد این‌که چه کسی «بهترین فرد» برای سرپرستی کودکان است، این مردان هستند که در دنیای مردسالار کنونی می‌توانند معامله‌ی قدرت کنند. زمانی که زنی حق سرپرستی می‌خواهد و مرد حتا تمایلی به این کار نداشته باشد، اما می‌تواند به‌طور عمد زن را به نبرد بر سر گرفتن این حق فراخواند، قدرت چک‌وچانه زنی‌های‌اش را بالا برد به این نحو که پول و هزینه‌ی کمتری را در حمایت از فرزندان بپردازد تا در ازای آن، حق را به زن بدهد.

۲. «سرپرستی مشترک»:

جابه‌جایی تاریخی به استانداردهای «جنسیت - خنثا»، توانست به ظهور نوعی دیگر از برنامه‌ریزی برای سرپرستی بیانجامد که درواقع همان «سرپرستی مشترک» است. این نوع، در بریتانیا و یا دیگر کشورهای پیشرفته‌ی اروپایی هنوز به‌صورت نرم مورد استفاده قرار نمی‌گیرد اما در آمریکا فرم مرسوم‌تری دارد. مفهوم سرپرستی مشترک در ابتدای دهه‌ی

۱۹۷۰ بود که از سوی عده‌ای از پدران و هم‌چنین کارشناسان سلامت روان ریشه گرفت که تمایل داشتند بعد از طلاق رابطه‌ی پدرانه را با فرزندان‌شان ادامه دهند و به‌شدت مخالف بودند که از حقوق پدری محروم شوند فقط به این دلیل که طلاق گرفته‌اند. این مفهوم توسط رساله‌ها و مقالات بسیاری حمایت شد که در آن فواید بی‌شماری از اجرای سرپرستی مشترک را برای جامعه، والدین و فرزندان توصیف می‌کرد. این رسالات و مقالات تأکید داشتند که به دخالت و خدمت پدران در رشد فرزندان و رابطه‌ی عاطفی و وابستگی فرزندان به پدران کم‌بها داده‌شده است. هم‌چنین این‌که نقش‌های جنسیتی در میان خانواده‌ها تغییر کرده است به‌خصوص در خانواده‌هایی که هردوی زن و مرد در آن در خارج از خانه کار می‌کنند؛ یعنی مردان نیز بیشتر از قبل در مسئولیت‌های مربوط به کار خانه و فرزندان نقش می‌گیرند.^۶

اما این نوع سازمان‌دهی که اتفاقاً اغلب از سوی مردان حمایت می‌شود، در عمل نشان داد که شدنی نیست و به ضرر زنان است زیرا زنان نه تنها هم چنان زمان بسیار بیشتری را نسبت به مردان در کارهای مربوط به خانه و پرورش کودکان صرف می‌کنند بلکه به لحاظ مالی بسیار زیان خواهند دید. با توجه به تقسیم‌کار واقعی و نرم‌های موجود در جامعه، کودک به‌طور اجتناب‌ناپذیری بیشتر وقتش را با مادر خود می‌گذراند اما این در حالی است که کمک‌های مربوط به حمایت از کودکان در شرایط سرپرستی دوگانه طور دیگری خواهد بود و مادر درحالی‌که در واقعیت امر در نهایت تنها سرپرست است، کمک کمتری را نسبت به مادری که به‌طور قانونی تنها سرپرست است دریافت می‌کند.^۷

موضوع مهم دیگر این است که زنانی که در طول ازدواج از سوی مرد مورد خشونت بوده‌اند، با چنین سازمان‌دهی در امر سرپرستی (مشترک بودن) هم‌چنان در معرض این خشونت‌ها خواهند بود، زیرا که شوهر سابق او هنوز به‌طور فیزیکی قرار است برای اجرای سرپرستی مشترک با آن‌ها در ارتباط نزدیک باشد. باید گفت این درست است که در فرهنگ موجود همواره کلیشه‌هایی هستند که با فشار آوردن بر زنان به آن‌ها تلقین می‌کنند که گویا رسیدگی به هر جنبه از زندگی کودک وظیفه‌ی زنان است. این نرم چنان عمل می‌کند و چنان درون زنان نهادینه‌شده است که اگر زنی غیر از آن عمل کند احساس گناه و عذاب وجدان او را راحت نخواهد گذاشت و یا چنان او را تحت تأثیر قرار می‌دهد که حاضر است تمام خواسته‌های خود را (البته اگر داشته باشد!) قربانی نیازها و پیشرفت فرزندش نماید؛ بنابراین استاندارد می‌کند که این کار را وظیفه‌ی زن نمی‌داند بلکه هم زن و هم مرد را «محق» بر سرپرستی می‌داند به نظر خوشایند است؛ اما استاندارد «جنسیت - خنثا» نیز به معنای واقعی نه ربطی به از بین بردن کلیشه‌ی جنسی دارد و نه حتا ربطی به ادعای برابری حقوق. در جامعه‌ای که از هر روزنه‌ی آن این کلیشه‌ها تولید و بازتولید می‌شوند و هم‌چنان نقش زن را مادری دانسته و به‌گونه‌ای تبلیغ می‌کنند که تا در مورد زنانی که در عرصه‌ی خارج از خانه و یا کارهایی که «مردانه» تلقی می‌شود موفق بوده‌اند، نه تنها موضوع مادرت و خانه‌داری آن‌ها هم‌چنان برجسته است بلکه همین را نمونه‌ی زنی مدرن و «همه‌کاره» می‌دانند، این موضوع هرگز نمی‌تواند «خنثا» عمل کند.

رویکردهای تئوریک فمینیستی معاصر بر قوانین سرپرستی

در عصر معاصر، به‌طور عمده ۴ رویکرد تئوریک فمینیستی به مسأله‌ی نابرابری جنسیتی و چگونگی تعیین سرپرستی موجود است. این بحث‌ها پس از مطرح شدن معیارهای جنسیت - خنثا و تغییر جهت در تعیین سرپرستی

در کلیت خود، بحث برابری‌های غیررسمی و نابرابری‌های حقوقی رسمی که از دهه‌ی ۶۰ قرن بیستم توسط فمینیست‌های موج دوم مطرح شده بود؛ و در راستای مفهوم «برابری قانونی» که همواره نقطه شروع چالش‌ها و مبارزات زنان بود به میان آمدند. از این زاویه یکی از این ۴ روی‌کرد، هم چنان به برابری قانونی در زمینه‌ی حقوق زنان و مردان، در اینجا حق سرپرستی، تأکید دارد (فمینیسم لیبرال)؛ و در مقابل، سه رویکرد دیگر هر یک با توجه به فلسفه‌ی فکری خود، درصدد است آلترناتیوی در رابطه با بحث «برابری قانونی» و به‌طور خاص در زمینه‌ی قوانین تعیین سرپرستی ارائه نماید.

روی‌کرد لیبرال فمینیستی:

درک این فمینیست‌ها این است که زنان به این دلیل در جای‌گاه فرودست هستند چون قوانین تبعیض‌آمیز حق انتخاب را از آن‌ها گرفته‌اند. از این‌رو برابری در قانون همواره هدف و روی‌کرد مناسب است زیرا با اعمال قانونی که به زن و مرد به یک‌چشم (برابر) نگاه می‌کند، هم می‌توان به زنان اجازه‌ی انتخاب و انجام کار داد و هم فاکتورهایی که افراد را مجبور می‌کنند به‌خاطر جنس خود مطابق با کلیشه‌ها و نقش‌های جنسی سنتی نابرابر موجود رفتار کنند را از بین برد. استدلالی که امروزه لیبرال فمینیسم ارائه می‌دهد این است که اگر افراد در یک موقعیت به سر می‌برند، صرف‌نظر از این‌که جنس و یا جنسیت‌شان چیست، باید با آن‌ها برخوردی یکسان شود. در زمینه‌ی حق سرپرستی، لیبرال فمینیسم معتقد است که قوانین و معیارهای تعیین سرپرستی نباید مبتنی بر جنسیت باشند زیرا در غیر این صورت به تقویت همان نقش‌هایی که زنان را فرودست کرده‌اند می‌انجامد و از این‌رو خواهان قوانین جنسیت - خنثا هستند.^۸ در این زمینه ابتدا باید گفت قدر مسلم این قوانین و معیارهای «خنثا» یا «برابر» بر روی زنان و مردان که به‌طور واقعی و در مناسبات درون جامعه در طول تاریخ جوامع طبقاتی مردسالار به‌مثابه‌ی دو گروه متفاوت و نابرابر بوده‌اند، تأثیرات متفاوتی دارند. در سیستمی که بر مبنای نابرابری، سرکوب، ستم و استثمار ساخته شده و تنها بر همین اساس می‌تواند موجودیت یابد، برابری صرف در قانون نمی‌تواند ماهیت ستم‌گرانه و نابرابر روابط نهاده‌شده‌ی کنونی بین زن و مرد و آنچه را که در زندگی عملی و در درون جامعه در حال انجام است را تغییر دهد. دوم این‌که به نظر می‌رسد این تفکر به موضوع مردسالاری سیستماتیک و تضاد خاص بین زن و مرد (در هر موقعیت اجتماعی که باشند) توجهی ندارد، بلکه مسأله‌اش گویا تنها موقعیت اجتماعی، اقتصادی و قدرت است. به همین دلیل معتقد است که هستند زنان و مردانی که در یک موقعیت و شرایط به سر می‌برند (مثلاً در یک طبقه‌اند و موقعیت مالی و اجتماعی یکسان دارند) و نابرابرین نباید به آن‌ها متفاوت نگریست؛ اما سوال این است که اگر زن و مرد در یک موقعیت (با درکی که لیبرال فمینیست پیش می‌گذارد) نباشند چه؟! به‌طور مثال زن در زمان طلاق از موقعیت مالی و شغلی پایین‌تری برخوردار باشد و قدرت مرد در چانه‌زنی با قانون و ... بیشتر باشد... یا زن اصلاً «خانه‌دار» باشد؟! دادن حق برابر برای سرپرستی با این استدلال که اگر زن و مرد در یک موقعیت باشند... در بهترین حالت تنها می‌تواند به حال اقبال معینی مفید باشد. نه‌تنها زنانی که در یک موقعیت با مرد نیستند را در بر نخواهد گرفت بلکه درواقع داشتن «حق سرپرستی» را برای آنان، حال در هر موقعیتی که باشند، به رسمیت نمی‌شناسد. هم‌چنین از آنجا که مناسبات قدرت مردسالار نهاده‌شده در تاروپود جامعه (که اتفاقاً در میان اقشار پایینی جامعه اشکال خشن‌تر و عریان‌تری به خود می‌گیرد) که هرگز

اجازه نخواهند داد زن و مرد در هر طبقه‌ای که باشند، از موقعیت یکسانی برخوردار شوند را در واقعیت امر به‌حساب نمی‌آورد؛ چه آگاهانه و چه ناآگاهانه تداوم بی‌حقوقی و موقعیت فرودست زنان را تضمین می‌کند.

روی‌کرد تسلط‌خواهانه:^۹

زمانی که اولین کتاب کاترین مکینون در سال ۱۹۷۹ (آزار جنسی زنان شاغل) منتشر شد، تئوری‌های فمینیستی مختلفی از روی‌کرد لیبرالی و برابری قانونی انتقاد می‌کردند. بحث آن‌ها در کل این بود که زنان و مردان در دو موقعیت اجتماعی متفاوت و در حال حاضر نابرابرند. برابری در قانون باعث می‌شود که تفاوت بین زن و مرد بتواند توجیهی برای فرودستی زنان نسبت به مردان باشد و نابرابری‌های به‌طور اجتماعی ساخته شده را توجیه کند زیرا این را در نظر نمی‌گیرد که سنن و افکار عقب‌مانده هم چون اهرم‌های فشاری درون جامعه علیه زنان عمل کرده و مانع ارتقای آنان و یا همان قرار گرفتن در موقعیت برابر می‌شوند. از این‌رو این دسته تلاش داشتند تا نظریات نوینی را در راستای جایگزینی با برابری قانونی پیش گذارند. در این میان مکینون بود که به‌طور خاص روی‌کردی را ارائه داد که به روی‌کرد تسلط خواهانه معروف است و بعدها توسط دیگر فمینیست‌ها به کار گرفته شد. بحث مکینون و طرفداران این نظریه این است که تفاوت بین زن و مرد (به‌طور مثال در حوزه‌ی خصوصی - عمومی و کارهای مربوط به آن) به‌طور اجتماعی و به شکل سیستماتیک طوری دارد تعریف می‌شود که بر آن مبنا مردان همواره در رأس «قدرت» قرار گرفته و زنان و کارشان به موقعیت فرودست و بی‌ارزش و کم‌ارزش کشانده شده‌اند درحالی‌که کارهای بسیار بیشتری نسبت به مردان انجام می‌دهند. در نتیجه اول باید قدرت بین زن و مرد به حد تعادل برسد و قوانین باید طوری باشند که قدرت زنان را بالا برند یعنی به نفع زنان نابرابر باشند. از این‌رو قانون سرپرستی نیز باید به نفع زنان باشد.^{۱۰}

بنابراین تمرکز این روی‌کرد بر نابرابری قدرت است و به دنبال قوانینی است که قدرت زنان را نسبت به مردان افزایش دهد. به این ترتیب که با سازمان‌دهی قوانین به نفع زنان، آن تعریف غلط و نابرابر نتواند شکل بگیرد و به این شکل جای‌گاه زنان را از موقعیت فرودست تغییر دهد، قدرت به حد تعادل برسد و زنان و مردان در جای‌گاه اجتماعی یکسانی قرار گیرند. مکینون در متد تحلیل خود دلیل فرودستی زن را ساختار مردسالاری (سلطه‌ی قدرت مردان) می‌داند و به نکات درستی مبنی بر ناکارآمدی برابری قانونی و حق اولویت زنان اشاره می‌کند؛ اما در آن جای پرداختن به و تحلیل از این «قدرت»، این‌که خود چه تعریفی دارد و به چه منظور و با چه مکانیسمی شکل گرفته است و چه رابطه‌ای با قوانین و سازمان‌دهی جامعه از هر نظر دارد، بسیار خالی است. دلیل فرودستی زنان این نیست که از دسترسی به ساختار قدرت محروم شده و از این منظر زیر سلطه‌ی «قدرت مردسالاری» قرار گرفته‌اند و در نتیجه فقط کافی است به جای‌گاه قدرت برابر بازگردند تا تعاریف مردسالارانه از آن‌ها و نوع کارشان نتواند صورت گیرد. ساختار «قدرت» تنها زمانی می‌تواند شکل بگیرد که برخی بر برخی چیره گی یابند و نمی‌توان ساختار قدرت را در خود داشت. اگر از همان ابتدا ساختار اقتصادی جامعه، ستم و استثمارگرانه نشده بود، ساختار طبقاتی شکل نمی‌گرفت و نیاز به وجود نابرابری در تداوم این چنین نظامی به وجود نمی‌آمد؛ ساختار قدرت مرد بر زن (مردسالاری) نیز در راستای آن وجود نداشت و از این‌رو نیازی نیز به برقراری این‌گونه قوانین برای حفظ و تداوم آن نبود. درست است که اعمال قوانین نابرابر به نفع زنان در بازگرداندن بخشی

از حق آنان، در تغییر موقعیت مادی زندگی و در نتیجه ارتقای فکر و جسارت عمل آنان و این که خود را چه می‌بینند، از خود چه انتظاری دارند و افق انتظاراتشان چگونه تغییر می‌کند؛ در یک جامعه‌ی مردسالار ضروری است؛ اما این قوانین به نفع زنان به خودی خود قادر به از بین بردن روابط قدرتی که در نتیجه‌ی سلطه‌ی طبقات و روابط تولیدی مبتنی بر مالکیت به وجود آمد و رها کردن زنان از موقعیت فرودست‌شان، نخواهند بود.

روی کرد مبتنی بر حس رضایت و خوشبختی زنان (هدونیک):

این نظریه که توسط رابین وست در مقاله‌اش با نام «زندگی لذت‌بخش زنان» معرفی شد^{۱۱} خود را جای‌گزینی بر دو نظریه‌ی قبلی می‌داند. به این شکل که می‌گوید رویکرد تسلط‌خواهانه و لیبرال فرض را بر این دارند که گویی انسان بودن به‌نوعی یعنی مستقل بودن و به‌مثابه‌ی یک فرد مجزا و قدرت‌مند عمل کردن. درحالی‌که تجربه‌ی فیزیکی و اجتماعی زنان از رابطه‌ی جنسی، حاملگی و مادری کردن باعث می‌شود که نسبت به مردان کمتر مستقل، بیشتر وابسته و دارای احساسات متفاوت باشند؛ بنابراین نمی‌توان گفت استقلال بیشتر داشتن (منظور به قدرت رسیدن و یا در شرایط حق انتخاب و کار برابر با مرد قرار گرفتن) به نفع زنان است.

بحث فمینیسم هدونیک و طرفداران آن در این زمینه‌ی خاص این است که اگر سیستم قانونی به احساسات و روحیات زنان بی‌توجه است، بخشی به این برمی‌گردد که خود زنان در بیان احساسات و مشکلاتشان و این که از چه چیز لذت می‌برند ناتوان‌اند. این نظریه معتقد است که حس مملو از عشق زنان، هویت، ارتباط، نگرانی‌ها و دغدغه‌ها و حتا احساس خشم‌شان نسبت به فرزندان‌شان از قوی‌ترین احساسات زندگی‌شان است از آنجا که در شکل غالب و فراگیر، این زنان هستند که همواره کار عمده و اولیه‌ی مراقبت از کودکان را بر عهده‌دارند، چه در خارج از خانه شاغل باشند و چه نباشند؛ بنابراین بسیار بیشتر از پدران تحت تأثیرات منفی جدایی از فرزندان قرار خواهند گرفت.^{۱۲}

هدف فمینیست‌های هدونیک این است که کیفیت زندگی زنان را افزایش دهند؛ یعنی حس رضایت و خوشبختی زنان را افزایش و حس رنج و ناراحتی آنان را کاهش دهند؛ بنابراین معتقدند که برای این کار باید روایت خود زنان از دغدغه‌ها، احساس رضایت، یا رنج‌شان را در نظر گرفت و دید که آن‌ها از راحتی و لذت و یا درد چه بیانی دارند و بر مبنای آن برای تغییر قوانین اقدام نمود. تمرکز آن‌ها بر این است تا اقشار دانشگاهی (آکادمیسی‌ها) فمینیست را تشویق کنند زمان بیشتری را برای به بهترین شکل توصیف کردن زندگی احساسی و عاطفی زنان عصر کنونی صرف کرده و با استفاده از این روایات پیشنهاداتی را در رابطه با چگونگی تغییر در قوانین ارائه نمایند. راه‌حل طرفداران این روی‌کرد این است که روش قانونی اعمال شود که به‌طور مستقیم احوالات زنان و منافع آن‌ها را در بر بگیرد و بتواند در درجه‌ی اول حس خوشحالی و شادی و رضایت زنان از آنچه دارند را افزایش دهد و از درد و رنج آن‌ها جلوگیری کند؛ بنابراین روشی را ایده‌آل می‌دانند که شکل سنتی اولویت مادری را در نظر بگیرد و شامل فقط کودکان در سنین حساس نبوده و به‌طور کل فرزندان در هر سنی را در بر بگیرد.^{۱۳}

این استدلال دقیقاً مثل این می‌ماند که به علایم بعد از بیماری و حمله‌ی به‌طور مثال ویروسی به فرد نگاه کنیم و به‌جای شناسایی ویروس و از بین بردن آن، از بیمار بپرسیم که چه حسی به آن وضعیت دارد و ما برای این که حس‌اش را بهتر کنیم، چه کنیم. مثلاً به او مرفین بخورانیم و اگر او این را دوست داشت، خوراندن مرفین را به‌عنوان راه‌حل آن بیماری ارائه دهیم و

کاری به ویروس هم نداشته باشیم. یا مثلاً از آنجا که زنان قرار است در این سیستم طوری اجتماعی شوند که در انجام کارهای مربوط به مراقبت و پرستاری، بچه و خانه‌داری... بیشترین «راحتی» را داشته باشند، «حس» بسیاری‌شان نیز همین خواهد بود و با انجام این کارها فکر می‌کنند راحت‌اند. سپس به دلیل عامل مهم «عادت»، شرکت در عرصه‌های اجتماعی و خارج از خانه‌ای که نیازمند ابراز وجود، اعتمادبه‌نفس و توانایی‌های معینی است، برای شان کاری سخت و «ناراحت» خواهد بود. این درست است که زنان در بیان احساسات‌شان ناتوان‌اند چون در طول تاریخ به‌مثابه‌ی یک گروه سرکوب شده‌اند؛ اما آیا این مهم است که علت درد و رنج را درست شناسایی کنیم و به آن‌ها بگوییم که «حقیقت» وجودی آن‌ها و این جهان چیست یا این «حس»‌ها از کجا می‌آیند؟ حتا اگر آن‌ها ندانند که به‌مثابه‌ی زن فرودست و سرکوب شده‌اند، ندانند که وضعیت‌شان می‌تواند طور دیگری باشد و قادرند با مبارزات آگاهانه‌ی خود، در مناسباتی کاملاً متفاوت، بدون ستم و استثمار، بدون هرگونه تعاریف و روابط ستم‌گرانه و سلطه‌طلبانه و رنج حاصل از آن‌ها زندگی کنند؛ آیا این مهم است که به‌مثابه‌ی نوع بشر آنان را به آنچه شایسته‌اش هستند آگاه سازیم؟!

روی کرد فمینیستی پراگماتیستی:

این روی‌کرد توسط مارگارت رادین ارائه شد.^{۱۴} روی‌کردی که معتقد است تئوری‌های ساخته شده به دست بشر همواره دارای محدودیت هستند و ما هرگز قادر نخواهیم بود تصمیم بگیریم که در دنیای واقعی چه چیزی جواب می‌دهد. یک پراگماتیست مدعی است هدف یا تمرکز خاصی در سیاست و مبارزه ندارد و هر روی‌کردی را که در همان موقعیت مشخص جواب دهد و قابل‌آزمایش کردن بلافاصله باشد را مطلوب، مفید و ضروری می‌داند. او معتقد است که حقیقت، موقت و قابل‌تغییر است تا این که بخواهد معیاری ثابت که فرد نخبه‌ای بتواند آن را مناسب برای همه شرایط و مکان‌ها و از درون تفکرات انتزاعی کشف کند باشد.

از آنجا که تمام راه‌کارهای تابه‌حال انجام‌شده راه‌حلی واقعی نداشته است، بنابراین جمع‌بندی آن‌ها این است که هیچ استراتژی مطمئنی وجود ندارد. روی‌کردی ممکن است در جایی خیلی خوب کار کند ولی در جایی دیگر به ضرر زنان باشد و باید بر این تمرکز کرد که عواقب هر کاری در واقعیت عمل آن چیست و این تنها با نگاه مجزا به هر مورد خاص عملی است.

از دید این گروه انتخاب استاندارد برای حق سرپرستی ربطنی به ارائه‌ی یک تئوری و یا «پیچیدن نسخه»ای عجیب‌وغریب ندارد بلکه باید بتواند مجموعه‌ای از راه‌کارها باشد که پاسخ‌گوی مشکلات در دنیای واقعی و در هر شرایط خاص هستند. شرایطی که در آن نیازهای زنانی که تا به زمان طلاق وقت و انرژی زیادی چه به لحاظ عاطفی و چه ... در روابط با فرزندان‌شان صرف کرده‌اند تأمین شود، مسأله‌ی رابطه‌ی عاطفی و نقش آن در مراقبت کودک در بسیاری موارد در نظر گرفته شود، اما لزوماً اولویت بر جنس خاص و مبتنی بر یک قانون خاص نباشد بلکه بسته به شرایط خاص راه‌حل ارائه دهد.

باید پرسید که این «شرایط خاص» و آن دنیای «واقعی» و «تیاژ»‌ها و ... ای که یک پراگماتیست بر آن‌ها تأکید دارد خود چگونه ساخته شده‌اند؟ این درست است که به هر واقعیت باید به‌طور خاص نگاه کرد؛ اما دلیل این خاص نگاه کردن و یا تحلیل‌ها و متدهای خاص و متفاوت به کار بردن این است تا بتوان به بهترین شکل قادر به کشف حقیقت آن و ارائه‌ی راه‌حل رهایی

بخشی برای آن شد که در آن رهایی تمام زنان به مثابه‌ی نوع بشر با معیارهایی به اصطلاح خاص چون ملیت و یا نوع فرهنگی که او را به بند می‌کشد تعیین نمی‌شود بلکه معیار رهایی، از بین بردن هر نوع رابطه و یا قوانین ستم و استثمارگرانه است. موضوع این است که ما در حال حاضر در جهان طبقاتی با ماهیت ستم‌گرانه و استثمارگرانه به سر می‌بریم که در جوامع گوناگون اعمال آن اشکال مختلف دارد. در جامعه‌ای که مناسبات و تمایزات نابرابر ستم‌گرانه در کلیت خود باقی است عدم اولویت زنان یعنی تضمین بی‌حقوقی آنان. این که این اولویت، با در خود ماندن و با ماندن در چنین جهان و مناسباتی، بستر تبدیل شدن به عرصه‌های نابرابر ستم‌گرانه را مهیا خواهد کرد بحث دیگری است که به آن پرداخته خواهد شد.

این دیدگاه که به لحاظ فلسفی در نهایت هم‌سو با دیدگاه فمینیست‌های هدونیک است، علی‌رغم ادعای خود هم هدف و هم تمرکز خاص دارد به این شکل که در تضادی واقعی و جدی با امکان تغییرات رادیکال انقلابی در اجتماع قرار دارد، از آنجا که حقیقت را مخدوش کرده و افق مبارزات و خواسته‌های زنان را به راضی بودن به هر آنچه که هست و می‌تواند به آن‌ها داده شود، فرومی‌کاهد.

تاریخچه‌ی قوانین سرپرستی از فرزند در ایران:

از زمان تدوین قوانین، مفهوم حق سرپرستی از فرزند برای زنان در ایران مطابق است با آنچه دین اسلام و متون فقهی آن فرموله کرده‌اند. قوانین شرعی و مدنی ایران پنج شرط «توانایی عملی، شایستگی اخلاقی، عقل، اسلام و عدم ازدواج مادر با شخص دیگر» را برای تعلق حق حضانت به زن یا مرد لازم دانسته‌اند. استدلال این قوانین می‌گویند که در زمانی که کودک بیشتر به مواظبت و شفقت نیاز دارد مادر مقدم بر پدر است و در دورانی که تربیت کودک مهم‌تر از نگهداری اوست پدر مقدم است. از دید تفکر ایده آلیستی و قوانین ارتجاعی و مذهبی این مسأله «گونه‌ای هماهنگی با طبیعت» نام دارد زیرا توانایی زن در پرورش و تربیت طفل بوده و دست آفرینش برای خلقت انسان، بطن زن را برگزیده است ... که از هیچ اثاری در رشد و کمال او دریغ ندارد؛ یعنی درواقع تنها علتی که زنان را واجد شرط توانایی عملی می‌کند به نوعی اجبار طبیعت است و تنها این توانایی است که می‌تواند نیاز به «مواظبت و شفقت» را برآورده سازد و نمی‌توان به‌جز زن گزینه‌ی دیگری داشت. درعین حال به‌جز شرط عدم ازدواج که تنها مختص زن است چهار شرط دیگر قرار است بتواند در خدمت «تربیت» فرزند و رشد فکری و اخلاقی و شخصیت اجتماعی او قرار گیرد که از قضا تنها یک مرد قادر به انجام آن‌هاست. ازدواج مجدد، تنها شرطی است که فقط شامل مادر می‌شود. بنا بر ایدئولوژی اسلامی، زن وظیفه و اولویت‌اش تمکین از مرد و خدمت به نیازهای او است؛ بنابراین هرگاه پس از طلاق، مادر صلاحیت‌دار شناخته شود و حضانت طفل به مادر واگذار شود و در این دوره، شوهر دیگری انتخاب نماید، مطابق ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی جمهوری اسلامی، حق حضانت او ساقط می‌شود و حضانت با پدر خواهد بود. مادر پس از ازدواج، در سرپرستی شوهر جدید قرار می‌گیرد و با توجه به گرفتاری‌های ناشی از شرکت در خانواده و لزوم تمکین از شوهر جدید، ناگزیر است به امور مربوط به شوهر جدید بپردازد و ممکن است در حضانت طفل نتواند موفق عمل نماید.

این قوانین نیز که مدعی‌اند بر اساس «مصلح و منافع کودکان» سازمان‌دهی می‌شوند و نه منافع مردسالاری، مادر را تنها در «سنین حساس زندگی» کودک به رسمیت می‌شناسند و بعد از آن پدر می‌تواند فرزند را بگیرد. این

سن در ابتدا و همواره برای دختران ۷ و برای پسران ۲ سال بود. علت تفاوت در سن پسر و دختر نیز این بود که دختر برای آموختن هنرها و اموری که ویژه‌ی زنان است و به‌طورکلی برای تربیتی که «درخور جنس زن» باشد، احتیاج بیشتری به سرپرستی، نگهداری و مراقبت مادر دارد. در سال ۱۳۴۶، با اجبار در اصلاح قوانین، تغییراتی در این زمینه پدید آمد به این ترتیب که تا سن هفت‌سالگی کودکان سرپرستی مادر اولویت یافته و بعد از آن نیز تصمیم‌گیری نهایی قرار بود به دادگاه سپرده شود (این که در همان زمان نیز تصمیم دادگاه عملاً بر اساس چه معیاری می‌توانست تعیین شود و نمی‌توانست خنثا باشد جای بحث نیست. همان‌طور که در قوانین غرب دیدیم). پس از سرکار آمدن رژیم جمهوری اسلامی، این حمایت نیم‌بند از زنان باز پس گرفته شد از جمله این که فرزند پسر تا ۲ سالگی و فرزند دختر تا ۷ سالگی نزد مادر می‌ماند و پس از آن پدر می‌توانست فرزند را از مادر تحویل بگیرد. در سال ۱۳۸۲ این قانون به این صورت «اصلاح» شد که هم برای پسر و هم دختر تا ۷ سالگی مادر اولویت دارد و پس از آن اولویت با پدر است. تبصره‌ای نیز به این ماده افزوده شد که بر اساس آن بعد از ۷ سالگی در صورت اختلاف، حضانت با رعایت مصلحت کودک به تشخیص دادگاه خواهد.

شاید اکنون به نظر برسد این قوانین، «عدالانه» و سرانجام به نفع زنان است؛ زیرا تا ۷ سال ابتدایی عمر کودکان اولویت سرپرستی با مادر و سپس نیز اگر مادر اختلاف‌نظر نداشته باشد و مسأله‌اش نباشد، با پدر است. اگر هم اختلاف باشد دادگاه‌ها بنا به «مصلحت کودک» قضاوت خواهند کرد و بنابراین دیگر مسأله‌ی تبعیض علیه زنان در کار نیست؛ اما با تمام این تفاسیر منحرف‌کننده، قبل از هر چیز باید به نکته‌ی مهمی اشاره کرد. این که در قوانین اسلامی بین دو واژه‌ی حضانت و ولایت تفاوت وجود دارد. در مواد ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ قانون مدنی، «حضانت» به معنای پرورش دادن، به سینه چسباندن و درواقع فقط به نگهداری کودک و مواظبت از او، به اصطلاح این که غذایش را بدهند و مراقب باشند که بلایی سرش نیاید؛ و «ولایت» به معنی مدیریت کارها و داشتن مسئولیت در انجام امور حقوقی و امور مربوط به زندگی اجتماعی و شخصیتی کودک تعریف شده است. این تنها پدر و جد پدری است که نسبت به فرزند خود ولایت دارند و این «مصلحت» است. از آنجا که این ایدئولوژی، مرد را برخوردار از رشد عقلی کامل و توان عملی چگونه زیستن در جامعه و اداره‌ی امور زندگی و بسیار دیگر برتری‌ها و درواقع «رئیس و صاحب‌اختیار» خانواده می‌داند، «مصلحت» اقتضا می‌کند که کودکان به پدر واگذار شوند. پس زمانی که فرض بر مصلحت کودک گذاشته می‌شود، کار زنان در طول ۷ سال، تر و خشک کردن کودکانی است که باید برای تبدیل به انسان شدن و شکوفایی رشد عقلی خود به‌سوی صاحب خود (ولی) برگردانده شوند. همین به اصطلاح اولویت اولیه‌ی مادری نیز در حقیقت یک‌بار تحقیرآمیز و فرودست کننده دارد؛ بنابراین در عمل مادر چه مسأله‌اش باشد و چه نباشد، چه اختلاف‌نظر داشته باشد و چه نداشته باشد، بنا بر «مصلحت کودک» و در نظر گرفتن مفهوم حضانت و ولایت، سرپرستی «اجباراً» به پدر می‌رسد. به این ترتیب همه چیز دقیقاً طبق قانون سر جای خود قرار می‌گیرد و بهانه‌ای نیز به کسی داده نمی‌شود بر این اساس که این قوانین زن‌ستیزانه‌اند و باید عوض شوند. ایدئولوژی و قوانین اسلامی می‌گویند در خانواده، شوهر رئیس خانواده و دارای ولایت قهری نسبت به اطفال خود است (ماده ۱۱۰۵ و ۱۱۸۰ به بعد در قانون مدنی). از این‌رو جز در سال‌های نخستین زندگی که طفل احتیاج بیشتری به مواظبت و مراقبت مادر دارد، باید نگهداری او به پدر واگذار شود. حتی اگر پدر صلاحیت حضانت فرزندش را نداشته باشد، ولایت او هم‌چنان وجود دارد. در

شرایط بسیار نادر مادر ممکن است بتواند «حق ولایت» را داشته باشد اما نه به آن معنا که پدر داشت. بر اساس قانون هنگامی که مادر در نبود پدر و جد پدری ولایت فرزندان را بر عهده دارد، همراه با اعمال ولایت مادر اداره سرپرستی هم نظارتش را دارد. (به نقل از نسرين ستوده در مصاحبه‌ای با عنوان: «تضييع حق زنان برای حضانت؛ مرثیه‌ای فراتر از دل‌تنگی»).

در درون این چارچوب اسلامی «انتقاداتی» نیز از قوانین و چگونگی سرپرستی از فرزند و اولویت مادری وجود دارد و بار دیگر لازم به یادآوری است که محدوده‌ی این انتقادات تنها بر سر «حضانت» می‌تواند باشد از آنجا که «ولایت قهری» مرد/پدر در هر زمینه، سازمان‌دهنده‌ی ساختار منسجم حقوقی اسلامی در ایران است که نقش اساسی در بقا و تداوم پدرسالاری، مناسبات ستم‌گرانه و اعمال اتوریته‌ی سلطه‌گر(ان) دارد. برخی از این انتقادات از این قرارند: یکی این که در ۷ سالگی، نیازهای عاطفی کودک به مادر کم نشده و او همچنان به مراقبت و نگهداری مادر نیاز دارد و جدایی فرزند در این سن از مادر و یا سلب حق حضانت در صورت ازدواج مادر، مادر و فرزند را در شرایط سختی قرار می‌دهد. از طرفی برخی مجتهدین که از قضا دغدغه حقوق زنان را نیز دارند(!) بر این عقیده‌اند که افزایش سن نگهداری کودک نزد مادر، تنها به مشکلات زنان مطلقه خواهد افزود و بار مالی مضاعفی بر دوش آن‌ها خواهد بود. این گروه حتی با افزایش سن حضانت پسر از ۲ به ۷ سال نیز به دلیل افزایش مسئولیت‌ها مخالف بوده و آن را منافی با حقوق زنان دانسته‌اند.^{۱۵}

یک توجیه دیگر در رد «اولویت مادری» این است که دادن حضانت فرزندان و مسئولیت سنگین حفظ و نگهداری آنان به مرد، یکی از راه‌های محدود کردن طلاق است تا مردان به‌سادگی زنان را طلاق ندهند. اگر مرد مطمئن شود که بعد از طلاق، وظیفه‌ی نگهداری کودکان و مسئولیت‌های آن به‌راحتی به عهده‌ی مادر قرار می‌گیرد و او بار دیگر به ایام مجردی و آزادی از قیود مسئولیت برمی‌گردد، به‌راحتی می‌تواند پیرامون جدایی، تصمیم گیرد، اما اگر وظایف سنگینی به عهده‌ی وی باشد و قانون نیز در موارد لازم او را اجبار به انجام وظایف کند، به ثبات خانواده کمتر لطمه می‌خورد. (محمد موسوی بجنوردی، حقوق خانواده، ج ۱، ص ۵۵-۶۰)

استدلالاتی که در این زمینه بسیار رایج است، از جانب حقوق‌دانان اسلامی طوری بیان می‌شوند که به نظر عامه، منطقی باشند و مثل همیشه با نام «مدافع حقوق و مصلحت» زنان و کودکان این قوانین عقب‌مانده‌ی پدرسالار را به بهترین شکل توجیه و به نرخ روز کنند. درباره‌ی نحوه‌ی سازمان‌دهی سرپرستی و توجیه حقوق نابرابر زن و مرد می‌گویند: «این حکم جنبه‌ی پیش‌گیرانه دارد و عامل بازدارنده‌ای برای وقوع طلاق است؛ زیرا اولاً وجود بچه‌ها در اغلب موارد علت تداوم یک خانواده است. ثانیاً مشغولیت‌های کاری و اجتماعی پدران که (دارای حق طلاق هستند) برای‌شان محرز ساخته که به‌تنهایی نمی‌توانند به فرزندان رسیدگی کنند و از این کار می‌هراسند؛ لذا ترس از این که قانون پس از طلاق فرزندان را از مادر گرفته، به آنان می‌سپارد، باعث می‌شود که هرچه دیرتر به این امر اقدام کنند. روشن است در موارد متعددی که پدران همسران خود را به گرفتن بچه‌ها تهدید می‌کنند، نه از روی میل واقعی، بلکه استفاده از یک اهرم فشار علیه زنان است. ثالثاً، وجود فرزندان در موارد بسیاری، ازدواج مجدد زنان و مردان را با سختی مواجه می‌کند؛ لذا قانون حضانت برای مردان یک امر بازدارنده است و برای زنان جنبه‌ی حمایتی دارد؛ زیرا در فرایند ازدواج زنان نوعاً انتخاب شونده هستند و وجود فرزندان شانس ازدواج مجدد آن‌ها را پایین می‌آورد؛ بنابراین با توجه به وضعیت موجود که همیشه در طول تاریخ هم وجود

داشته، مبنی بر وضعیت مشکل‌تر زنان مطلقه از جهات مختلف، شارع رأفت بیش‌تری به خرج داده است. به‌خصوص که هر چه وضعیت معیشت سخت‌تر شود و یا احساس فقر (باجود دارایی نسبی) و توقع رو به تزاید باشد، سامان‌دهی فرزندان مشکل‌تر هم می‌شود. (ف.علاسوند، کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان از منظر حقوق داخلی جمهوری اسلامی ایران)

این «حقوق‌دانان و دل‌سوزان» سعی دارند پنهان کنند که نگران هسته‌ی اصلی موضوع، یعنی تقویت و اعمال قدرت مردسالاری در کلیت خود هستند که در درون خانواده قرار است تولید و بازتولید شود و نه این که صرفاً نگران «کانون گرم» خانواده و یا آینده زنان‌اند. آنان به‌درستی می‌دانند که مرد صرفاً به دلیل فرار از مسئولیت، سرپرستی را به زن واگذار نخواهد کرد بلکه از آن، هم به شکل تنبیه کردن و تحقیر جای‌گاه زن و هم به‌عنوان وسیله‌ای برای تهدید او به سازش و سکوت و بخشیدن ناچیز حقوق باقی مانده خود در ازای آن استفاده می‌کند. همچنین قرار نیست که این مردان در یک نظام مردسالار از نوع عقب‌مانده، خود نگران و مسئول بزرگ کردن فرزندان و سروکله زدن با آن‌ها بوده و درنتیجه، این نگرانی مانع از طلاق باشد. بلکه بار آن یا بر دوش زن جدید و یا دیگر زنان خانواده مثل مادر و خواهر او می‌افتد. بچه‌دار بودن و مطلقه بودن نیز برای مردان در چنین جامعه‌ای محدودیتی ایجاد نخواهد کرد از آنجا که قانون بر این است که در هر حال زن باید تمکین کند. مردی که ممکن است معتاد، روانی، سنگ‌دل و خشن و بسیار بداخلاق و آزاردهنده باشد، قادر است همسرش را که تمایل به جدایی دارد، در این دوگانگی وحشتناک ظالمانه قرار دهد: یا به زندگی با من ادامه می‌دهی و یا هرگز فرزندان را نخواهی دید. هرچند این ابزاری است که تمام مردان که لزوماً روانی و یا معتاد نیستند نیز از آن استفاده می‌کنند. چقدر زن می‌شناسیم که برای محروم نشدن از دیدار فرزندان‌شان، مجبور به «انتخاب» این راه شده‌اند که به یک زندگی رقت‌بار و مشقت‌بار پر از بی‌حرمتی و سرکوب و خشونت با مردی تن دهند؟! هزاران زن نیز در سکوت زجر می‌کشند و لحظه‌به‌لحظه از دوری فرزندان که یک قانون عقب‌مانده از آن‌ها جدا کرده در حال عذاب کشیدن هستند. پیام این «حقوق‌دانان» به زنان درواقع این است: از آنجا که شما جنس دوم، فرودست، مفعول، وابسته و ملزم به اطاعت از شوهر هستید؛ و از آنجا که هیچ حمایتی از موجودیت، فعالیت، استقلال و حقوق شما به‌مثابه‌ی یک انسان در جامعه وجود نداشته و قرار هم نیست داشته باشد؛ بنابراین «مصلحت» در این است که ادعای حق بر فرزندان و به‌طور کل حقی که بیان موجودیت شماست را نیز نداشته باشید تا برای‌تان دردسرساز نشود.

کجا هستیم و به کجا می‌خواهیم برویم؟

اینک که در قرن بیست و یکم به سر می‌بریم بد نیست به‌جایی که هستیم نگاه کنیم و ببینیم دستاورد و روی‌کرد مبارزاتی زنان در زمینه‌ی کسب حق سرپرستی در کلیت خود چگونه بوده و به کدام سو می‌رود. باید به این موضوع فکر کنیم چرا با این که تغییر قوانین به نفع زنان در غرب تأثیر زیادی در وضعیت زندگی و موقعیت اجتماعی آنان داشت اما این تغییرات در هر دوره، به‌طور واقعی و درنهایت به نفع زنان به‌مثابه‌ی یک گروه عمل نکردند به این معنا که بتوانند به از بین بردن و یا حتا کم‌رنگ کردن واقعیت ستم‌گرانه بودن تقسیم‌کار سنتی بین زن و مرد و نقش‌های کلیشه‌ای جنسیتی منجر شوند.

از بدو پیدایش مالکیت خصوصی، ما در مناسباتی هستیم که نقش و جای‌گاه زنان را به‌طور خاص از درون نهادی به نام خانواده تعریف می‌کند.

ایده‌ی خانواده‌ی هسته‌ای از تئوری‌های محوری سیاست اجتماعی اقتصادی است و قوانین مرتبط در هر سیستم بنا به ماهیت و نحوه‌ی کارکردش نسبت به موضوع خانواده نیز متفاوت بوده است. خانواده مهم‌ترین و اصلی‌ترین نهاد کنترل فکر و بدن زن است. از همه مهم‌تر وجود خانواده‌ی «هسته‌ای سنتی» بخشی جدایی‌ناپذیر از جامعه‌ای مبتنی بر دینامیک‌های تولید و مبادله‌ی کالایی است. تولید و بازتولید نیروی کار برای تداوم استثمار سرمایه‌داری و تولید و بازتولید روابط و فرهنگ سنتی و مردسالار برای بقا و تقویت ایدئولوژی مردسالارانه‌ی طبقه‌ی حاکم که در خدمت پایه‌های اقتصادی آن است، از طریق حفظ و تداوم خانواده پیش برده می‌شود. با تثبیت سرمایه‌داری و تغییر در شرایط مادی و اقتصادی جامعه و سطح و شکل روابط تولیدی، ضرورت تحول در ساختار اجتماعی و فرهنگی خود را تحمیل می‌کرد و بنابراین یک تعریف جدید از خانواده و قوانین مربوط به آن، در بازسازی ثبات اقتصادی و اجتماعی برای سیستم سرمایه‌داری نیز حیاتی بود. این را نباید فراموش کرد که یکم، تغییرات در قوانین مربوط به خانواده از سوی خود سرمایه‌داری اعمال نشد بلکه با مبارزات رادیکال و انقلابی در طول بیش از یک قرن به آن تحمیل شد. دوم، این که مفهوم این تغییرات و این که در چه سمت و سو و افقی، در جامعه و در قوانین خود را منعکس کرد کاملاً وابسته به ماهیت و کارکرد خاص سیستم سیاسی اقتصادی حاکم و اهداف آن برای بقای موجودیت‌اش داشته و دارد. در این سیستم قوانین نمی‌توانند صرفاً تغییر کنند بلکه در عمل، به‌گونه‌ای **بازتعریف و یا تفسیر** می‌شوند که ماهیت نابرابر، ستم و استثمارگرانه بودن سیستم بتواند حفظ شود. به‌طور مثال تغییر در دینامیک خانواده پس از انقلاب صنعتی و افزایش درگیری مادران در کار خارج از خانه و تغییر در مفهوم کودکی و ... نقش‌ها را بازتعریف کرد، نرم‌ها را تغییر داد و ضروریات نوینی در جامعه عرضه داشت اما این نقش‌ها همواره در راستای همان تعاریف و ضرورت وجودی خانواده طوری بازتعریف شد که تقسیم‌کار جنسیتی با همان ماهیت ستم‌گرانه و نابرابر؛ و نقش خانواده به‌عنوان همان نهاد تقویت‌کننده‌ی جای‌گاه و نقش فرودست زن باقی بماند.

برای تحقق کامل مفهوم حق، باید از قوانین و ستنی که آن حق را محدود می‌کنند گذر کرد؛ یعنی باید بتوان از اصول، ایده‌ها و تفکرات ایدئولوژیک - سیاسی که از سوی روبنای حاکم در جامعه کدبندی می‌شوند گذر کرد. این‌ها انعکاس روابط پایه‌ای تولیدی و درواقع حیات آن جامعه‌اند و برای به بهترین شکل سازمان‌دهی کردن و تداوم آن روابط و تنها بر همین مبنا حقوق را تعریف و محدود می‌کنند. اگر از همان ابتدا و پس از ظهور جامعه صنعتی، انقلابی در عرصه‌ی اجتماعی صورت نمی‌گرفت و مناسبات کهنه‌ی فئودالی و قوانین پوسیده‌ی آن ضربه‌ای سخت نخورده و درواقع سرنگون نشده بود به‌هیچ‌عنوان این امکان نمی‌توانست به وجود آید که بر مبنای شرایط نوین، بستر مناسب برای تغییرات نوین اجتماعی و ظهور اندیشه‌ها و ایدئولوژی روشن‌گرانه به‌جای عقاید مذهبی، خرافات و ... مهیا شده، ضرورت‌های نوین بر این مبنا شکل‌گرفته و خود را به‌صورت آن تغییرات در قوانین مطرح کنند. از همه مهم‌تر، اگر زنان هم‌زمان با ارتقای سطح آگاهی خود و جامعه، با بسیج شدن و مبارزات خود در قالب کمپین‌ها و شورش‌های ساختارشکنانه خستگی‌ناپذیر علیه مردسالاری و با اتکا به توده‌های وسیع زنان **به‌طور عملی و درصحنه‌ی مبارزه** شرکت نداشتند، قادر به اعمال این‌گونه اصلاحات در قوانین نمی‌شدند. این گام اولیه و ضروری‌ترین درک در مبارزه است. از همان قرن نوزدهم مبارزات خونینی که برای لغو برده‌داری، حق رأی سیاهان و حق رأی زنان (سافراژت‌ها) و ...

وجود داشتند، زمینه‌ی مبارزات زنان برای دیگر تحولات را فراهم نمودند که در قرن بیستم بسیار عمیق‌تر و انقلابی‌تر هم بودند. این است زیربنای برخی تحولات و اصلاحاتی که در رابطه با حقوق زنان در کشورهای غربی اتفاق افتاد. این نقطه‌ی مقابل شرایطی است که در آن زنان ایران به دنبال اصلاح در قوانین سرپرستی‌اند. در کشوری هم‌چون ایران، این مناسبات تولیدی استثمارگرانه، هم‌زمان با یک روبنای عقب‌مانده‌ی مذهبی و قوانین و ایدئولوژی خاص آن نیز همراه است. شرایطی که در آن حفظ اتوریته‌ی کامل مرد بر حیات و ممات نه‌تنها زن بلکه فرزندان یک ضرورت است و قوانین اسلامی شریعت و تحلیل‌های مبتنی بر خرافه و جهل زمام‌سازمان‌دهی جامعه را بر عهده‌دارند، نقش‌ها را تعیین و جایگاه‌ها را مشخص می‌کنند. این قوانین، تنها به این منظور وضع شده‌اند که ماهیت نه‌تنها زیربنای اقتصادی، بلکه روبنای سیاسی ایدئولوژیک را نیز حفظ کنند که معتقد است زنان «به‌طور طبیعی»، فرودست و تحت‌سلطه «آفریده» شده‌اند و شایستگی داشتن هیچ‌گونه حق تصمیم‌گیری یا تملک را ندارند. در اسلام نقش اصلی و «الهی» زنان در تقسیم‌کار به‌شدت جنسیتی و ستم‌گرانه‌ی آن، تنها ارضای نیازهای جنسی مرد، زاییدن و پرورش فرزند برای مردان و برای گسترش اسلام می‌باشد که در نهاد «مقدس» خانواده تمرین و تثبیت می‌شود. قوانین شریعت معنا و مفهوم واقعی خود را تنها زمانی دارند که بتوانند به سرکوب و تثبیت جایگاه فرودست زنان و تثبیت قدرت مردسالاری خدمت نمایند. وجود هر یک از این قوانین در کنار دیگری است که کارکرد واقعی خود را در جهت خدمت به منافع کلی حاکمیت مذهبی پیدا می‌کند. این قوانین از جنس قوانین فئودالی‌اند و اگر از ریشه بر کنده نشوند هیچ‌گونه رفرمی نیز قادر به ظهور نخواهد بود. این قوانین را - «اصلاح» شده و یا نشده - به هر طرف که بچرخانیم به شکل گریزناپذیری باز همین واقعیت را منعکس می‌کنند که زنان خود متعلق به مردان بوده و در جای‌گاهی پست نسبت به مردان قرار دارند و این خواست خدا و مقدر است. از این‌رو مبارزه برای تغییر رادیکال در قوانین جهت کسب حقوق، نه‌تنها گام ابتدایی و بسیار مهم در بیان موجودیت زنان، ارتقای کیفی وضعیت زندگی شخصی و اجتماعی آنان است، بلکه می‌تواند بسترساز شرایط مادی باشد که آگاهی، سطح انتظارات و جسارت زنان در به چالش گرفتن مناسبات و ستن ستم‌گرانه‌ای که درون جامعه در حال حیات است را ارتقا دهد.

از سوی دیگر باید دید به دنبال چه اصلاحاتی هستیم. هدف ما زنان تنها کسب سرپرستی نمی‌تواند باشد چون آن را «حق» یک زن می‌دانیم و چون اوست که در بدن خود به کودک موجودیت می‌بخشد و اوست که مسئولیت کاری را که مستلزم صرف وقت بسیار، انرژی و هزینه جسمی و مالی است را در واقعیت امر بر عهده دارد. «حق» تنها در بستر شرایط سیاسی اجتماعی می‌تواند معنا یابد و نشان دهد که تا چه حد بیان موجودیت و ارزش فرد بوده و چه تعریفی از اراده، اختیار و آزادی و اجبار انسان‌ها دارد. آیا تعریف از حق در راستای ضرورت برخورداری از یک عمل آگاهانه برای رفع نیازها و برآورده کردن منافع فردی در بستر نیازها و منافع جمع و ارتقای کیفی یک زندگی آگاهانه‌ای است که درصدد پیش‌برد جامعه در کلیت خود به‌سوی رهایی از قید هرگونه محدودیت ستم‌گرانه می‌باشد، یا برعکس؛ به «حق» به‌مثابه‌ی مقوله‌ای فردی و در خود می‌نگرد که صرفاً قرار است نیازمندی‌ها و منافع فردی را در راستای آنچه در جامعه معنا یافته و موجود است، در همان لحظه خاص پاسخ دهد بدون این‌که درصد از بین بردن وضعیتی باشد که به پیدایش و لزوم چنین حقی می‌انجامد؟! برای نمونه پدیده‌ای به نام «حق» سرپرستی زن، پس از پیدایش جامعه‌ی طبقاتی و مالکیت خصوصی سربلند

کرده است و قبل از آن چنین چیزی مفهوم نداشت چون روابط و تقسیم‌کار بین زن و مرد ستم‌گراانه نبود. نه تنها این نبود بلکه به دلیل سطح بسیار ابتدایی نیروهای مادی و مولده و روابط بین انسان‌ها و از همه مهم‌تر نبود درک آگاهانه انسان‌ها از موانع و غلبه بر آن‌ها... امور انسان‌ها (از جمله پرورش کودکان) به شکل طبیعی، ناآگاهانه و ابتدایی خود، به نحوی پیش می‌رفت که لازمه‌ی آن شرایط خاص و امکانات مادی و تولیدی بود. اینک زنان در سیستم سرمایه‌داری برای گرفتن «حق» سرپرستی مبارزه می‌کنند و به درجات مختلف و در برخی جاها تا حدودی آن را صرفاً به‌مثابه‌ی یک «حق» به دست آورده‌اند؛ اما اگر دقیق‌تر نگاه کنیم می‌بینیم حتا آنجا که به نظر می‌رسد «حق» به زنان داده شده است، بار دیگر همان تقسیم «وظیفه» بر مبنای «طبیعت» زن است و هیچ ربطی به رفع ستم بر زنان و به رسمیت شناختن موجودیت آنان نداشته و هیچ تغییری در واقعیت ستم‌گراانه بودن تقسیم‌کار و وظیفه بین زن و مرد و از بین بردن موانع پیش روی انسان‌ها به‌سوی ساختن جامعه‌ای بس مترقی‌تر و رهایی‌بخش‌تر ایجاد نمی‌کند و افکار و عقاید سنتی و عقب‌مانده و مردسالار نهادینه‌شده در طول قرن‌ها در این زمینه در جامعه هنوز موجودند.

اعاده‌ی **صرف** «حق» سرپرستی در این سیستم، تنها می‌تواند بار دیگر به تقسیم «وظیفه» که بر مبنای تعاریف و کلیشه‌های قابل‌قبول و ضروری موجود در همین ساختار شکل می‌گیرد کاهش یابد؛ یعنی زنان به این دلیل که به‌طور طبیعی استعدادها و توانایی‌شان برای عرصه خانگی و رابطه با کودک تنظیم‌شده، دلسوزترین و فداکارترین نسبت به او هستند و راحتی خود را فدای راحتی فرزندشان کرده و از هیچ کوششی در این زمینه فروگذار نیستند؛ بنابراین بهترین گزینه برای نگهداری از کودک و بهترین پاسخ به نیازهای کودک هستند. تنها با این دورنما و ماندن در همین بستر سیاسی اجتماعی فرهنگی این «حقوق» می‌توانند این‌گونه معنا یابند و از آن گریزی نیست؛ بنابراین مسأله به این برمی‌گردد که این «حق» با چه تعریفی و بر مبنای چه استدلال و انگیزه‌هایی و با چه دورنمایی درخواست و یا گرفته می‌شود. آیا شرایط اجتماعی که در آن چنین حقوقی سربلند می‌کنند تغییر می‌کند یا نه؟! آیا هم‌زمان که از زنان به شکل ظاهری و در صورت قانونی رفع تبعیض می‌شود و یا به قولی «حق» به آنان داده می‌شود، در جهت از بین بردن این‌گونه تقسیم وظایف ستم‌گراانه درون جامعه و دیگر ستم‌ها بر زنان در عرصه‌های دیگر نیز تلاش صورت می‌گیرد و به بهتر شدن وضعیت زنان و جامعه در کلیت خود می‌انجامد یا نه؟!

باید گفت از آنجا که زنان در یک نظام مردسالار زندگی می‌کنند باید دارای «حق اولویت» در داشتن فرزندانشان باشند زیرا مناسبات ستم‌گراانه و روابط قدرت در این سیستم مردسالار و طبقاتی همواره مناسبات تبعیض‌آمیز و ستم‌گراانه خود را نسبت به زنان به اشکال مختلف بازتولید می‌کند و درست به همین دلیل این حق برای زنان تا زمانی که کلیه مناسبات ستم‌گراانه از بین نرفته باشد همواره به این شکل وجود خواهد داشت. زنان باید بتوانند با مبارزاتی سرسخت و مستمر هر قانونی که حقوق آن‌ها را محدود می‌کند و حق سرپرستی و داشتن فرزندانشان را به رسمیت نمی‌شناسد را از میان برداشته و درعین‌حال باید بتوانند این را به‌مثابه‌ی یک حق (و نه باز تقسیم وظیفه) به دست آورند. هم‌چنین سرپرستی از کودک و پرورش و بازتولید نیروی فکری و بدنی آن‌ها نیازمند صرف بخش زیادی از وقت است که در قالب کاری تکراری و روزمره و خسته‌کننده که به معنای واقعی زایل‌کننده‌ی شخصیت و ارزش زنان و مانع از شرکت آن‌ها در ساختن آگاهانه‌ی جامعه شده است، انجام می‌شود. این منطبق بر نیازهای

پیش روی به یک جامعه‌ی بهتر نیست و قرار نیست چه زنان و چه مردان این امر را این‌گونه پیش برند. هر فرد و موجودیت او، در اجتماع و رابطه با آن تعریف می‌شود؛ بنابراین اجتماع و دولت نیز باید در برابر هر فرد مسئول باشد و طوری سازمان‌دهی کند که موضوع پرورش کودک تنها مسئولیت فردی نباشد و قوانین و حقوق مرتبط نیز باید بر مبنای تغییرات اجتماعی که در درازمدت لازم است تا بتواند روابطی نوین و کاملاً متحول شده بین انسان‌ها برقرار نمایند تعیین شوند. رابطه‌ای که هم زن و هم مرد در آن به درجه‌ای از رشد فکری رسیده‌اند که سازمان‌دهی این‌گونه امور در آن با تعاریف کاملاً متفاوت، نوین و مترقی از مفهوم زن و مرد و مفهوم فردیت، نه تنها از سوی آنان بلکه به‌وسیله‌ی جامعه و در جهت خدمت به منافع بشر در کلیت خود رقم می‌خورد. از این‌رو مبارزه برای کسب حق سرپرستی نمی‌تواند جدای از مبارزه جهت از بین بردن و گسست از دیگر قوانین و مناسبات زن‌ستیزانه و افکار سنتی در هر عرصه در جامعه به‌ویژه در عرصه‌ی مفهوم و کارکرد خانواده نباشد، نمی‌تواند بدون داشتن انگیزه و تلاش جهت تغییر ریشه‌ای ساختار اجتماعی - سیاسی - اقتصادی جامعه و ریشه‌کن کردن قوانین ارتجاعی به‌ویژه از نوع فئودالی آن نباشد و ناگزیر است این دورنما و جهت‌گیری را در سرلوحه‌ی مبارزات خود قرار دهد. ♦

فهرست منابع:

1. Historical Analysis of The development of residency And Contact law, Gender and Parenting. Elizabeth Ann Sinclair (p. 90-96).
2. Gore-Booth E., Women Workers and Parliamentary Representation- J. & Norris, J., One Hand Tied Behind Us, The Rise of the Women's Suffrage Movement (London: Virago Press., 1978) pp25-7 Gaffin, J., & Thoms, D., ibid, pp 39 & 44.
3. Schama, S., A History of Britain 3, 1776-2000 The Fate of the Empire (London: BBC Worldwide Ltd, 2002) pp293-338.
4. Rebeca Aizpuru, Protecting the Unwed Father's Opportunity To Parent: A Survey of Paternity Registry Statutes, 18 REV. LITIG. 703, 707 (1999).
5. See, e.g., In re Marriage of Quindry, 585 N.E.2d 1312, and 190-203.
6. برای منابع بیشتر رجوع کنید: The Determination of Child Custody Joan B. Kelly
7. See, e.g., Ramsey Laing Klaff, The Tender Years Doctrine: A Defense, 70 CAL. L. REV. 335 (1982).
8. See Honorable Ruth Bader Ginsburg & Barbara Flagg, Some Reflections on the Feminist Legal Thought of the 1970s, 1989 U. CHI. LEGAL F. 9; Ruth Bader Ginsburg, Gender and the Constitution, 44 U. CIN. L. REV. 1 (1975).
9. Dominance Approach.
10. Catharine A. Mackinnon, Toward a Feminist Theory of The State 1-12 (1989); Feminism Unmodified 46-62 (1987).
11. Robin West: women's hedonic lives.
12. Diane Ehrensaft, Parenting Together (1987); Louis Genevie & Eva Margolies, The Motherhood Report: How Women Feel about Being Mothers (1987).
13. See generally Becker, Maternal Feelings, supra note 6. Robin L. West, The Difference in Women's Hedonic Lives: A Phenomenological Critique of Feminist Legal Theory, 3 WIS. WOMEN'S L.J. 81, 84-90 (1987). See also Mary E. Becker, Maternal Feelings: Myth, Taboo, and Child Custody, 1 S. CAL. REV. L. & WOMEN'S STUD. 133 (1992) [hereinafter Becker, Maternal Feelings]
14. Margaret Jane Radin, The Pragmatist and the Feminist, 63 S. CAL. L. REV. 1699 (1990).

۱۵. صفایی، سید حسین و اسدالله امامی، مختصر حقوق خانواده، چاپ پنجم، ۱۳۸۱

زهره صفاتی، «راه‌کاری دیگر بر مسأله حضانت» (مصاحبه)، ج ۱، ص ۲۹ - ۳۳، فصل‌نامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ش ۷ (بهار ۱۳۷۹)

برخی منابع دیگر که در تهیه این مقاله مورد استفاده قرار گرفتند:

- The Determination of Child Custody; Joan B. Kelly
- Women and Children First: A Feminist Analysis of the Primary Caretaker Standard in Child Custody Cases Laura Sack
- Strength in Diversity: Feminist Theoretical Approaches to Child Custody and Same-Sex Relationships Mary E. Becker
- The Roller Coaster of Child Custody Law over the Last Half Century; by Mary Ann Mason



هنوز نمی‌خواهیم بیدار شویم که

به من تجاوز شد

و تحمل بار آن هر روز سخت‌تر می‌شود*

نوشته: ارسین ابیکین

برگردان: سیرا باستانر و نینا اسیر

چهل و دو ساله بودم که به‌طور واقعی و جدی به ذهنم خطور کرد که اولین تجربه‌ی جنسی من در واقع با خشونت همراه بود. حتی حالا که حدود شصت سال دارم، نمی‌توانم بگویم تجاوز بود. تجاوز فاجعه‌ای است که برای دیگران اتفاق می‌افتد؛ تجربه‌ی من آن قدرها وحشتناک نبود. حتی الان که راجع به آن می‌نویسم، تلاش می‌کنم آن را نرم جلوه دهم و با گفتن این‌که فقط یک تعرض بود، آن را متمایزش کنم.

سال ۱۹۷۰ بود و من تازه ۱۵ ساله شده بودم. زندگی‌ام از جهات بسیاری به نظر غیرقابل کنترل می‌رسید (پدر و مادر، فشار هم‌سالان، فقر و غیره) اما وقتی به‌عنوان پرستار بچه کار می‌کردم همه‌چیز قابل تحمل‌تر می‌شد. به‌طور منظم کار می‌کردم، هر روز بعد از مدرسه و معمولاً جمعه و شنبه شب‌ها. آن‌ها یک زوج هیپی خیلی خوب بودند (هر دو ۳۱ ساله) که چهار پسر فوق‌العاده داشتند. زن زیبا، خاکی، باهوش و بامزه بود و مرد موهایی بلند و تیره داشت که آن را دم‌اسبی می‌کرد، با چشمان آبی خمار، تی‌شرت‌های چندرنگ می‌پوشید و عاشق مهره بود. هر دو آن‌ها همه‌ی گروه‌های موسیقی محلی را می‌شناختند، در همه‌ی پارتی‌ها شرکت می‌کردند و تمام شب را می‌ماندند. مرا با «جنیس جاپلین»، «آلن گینزبرگ» و گروه موسیقی «علف هرز» آشنا کردند. زن برای تأمین مخارج‌شان، روزها در یک اداره کار می‌کرد. مرد دائم شغل عوض می‌کرد و در هیچ کاری موفق نبود. از یک مدرسه‌ی مذهبی فارغ‌التحصیل شده بود و چند سالی به‌عنوان کشیش کار کرده بود. از همین طریق بود که با آن‌ها آشنا شدم. او در کلیسایی در همسایگی ما برنامه‌های بسیار جالبی برای بچه‌ها تدارک می‌دید. زمانی که من پرستار بچه‌هاشان شدم او شغلی نداشت و کارهای کاملاً مختلف و متفاوتی می‌کرد.

می‌خواستم وقتی بزرگ شدم چنین زندگی‌ای داشته باشم. به‌راحتی می‌توانستم خودم را مثل مادر آن خانواده با یک مرد باحال هیپی تصور کنم. مرد خوش‌قیافه‌ای بود و من کششی ناخودآگاه به او داشتم و می‌خواستم مثل همسر او شوم، به همین دلیل شاید خودم این بلا را سر خودم آوردم. تا سال‌ها خودم را برای اتفاقی که افتاد مقصر می‌دانستم.

یک روز مرد خانه با من تماس گرفت و از من خواست که برای مراقبت از بچه‌ها به خانه‌شان بروم. چهارشنبه‌شب بود و این معمول نبود با این حال قبول کردم. به خانه‌شان رسیدم اما تنها او در خانه بود، حتی

بچه‌ها هم نبودند. گفت می‌خواهد زنش را سورپرایز کند و به کمک من نیاز دارد. لازم بود به اتاق خواب برویم. به‌نوعی به کمک لباس و سایر خرت‌وپرت‌های زن در آن اتاق مربوط می‌شد. باقی ماجرا بسیار سریع اتفاق افتاد. او خشونت چندانی به کار نبرد یا حمله نکرد. احتمالاً کمی ذوق‌زده شده بودم اما بعد ترسیدم و نمی‌دانستم چه کار کنم. با این‌همه تلاش کردم خونسرد و راحت به نظر برسم. نمی‌خواستم فکر کند ترسیده‌ام. از آن پنج دقیقه‌ی بعدی چیز زیادی در خاطرم نیست. دروغ و خیانتی که پنج دقیقه طول کشید؛ اما یادم هست که بعدش چه شد. او به ملحفه‌ها نگاه کرد و از این‌که خون بیشتری بر آن نبود ناراحت شد. حتی چیزی راجع به آن گفت. من باز هم سعی کردم خونسرد باشم و گفتم من باکره نبوده‌ام، بارها رابطه‌ی جنسی داشته‌ام و این خون پررنگ است. او گفت که من هفتمین دختر باکره‌ای هستم که او از زمان ازدواج‌اش با آن‌ها رابطه داشته، اما حالا از من مأیوس شده است، چرا که من واقعاً باکره نبودم.

یادم نیست چطور شد که همه فهمیدند. از طریق زنش فهمید، پدر و مادر من فهمیدند و شاید حتی به پلیس هم زنگ زدند. تماس‌های تلفنی زیادی گرفته شد و دو طرف یکدیگر را تهدید می‌کردند. پدر و مادرم که به‌سختی می‌توانستند به خودشان کمک کنند، تمام تلاش‌شان را برای کمک به من به کار گرفتند. سعی کردند تا از نظر قانونی او مقصر معرفی شود، انگار این موضوع قرار بود به من اطمینان و آرامش ببخشد. از دیدن این‌که آن‌ها صدمه‌دیده بودند، متنفر بودم، من باعث‌اش بودم. من به آن‌ها صدمه زده بودم و نمی‌توانستم درد کشیدن‌شان را که خودم مسبب‌اش بودم، تحمل کنم. من آن زن را هم آزار داده بودم. او دیگر اجازه نداد به خانه‌شان بروم. او را از دست دادم، پسران‌اش را از دست دادم، همه را اذیت کرده بودم و تاب دیدن آسیبی که زده بودم و دردی که در چشمان همه بود را نداشتم. من همه را رنجانده بودم و همه‌چیز را خراب کرده بودم.

در طول سال‌های پس از آن، سن‌ام بالاتر رفت اما در واقع اصلاً بزرگ نشدم. با یک مرد هیپی ازدواج کردم و بچه‌دار شدم. طی این مدت چیزهای زیادی را خراب کردم و انسان‌های بسیاری را رنجاندم که خود بحث مفصل دیگری است؛ اما هر وقت درباره‌ی ۱۵ سالگی و از دست دادن بکارت‌ام فکر می‌کنم، محور اصلی همیشه «حقات بوده» و «مقصر خودت بوده‌ای» است.

وقتی چهل و دو ساله بودم، در شهر با بهترین دوستم رانندگی می‌کردم. به او گفتم: «باور نمی‌کنی اگر بگویم این هفته چه اتفاقی افتاد». بچه‌هایم را به کتاب‌خانه بردم. شوکه شدم وقتی که آن زن هیپی را که در کتاب‌خانه تحویل‌دار کتاب بود، دیدم. بالینکه من صد مایل از آن شهر دور بودم و

در پاسخ به ابیگیل: «در تجاوز، قربانی هرگز مقصر نیست!»

نویسنده: آندریا استرانگ

آندریا استرانگ یکی از اعضای کمیته‌ی مسئولین «به پورنوگرافی و مردسالاری پایان دهید!» است.

قربانی تجاوز هرگز مقصر نیست. دوباره تأکید می‌کنم: تجاوز هرگز، هرگز، هرگز و هرگز تقصیر قربانی نیست. اگر مورد تجاوز قرار گرفته‌ای، یا شک داری به تو تجاوز شده و یا اگر تحت تأثیر حرف یا فریبندگی یا تهدید خود را ناچار دیده‌ای و ممکن است آن را تجاوز ندانی، اما هنوز هم احساس مورد تحقیر واقع شدن را داری، تقصیر تو نبوده است.

ما در یک فرهنگ تجاوز زندگی می‌کنیم، فرهنگی که مردم، تجاوز را با سکس یکی می‌دانند. تجاوز درواقع رابطه‌ی چندانی با سکس ندارد؛ بلکه به موضوع کنترل انسانی توسط دیگری مربوط است: چه از طریق خشونت فیزیکی، فشار عاطفی، اعمال قدرت یا دیگر برتری‌های اجتماعی تا جایی که قربانی تجاوز همه‌گونه احساسی از تحقیر گرفته تا نمود بیرونی آن‌ها که ترس از دست دادن زندگی‌اش است را تجربه می‌کند. هر زنی، از شش‌ماهه تا ۹۰ ساله، از هر ملیتی، از هر طبقه اجتماعی، با هر لباسی، با هر شغل یا فعالیتی (گاهی حتی درحالی‌که در تخت‌اش خوابیده است)، در معرض خطر است. هر زنی در هر محیطی، در هر زمان از شب و روز، درخطر است. تجاوز ممکن است در خانه خودش اتفاق بیفتد، یا در پارتی‌های دانشجویی، یا در حیاط بازی مهدکودکش، کلیسا یا معبدش، سر کارش، یا در ماشین‌اش، در خیابان، در اتوبوس و یا پیاده‌روی زیرزمینی و... شاید متجاوز دوست‌پسرش باشد، یا معلم‌اش، کشیش یا شوهرش، دوستش، پسری که تازه با او آشنا شده، یک غریبه، صاحب‌کارش، رئیس‌اش، مشتری‌اش، همکارش، یا حتی پدر/برادر/عمو یا هر عضو دیگری از خانواده‌اش و یا...

این ایده که زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، خود به‌نوعی تحریک‌کننده بوده‌اند: با لباس‌شان، رفتارشان، به خاطر شغلی که دارند - مثل تن‌فروشی یا پورنوگرافی، (یا پرستار کودکان بودن!!!)، این‌ها نظریات غلطی است. بگذارید روشن‌تر بگوییم، این نظریات غلط‌اند چون ازنقطه‌نظر اخلاقی سرزنش کردن قربانی یک جنایت، برای جنایتی است که شخص دیگری علیه او مرتکب شده، اگر نگوییم مضحکه، کاملاً غلط است؛ اما علاوه بر این، از آن‌جا که این نظریات واقعیت را منعکس نمی‌کنند و به‌طور صحیح توضیح نمی‌دهند که چرا تجاوزگران به زنان تجاوز می‌کنند، غلط هستند.

به یاد داشته باش لیست کارهایی را که باید انجام داد تا مورد تجاوز یا خشونت واقع نشد - شامل چه چیزهایی می‌شوند؟! مثلاً آخر شب‌ها تنها بیرون نرو! همیشه سوتی همراه

بیست سال از آن ماجرا گذشته بود، بازهم ما به هم رسیدیم. آن‌ها به همان شهری که من زندگی می‌کردم کوچ کرده بودند و او در همان کتابخانه‌ای کار می‌کرد که من همیشه می‌رفتم. وقتی کتاب‌ها را تحویل می‌گرفتم، عرق سردی روی تمام بدنم نشسته بود اما او مرا نشناخت. برخوردش خوب و حتی دوستانه بود. همان‌طور که در شهر رانندگی می‌کردم، اتفاقی را که در ۱۵ سالگی برایم افتاده بود برای دوستم تعریف کردم، به او گفتم که دیگر نمی‌توانم بچه‌هایم را به آن کتابخانه ببرم. محل زندگی‌شان را پیدا کردم و نمی‌توانستم هرگز به آن بخش از شهر بروم. من هنوز هم شرمند، خجالت‌زده و مقصر بودم. آن‌ها به شکلی توانسته بودند باهم بمانند و در شهر من زندگی می‌کردند. حالا این وظیفه‌ی من بود که فاصله‌ام را با آن‌ها حفظ کنم و دیگر آن حادثه دردناک را به یادشان نیاورم.

دلیلی هست که ما دوستان صمیمی داریم. می‌توانند چیزهایی را درباره‌ی خودمان به ما بگویند که باید بدانیم، اما نمی‌دانیم. دوستم به‌جای من عصبانی بود. دردی را احساس می‌کرد که هرگز نمی‌توانستم احساس‌اش کنم. خشمی را احساس می‌کرد که هرگز نتوانسته بودم بروزش دهم. در عرض ۵ دقیقه او به من راه متفاوتی را برای تفسیر آن ۵ دقیقه‌ی سال‌های پیش نشان داد؛ هرگز و به‌هیچ‌وجه به ذهن من خطور نکرده بود که من فقط ۱۵ ساله بودم و او ۳۱ ساله. هرگز به این فکر نکرده بودم که من بچه بودم، چیز زیادی نمی‌دانستم، زمانی که آن اتفاق افتاد اصلاً خونسرد و آرام نبودم، نمی‌خواستم این اتفاق بیفتد، آزاردهنده بود، سردرگم بودم، از خانه فرار کردم، نمی‌خواستم کس دیگری را اذیت کنم اما هیچ‌وقت به خودم آسیبی نرساندم. هرگز به ذهنم نرسیده بود که همه‌چیز فقط تقصیر من نبود.

حالا به همه‌ی این‌ها فکر می‌کنم اما هنوز هم نمی‌توانم احساس متفاوتی داشته باشم. هنوز توجیه‌اش می‌کنم. زنانی را می‌شناسم که تجربیات بسیار وحشتناک‌تری داشته‌اند که اتفاقی که برای من افتاد در برابر آن چیزی نیست. می‌دانم که به‌اندازه‌ی آن‌ها زجر نکشیده‌ام. دیگر تنها خودم را مقصر نمی‌دانم اما درعین‌حال نمی‌توانم فراموش‌اش کنم. چند وقت پیش عکسی از آن مرد هیپی مال همان زمان و هم‌چنین چند عکس دیگر از یکی از مردان همسایه که پرستار بچه‌هاشان بودم پیدا کردم. او هم سعی کرد همان کار را با من بکند اما در آن زمان من عاقل‌تر شده بودم. عکس‌های دیگری هم از چند دوست قدیمی خانوادگی بود که تلاش کردند همان کار را تکرار کنند؛ اما برای من مبارزه با مردان مسن چندان سخت نبود. این مردان حالا کجا هستند؟ زندگی چند نفر را نابود کرده‌اند؟ چطور فکر می‌کنند که کارشان قابل‌قبول است؟ چه نوع پدری به دنبال راه‌هایی برای لکه‌دار کردن ملحفه‌هایش با خون باکره‌گی دختران جوان می‌گردد؟ آن پدر چگونه پسرانی تربیت خواهد کرد؟ امروز آن مردان کجا هستند؟ دختران‌شان کجایند؟ آیا هرگز تغییری در خود به وجود آوردند؟

حالا تقریباً ۶۰ ساله‌ام. اتفاقی را که برایم افتاد و آن لحظه‌ای که همه چیز برایم روشن شد - خشم بهترین دوستم و تفهیم شدن‌ام را با دیگران به اشتراک می‌گذارم؛ اما هنوز چیزی احساس نمی‌کنم. هنوز بیشتر احساس گناه و شرم می‌کنم. عکس‌های آن مردان را خواهم سوزاند چراکه بیشتر از این سزاوار بودن در زندگی من نیستند. می‌توانم گریه کنم، می‌توانم به‌راحتی بگویم خوبی‌های زندگی را بیشتر از بدی‌هایش تجربه کرده‌ام و می‌توانم بگویم که اینک دیگر آن تجارب را از سر گذرانده‌ام؛ اما همه این‌ها چیزی را عوض نمی‌کند. هنوز هم نمی‌دانم با این خشم و سنگینی این واقعه که همواره در حال سنگین‌تر شدن است، چه کنم؟

داشته باش که اگر کسی به تو حمله کرد بتوانی از آن استفاده کنی! درهای ماشینات را همیشه قفل کن! وقتی سوار ماشینت می‌شوی صندلی‌های عقب را چک کن! هرگز غریبه‌ای را که در خیابان برایت دست بلند می‌کند سوار ماشینت نکن! و ... نصیحت خوبی است، درواقع پیروی از بسیاری از نکاتی که در این لیست‌ها هست، برای زنان ضروری است. گرچه این لیست‌ها ممکن است باعث شوند تجاوز جزئی طبیعی و جدایی‌ناپذیر از زندگی‌مان به نظر برسد. حال پیش‌بینی‌ها را از وانا می‌شنویم: «خوب تاد، به نظر می‌رسد که خطر بزرگی از تجاوز در منطقه‌ی اطراف خیابان‌های اصلی موجود است، پس اگر آلت تناسلی زنانه دارید، بهتر است درهای ماشین‌تان را قفل کنید و امشب اگر مجبور نیستید، از خانه بیرون نروید. اگر در این محدوده زندگی می‌کنید، از قفل بودن در خانه‌هاتان مطمئن شوید!». سوال این‌جاست، چرا مانند چنین لیستی که به زنان داده می‌شود، به متجاوزان و آنان که قصد تجاوز دارند داده نمی‌شود؟؟؟ احساس می‌کنید می‌خواهید به زنی تجاوز کنید؟ باید یک سوت همراه خود داشته باشید و هر وقت خواستید به زنی که تازه با او آشنا شده‌اید تجاوز کنید، آن را برای خودتان به صدا درآورید.

ما هم چنین تصویری را داریم که تنها مردانی تجاوز می‌کنند که بداخلاق یا بدجنس یا پیر یا چندان‌آورند. دفعه بعد که در یک مکان عمومی بودید خوب به اطراف خود نگاه کنید. به این فکر کنید که از هر چهار زن که می‌بینید، یکی مورد تجاوز قرار گرفته است. در آمریکا در هر دو دقیقه، زنی مورد تجاوز قرار می‌گیرد. چند تا زن می‌شوند این‌ها؟ چه کسی مرتکب این همه تجاوز می‌شود؟؟؟ واقعیت این است که فقط مردان پیر چندان‌آور بدجنس غریبه به زنان تجاوز نمی‌کنند. ۸۰ درصد زنانی که مورد تجاوز واقع می‌شوند توسط آشنایان‌شان مورد تجاوز قرار می‌گیرند، کسانی که به آن‌ها اعتماد دارند و یا شاید حتی آن زن از او خوشش می‌آید یا دوستش دارد.

بسیاری از زنانی که مورد تجاوز، آزار و اذیت جنسی و یا مورد تعرض قرار گرفته‌اند، خود را سرزنش می‌کنند و این غیرقابل قبول است که این فرهنگ برای تقویت مفاهیم پدرسالارانه، قربانی را برای جنایاتی که در حاشا شده سرزنش می‌کند. علاوه بر این، اگر شما کسی را می‌شناسید و به او اعتماد دارید و آن‌ها درواقع بخشی از زندگی‌تان هستند، آن لیست لعنتی چگونه قرار است به شما کمک کند؟ بی‌فایده است. واقعیت بی‌پرده برای همه‌ی زنان دنیا این است که ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که فقط به خاطر جنسیت‌مان ما را سرکوب می‌کنند. ما کاری انجام نداده‌ایم که مستوجب این نوع مجازات و خشونت آشکار باشیم که اگر علیه یک زن اعمال شود دیگران به راحتی با آن کنار آیند. واقعیت دردناکی است. به این فکر می‌کنم که زنان بارها و بارها تلاش می‌کنند دریابند «اِشتباه(ها)»‌شان چه بوده است تا شاید بتوانند احساس تسلطی بر وضعیت‌شان داشته باشند یا دست‌کم منطقی بر خیانت و جنایتی که قدرت کنترل و انتخاب را از آنان گرفته، بیابند. اگر ما مورد تجاوز قرار گرفته‌ایم به دنبال این می‌گردیم که راهی را پیدا کنیم که بتوانیم از خود محافظت کنیم و اجازه ندهیم دیگر این فاجعه برای‌مان اتفاق بیفتد؛ یا اگر بتوانیم به روشنی به این سؤال پاسخ دهیم که «چرا من سزاوار این بودم؟» شاید بتوانیم جلو تکرار آن را

بگیریم و «دختر خوب» و بهتری باشیم؛ اما این افکاری واهی و مسخره است که این‌طوری فکر کنیم که می‌توانیم در شرایطی که کسی که از قدرت محروم شده است، در فرهنگی که همه زنان به خاطر جنسیت‌شان فرودست شده‌اند، می‌توانیم قدرت را بگیریم.

زنان در همه‌جا در معرض خطر این نوع خشونت هستند و شدت آن هرروز بیشتر و بیشتر می‌شود. هیچ راهی برای جلوگیری از فرهنگ تجاوز، در جامعه‌ای که با پورن، این عامل تخریب جنسی زنان و دختران جوان، اشباع شده است، وجود ندارد. مردم باید بفهمند که هرچقدر هم که ما زنان خودمان را، یا زنان دیگری را که به آن‌ها تجاوز شده سرزنش کنیم، هرچقدر هم که آن را انکار کنیم و نپذیریم بازهم نمی‌توان منکر این واقعیت شد که به نیمی از جامعه‌ی بشری خشونت می‌شود. به معنای واقعی باید در برابر این خشونت ایستاد و وقتی در برابرش می‌ایستی به‌وضوح می‌بینی که درواقع مقصر اصلی کیست. به تدریج توانایی آن را می‌یابی که قاطعانه جامعه‌ی مردسالاری را که در آن زندگی می‌کنیم، فرهنگی که به آن پروبال می‌دهد و متجاوزی که می‌پرواند را محکوم کنی. بخشی از مبارزه برای غلبه بر این جنگ علیه زنان باید این باشد که به خودمان، به دوستان‌مان و هر کس که می‌بینیم که با ما درباره‌ی تجاوز یا خشونت جنسی صحبت می‌کند، بگوییم که **تقصیر ما نیست!!!** این به اندازه‌ی کافی گفته نشده و نیاز داریم آن را بگوییم تا باورش کنیم و به دیگران بگوییم... چراکه برخورد جامعه با زنانی که به آن‌ها تجاوز شده یا مورد خشونت جنسی واقع شده‌اند تا حدی حس سرزنش درونی و ملامت خود را در آن‌ها تقویت می‌کند. **آن‌ها نیاز دارند این پیام را بلند و رسا بشنوند: تقصیر تو نبود. دیگر نباید آرام بود - بگذارید فریاد بزنیم: تقصیر ما نیست که به ما تجاوز می‌شود!!!**

باید خجالت و سرزنش و همه‌ی آن افکار بیهوده را کنار گذاشت و مبارزه برای پایان جنگ علیه زنان را آغاز کرد! و شما احتمالاً درمی‌یابید که همه‌ی آن افکار تلخ در نهایت نهایت نهایت جایی برای نمایان شدن پیدا می‌کنند، بالاخره می‌توانید سودش را نصیب خود کنید؛ و زیر سنگینی تمام آن تلخی‌ها و ترس‌ها احتمالاً منبع خشمی نهفته است که تنها یک زمزمه است... یک روزنه. همان‌طور که پیش می‌روید، آن زمزمه رشد می‌کند تا آن‌جا که خشمی که آن را واقعی نمی‌دانستید اگر درست هدایت شود می‌تواند دنیا را تکان دهد؛ و زنان بسیار بسیار زیادی مانند ما وجود دارند که این خشم را در نهانی‌ترین زوایای درون خود پنهان کرده‌اند. **ما خشمگین نمی‌شویم که احساس بهتری داشته باشیم، یا این‌که بخواهیم انتقام بگیریم، ما برای دنیایی می‌جنگیم که در آن زنان شکار نمی‌شوند، می‌جنگیم تا دنیایی بسازیم بدون تجاوز، دنیایی که با زنان در همه عرصه‌های جامعه مانند یک انسان رفتار شود.** این چیزی است که باید مردان و زنان به استقبال‌اش بروند و فعالانه آن را در خود پرورش دهند؛ و همه این‌ها به درستی، ارزش این همه مبارزه را دارد. ♦

آنا یوکا: مجازات و تحقیر شد و در زندان در حال از بین رفتن است فقط به خاطر جنایاتی که این سیستم علیه زنان مرتکب می‌شود نشانه‌های هولناکی از برنامه‌های ترامپ / پنس برای زنان

سان سارا تیلور
برگردان: سلا پرینیا



جنایت ظالمانه، غیرقابل قبول و غیرقابل بخششی را علیه او انجام داده است. آن‌ها به وی حق انتخاب ندادند. در عوض دو هفته بعد، او یک جنین ۱،۵ پوندی (حدوداً ۷۰۰ گرمی) را متولد کرد که بلافاصله تحت مراقبت قرار داده شد؛ بنابراین یا او می‌خواست که این بچه را داشته باشد و همه‌ی این جرم‌هایی را که به او بسته‌اند، مزخرف است و باید این جرم‌ها برداشته شوند. یا این‌که او نمی‌خواست که بچه داشته باشد که در این صورت بیمارستان و دولت این خواست یوکا را نادیده گرفته و او را به‌زور و علیه خواست خودش مجبور به وضع حمل می‌کنند.

به‌جای این‌که با زنی که به کمک و حمایت احتیاج دارد و در این جامعه با او بدرفتاری شده است احساس هم‌دردی نشان دهند، آن‌ها او را چیزی بیش از یک ماشین جوجه‌کشی و یک جنایت‌کار سخت‌دل به حساب نیاوردند؛ و بعد او را به پلیس تحویل داده و سرپرستی بچه را به دولت سپردند.

یک بدعت‌گذاری خطرناک و نشانه‌ای هولناک:

این یک بدعت‌گذاری فوق‌العاده خطرناک است و باید با آن مبارزه شود. زنان باید حق دسترسی به سقط‌جنین و حق کنترل بر تولیدمثل خود را داشته باشند. آموزش واقعی روابط جنسی باید وسیعاً گسترش پیدا کند، نه این‌که بیش از پیش کاهش یابد. هیچ زنی در صورتی که خواستار سقط‌جنین است هرگز نباید مجبور به توجیه و معذرت‌خواهی باشد؛ و یا از سرویس‌های مربوط به آن محروم شود؛ و باید هر زنی هر وقت بخواهد بتواند کنترل مسائل مربوط به خود را در دست داشته باشد؛ و باید مورد حمایت قرار گیرد - نه این‌که جنایت کار معرفی شود.

بسیاری از مردم تهدیدات دونالد ترامپ در کارزار انتخاباتی‌اش مبنی بر «مجازات» زنانی که سقط‌جنین می‌کنند را جدی نگرفتند. آن‌ها بعد از این‌که او «این بیانیه را پس گرفت» بسیار خوشحال شدند؛ و با آهی، نفس راحتی کشیدند؛ اما این دقیقاً همان چیزی است که در این کشور در حال اجرا است. اگر ما همین حالا در مقابلش نایستیم و تحکیم برنامه‌های فاشیستی ترامپ/پنس علیه زنان را متوقف نکنیم (به‌خصوص با قوی که داده‌اند که یک قاضی ضد سقط‌جنین را بر مسند دادگاه عالی «عدالت» خواهند نشاند و هم‌چنین بقیه‌ی تبعیضات جنسیتی آشکار و تفرق از زنان همراه با حملات شریرانه علیه بسیاری دیگر از مردم تحت ستم) تجربه‌ی هولناک آنا یوکا آینده‌ای است که در انتظار بسیاری از زنان جوان و دختران نسل آینده خواهد بود. عقب نشینیم و اجازه ندهیم که چنین چیزی اتفاق بیفتد! ما باید مقاومت کنیم!

- **جنین هنوز طفل نیست!**
- **سقط جنین، قتل نیست!**
- **زنان ماشین جوجه‌کشی نیستند!**
- **امکان دسترسی به سقط جنین بدون معذرت‌خواهی!**
- **زنجیرها را پاره کنیم خشم زنان را به مثابه‌ی نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کنیم!**

۷ دسامبر ۲۰۱۶

* سان سارا تیلور: از فعالین حزب کمونیست انقلابی آمریکا

این متن در تاریخ ۷ دسامبر ۲۰۱۶ در نشریه‌ی «انقلاب» منتشر شد.
<http://revcom.us/a/468/anna-yocca-in-prison-horrific-harbinger-of-trump-pence-program-for-women-en.html>

آنا یوکا ۳۲ ساله، تقریباً یک سال است که در تهنه‌سی Tennessee در زندان به سر می‌برد. به چه جرمی؟ او متهم شده است که قصد داشته در خانه‌اش با چوب‌لباسی جنین خود را سقط کند. ابتدا به آنا جرم قصد ارتکاب به قتل را بستند، بعد در فوریه این اتهام به حمله‌ی خشونت‌بار تقلیل یافت؛ و حالا دادستان‌ها موفق شده‌اند که سه جرم تخطی از قانون را به آنا یوکا ببندند: حمله‌ی خشونت‌آمیز با سلاح، تلاش برای یافتن کسی که سقط‌جنین کند، قصد ارتکاب به «جنایتی» به نام سقط‌جنین.

این‌که او قصد داشت که جنین خودش را سقط کند یا نه (چیزی که وکلایش رد می‌کنند)، تنها در جامعه و سیستمی که زنان را کاملاً خوار به حساب می‌آورد، «جنایت» شمرده می‌شود؛ و این دقیقاً همان جامعه‌ای است که ما در آن زندگی می‌کنیم؛ و بدتر این‌که شرایط بسیار بدتری در پیش است؛ و حتی قول عادی شدن چنین روابطی توسط رئیس‌جمهور منتخب و معاون‌اش داده می‌شود.

مادر شدن اجباری به معنی برده‌گی زنان است:

ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در بخش بزرگی از آن در این کشور، حق سقط‌جنین برای زنان عملاً از آن‌ها گرفته شده است. تقریباً در ۹۰ درصد ایالت‌ها امکانات سقط‌جنین وجود ندارد. در تهنه‌سی Tennessee تنها ۷ کلینیک سقط‌جنین موجود است که هیچ‌کدام از آن‌ها جنین ۱۶ هفته‌ای و یا بیشتر را سقط نمی‌کنند. بسیاری از زنان مجبورند برای یافتن یک کلینیک سقط‌جنین بیش از ۱۰۰ مایل سفر کنند. دولت فدرال تنها یک نوع از آموزش روابط جنسی را از نظر مالی تأمین می‌کند - آموزشی که روابط جنسی خارج از ازدواج را منع می‌کند - این همان برنامه‌ای است که تعداد عظیمی از مدارس اتخاذ کرده‌اند، با این وضع میلیون‌ها میلیون جوان هیچ‌گونه آموزش علمی در مورد روابط جنسی نخواهند دید و یا چیزی در مورد چگونگی جلوگیری از بارداری نخواهند آموخت.

جنبش در حال گسترش فاشیست‌های مذهبی تلاش می‌کند تا جلوگیری از بارداری ناخواسته را برای زنان مشکل و مشکل‌تر کند. فاشیست‌ها در بیرون در ورودی تقریباً همه‌ی مراکز سقط‌جنین در سرتاسر این کشور ایستاده و زنان را تهدید کرده و مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند. زنانی که سقط‌جنین می‌کنند در بیشتر کلیساها، فیلم‌ها، تلویزیون، رسانه‌های اصلی و خلاصه به‌طور وسیع در فرهنگ مورد سرزنش قرار می‌گیرند.

وقتی که زنی از روی ناچاری و با اینکه جان‌اش به خطر می‌افتد مجبور شود به بارداری خود پایان دهد به‌خاطر این‌که کل جامعه دست‌به‌یک‌ی کرده تا جلوی عمل ساده و آزادی حق انتخاب تولیدمثل را از او بگیرد، درواقع این سیستم است که مرتکب جنایت شده است! نه این زن!

سیستم زن‌ستیزی که ما در آن زندگی می‌کنیم، به‌جای به رسمیت شناختن خطری که آنا یوکا مجبور شد به جان بخرد (حتی اگر او واقعاً قصد پایان دادن به بارداری خود را داشته است) و به‌جای این‌که از هیچ کمک و حمایتی از او دریغ نکند، نه‌تنها چنین نکرد بلکه در عوض به او سه جرم تخطی از قانون را بست و او را به زندان فرستاد.

اما این سیستم به اینجا بسنده نکرده است. اگر آنچه را که او به آن متهم شده است حقیقت داشته باشد، یعنی این‌که او می‌خواسته است به بارداری خود پایان دهد، پس بیمارستان (که او به دلیل خون‌ریزی به آنجا رفته بود)



معرفی کتاب

«ما»*

اثر لارا فان دولرن

یادداشت ارسلاز دیگر از خواننده‌های نشر هشتاد و نهم

«... من تلاش خواهم کرد که بگویم «ما» کیست؛ و این «ما» به معنای من نویسنده و «شما»ی خواننده نیست. بلکه به معنای «ما»ی بزرگتری است که دیوارهای محدود جاهایی که این کتاب را می‌خوانید؛ سالی تئاتر، کوپه‌های قطار یا هواپیما و ... را در می‌نوردد ...»

«ما» مختص تمام کسانی است که می‌خواهند بدانند «ما» کیست. برای تمام کسانی که به دنبال پاسخ‌های رایج و ساده به این مفهوم فراگیر نیستند. این کتاب توسط خود نویسنده به شکل نمایشنامه در آمده و در ماه فوریه به صورت یک استندآپ فلسفی اجرا شد. نویسنده کتاب «لارا فان دولرن»، چهل‌ساله اهل کشور هلند که در رشته‌ی کارگردانی صحنه تحصیل کرده به عنوان یکی از اولین کسانی است که استندآپ‌های فلسفی را با زبان ندرلندز اجرا می‌کند و به مضامین پیچیده‌ی تاریخی - اجتماعی می‌پردازد. او درباره‌ی یک جهان بهتر تئاتر نمی‌سازد بلکه یک جهان بهتر را در تئاتر ترسیم می‌کند، تئاتری که پیوندی میان سوالات به ظاهر شخصی او از مخاطبان، با جهان گسترده‌تری ایجاد می‌کند که باید تغییر کند.**

فان دولرن در «ما» در مورد جامعه و روندهای جاری در آن می‌گوید: ... از کسانی که رأی منفی می‌دهند تا اوضاع عوض شود، در مورد کسانی که با آری چیزی را تأیید می‌کنند، درباره‌ی کانت و کوچک ساختن انسان می‌گوید، درباره‌ی بهتوون و احساسات می‌گوید، درباره‌ی پناهجویان و مفهوم پناهندگی می‌گوید، از سوار شدن زنان به همراه کودکان‌شان در قایق‌هایی می‌گوید که قطعاً در دریای مدیترانه غرق می‌شوند، از سر فرود آوردن بر پیکر یخ‌زده‌ی دختران می‌گوید، از روابط پیچیده‌ی اقتصادی و انحطاط روابط اجتماعی می‌گوید ...

در «ما» فان دولرن به طور دائم میان زیربنای اقتصادی و مناسبات اجتماعی و ایدئولوژیک در سیستم سرمایه‌داری در حال رفت‌وآمد است و تلاش می‌کند که با مثال‌های ساده‌ای از زندگی خود و دیگران، تصویری از روابط استثمارگرانه و مردسالارانه‌ی جهان موجود ارائه دهد. او با اشاره به رویکرد ارتجاعی جهادگرایی که در اروپا هم‌گذاری می‌کنند، فلش‌بکی سریع به افغانستان، عراق، لیبی و کشورهای آفریقایی می‌زند و نقش کشورهای امپریالیستی را برجسته می‌سازد و در همین حین با طنز تلخی مسئولیت «ما» را در تقابل با این دوقطبی که جهان را پولاریزه کرده‌اند یادآور می‌شود؛ و پرسش می‌کند که چرا مردم اروپا یا ستمدیدگان کشورهای دیگر به دنبال یافتن هویت خود در تعریف‌های امپریالیستی یا جهادی یا ... هستند به جای این که هویت خود را در همبستگی و مبارزه با نیروهایی که بشر را به نابودی می‌کشاند جستجو کنند ... در همین قسمت او به بحران فراگیر مهاجرت و پناهندگی می‌پردازد و به قول خودش تلاش می‌کند تا این

مفاهیم را در چارچوبه‌ی دیگری بازتعریف کند. او در نمایش «ما» در رابطه با این مسائل دهشتناک می‌گوید: «... من هر روز این‌ها را به دختر یک سال و نیمه‌ام می‌گویم، از طرفی او خیلی کوچک است که این‌ها را بفهمد و از طرف دیگر او زمان زیادی برای فهمیدن این مسائل ندارد ...»

او در قسمت دیگری از کتاب، به فرهنگ مصرف‌گرایی در جامعه‌ی سرمایه‌داری پرداخته و به ستم جنسیتی علاوه بر یک نابرابری تاریخی، به عنوان شکلی از مصرف‌گرایی در جامعه‌ی مردسالار اشاره می‌کند که بدون آن خوراک فکری و ایدئولوژیک برای این جامعه ته می‌کشد. در ادامه او روند تخریب محیط زیست را هم به همین بحث مصرف‌گرایی و استثمار رقابت‌جویانه متصل می‌سازد.

در صفحه‌ی ۱۱۴ کتاب پرسش تلخی را طرح می‌کند: «... فکر می‌کنی که به دنبال یک «ما» هستی؟ چرا آن را در «دیگران» نمی‌یابی؟ ...» او در نمایشنامه‌اش این بخش را با احساس فراوانی اجرا کرده و ادامه می‌دهد که مائو تسه‌دون سال‌ها قبل این را در رابطه با شناختن دوست و دشمن بسیار ساده‌تر فرموله کرده بود ... و با صدای بلند می‌خندد و می‌گوید: «... مطمئن باشید که مائوئیست نیستیم! امروزه همه چیز را می‌خوانیم اما همه می‌ترسند آثار مائو را بخوانند...»

در انتهای کتاب هم به مساله‌ی فاشیسم می‌پردازد: «... دائم می‌شنویم که هایدگر یک فاشیست بود، افلاطون با افراد زیر سن رابطه‌ی جنسی داشت و به نظر می‌رسد که شکسپیر چیزی از فمینیسم نمی‌دانست ... این‌ها عادی شده‌اند اما کسی چیزی از دونالد داک نمی‌گوید. والت دیزنی به طور واضح آنتی‌سمیتیست بود اما موردی نبود که بخواهیم به آن فکر کنیم. این روند آنقدر در جهان عادی و نهادینه شد که به ظهور دونالد ترامپ هم فکر نکردیم؛ و امروزه برای فکر کردن به پارتی‌های فکری دونالد ترامپ در اروپا و جهان دیر شده است و ما دستپاچه و هراسان هستیم. امروزه یا باید با آن‌ها مبارزه کنیم یا اینکه روند دونالد داک در والت دیزنی در مورد دونالد ترامپ‌ها نیز ادامه خواهد یافت! ...»

«ما» یک فراخوان سیاسی و شخصی است، لارا فان دولرن یک پرتوی انتقادی مملو از عشق را برای ما ترسیم می‌کند تا بگوید «ما» کیست! ♦

* کتاب «ما» یا به زبان ندرلندز «Wij» کاری از انتشارات «ISVW» در کشور هلند <http://lauravandolron.com/wij-het-boek>

** https://en.wikipedia.org/wiki/Laura_van_Dolron
<http://lauravandolron.com/over-laura>
<http://lauravandolron.com>

گزارش بخشی از فعالیت‌های سازمان زنان هشت مارس در همبستگی با کارزار «نه به فاشیسم!» علیه دولت ترامپ/پنس

❖ چکیده‌ای از گزارش تظاهرات باشکوه مردم در واشنگتن د.سی
❖ روزهای بیست و بیست و یکم ژانویه

جمعه بیست ژانویه:

... در همان لحظه‌ی ورود به واشنگتن حضور صف‌های پلیس و کامیون‌های بزرگ برای دستگیری مردم توجه ما را جلب کرد. شهر کاملاً حالت نظامی داشت. مرکز تجمع کارزار «نه به فاشیسم!» و دیگر گروه‌های معترض در پارک «مک فورسن» بود. موج جمعیت هرلحظه بیشتر و بیشتر می‌شد. گروه‌های مختلف با شعارهای متنوع حاضر بودند. بیش از سیصد حزب و سازمان و گروه از نیروهای مترقی آمریکا: احزاب طرفدار محیط‌زیست، فعالین ال‌جی‌بی‌تی، احزاب سوسیالیست و کمونیست، هنرمندان مترقی، کارگزاران، اتحادیه‌های کارگری، سیاه‌پوستان و کارزار «بلک لایفز متر»، «امریکن لاتینو»، احزاب و تشکیلات مهاجرین، تشکلات دانشجویان و معلمان و اساتید دانشگاه، آنارشیست‌ها ... و هزاران سازمان و گروه دیگر در تظاهرات روزهای بیست و بیست و یکم ژانویه در خیابان‌های واشنگتن حضور داشتند.

... خیابان‌های اطراف کاخ سفید تا کیلومترها به‌وسیله‌ی پلیس مسدود شده بود؛ و صدها تظاهرات در قسمت‌های گوناگون اطراف کاخ سفید در جریان بود. میزهای کتاب و نشریات متعددی از سوی احزاب و سازمان‌های مترقی و انقلابی آمریکا در پارک «مک فورسن» مرکز تجمعات روز شنبه بر پا بود. اعلامیه‌ی کارزار «نه به فاشیسم!» وسیعاً بین مردم پخش شده بود و ما از آن‌ها ایمیل و تماس‌های‌شان را می گرفتیم. «سان سارا» از سخنگویان حزب کمونیست انقلابی آمریکا و از فعالین کارزار «نه به فاشیسم!» با سخنرانی‌های آتشین‌اش از نظام سرمایه‌داری و دموکراسی قلابی این نظام افشاگری می‌کرد و از مردم می‌خواست تا عقب راندن فاشیسم، لحظه‌ای خیابان‌ها را ترک نکنند. شعار «نه به ترامپ! نه به راسیسم!» همه‌جا دیده می‌شد...

شنبه بیست و یکم ژانویه:

تظاهرات زنان در روز شنبه ۲۱ ژانویه از ساعت ۸ صبح، جلوی کاخ سفید با سخنرانی بسیاری از هنرمندان و فعالین جنبش زنان و جنبش محیط زیست، جنبش مهاجرین، احزاب و سازمان‌های سیاسی مترقی، ضد راسیسم و سرمایه‌داری آغاز شد. هر سخنان از زوایای گوناگون فجایع روی کار آمدن ترامپ را تشریح کرده و مردم را به مقاومت و ایستادگی در برابر راسیسم و فاشیسم دعوت می‌کردند. موج عظیمی از زنان و مردان در اطراف کاخ سفید در صفوف این تظاهرات حضور داشتند. شرکت‌کنندگان زیادی با ابتکارات شخصی خود بتری‌هایی تهیه کرده و به خیابان‌ها آمده بودند. تنوع شعارها بسیار زیاد بود؛ اما همه در یک چیز مشترک بودند: ترامپ باید برود!!! «نه به فاشیسم! نه به راسیسم!»، «ترامپ دست‌های کثیف‌ات را از بدن زنان کوتاه کن!»، «آزادی سقط‌جنین!»، «حق کنترل زنان بر بدن‌شان!»، «مبارزه را رها نخواهیم کرد!»، «تا زمانی که ترامپ در قدرت است، ما در خیابان‌ها هستیم!»، «زندگی سیاهان مهم است»، «ببیند! این است دموکراسی آمریکایی!»، «زنده‌باد انقلاب!»، «جنگ برای سوسیالیسم!» ...

تظاهرات زنان در بیست و یکم ژانویه بزرگ‌ترین تظاهرات در تاریخ مبارزات زنان در جهان است. طبق آمار خبرگزاری سی ان ان فقط در واشنگتن یک میلیون و دویست و سی هزار نفر در تظاهرات زنان شرکت داشتند و بیش از شش میلیون نفر از ۳۰۰ شهر در سراسر جهان برای همبستگی با زنان آمریکا و برای حقوق زنان و برای مبارزه با سیستم سرمایه داری و مردسالاری به خیابان آمدند و با صدای بلند فریاد برآوردند اجازه نخواهیم داد تا دستوردهی‌مان را از ما پس بگیرند. این اندازه از گستردگی از همبستگی زنان در مبارزه علیه مردسالاری و سیستمی که مرتباً مردسالاری را بازتولید و شدت می‌بخشد در تاریخ مبارزات زنان بی‌نظیر است و پیام مهمی را در خود دارد که ما زنان علیه فاشیسم و واپس‌گرایی در صف مقدم مبارزه خواهیم بود و قاطعانه خواهیم جنگید...

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - واحد کانادا



❖ چکیده‌ای از گزارش تظاهرات باشکوه مردم در لس‌آنجلس

❖ شنبه بیست و یکم ژانویه



... ما نیز در همبستگی با کارزار «نه به فاشیسم» همراه با فعالین این کارزار و فعالین حزب کمونیست انقلابی آمریکا، در کنار میلیون‌ها زن و مرد به خیابان‌های لس‌آنجلس آمدیم. برای سازمان‌دهی این روز نیروهای انقلابی از بیست روز قبل با پخش وسیع اعلامیه و صحبت با مردم و سخنرانی در هر گوشه و کنار شهر، در کالج‌ها و دانشگاه‌ها و ... تلاش کرده بودند که مردم را آگاه کنند که این سیستم پوسیده دیگر کارایی ندارد و ... حضور هم‌زمان بیش از دو میلیون زن و مرد که با ابراز خشم و نفرت از این وضع به خیابان آمده بودند برگ تاریخی دیگر در دفتر مبارزات علیه ارتجاع در آمریکا باز نمود. شعار ما عمدتاً این بود که در «خیابان‌ها بمانید و به مبارزه ادامه دهید!»، «برای درهم کوبیدن این سیستم پوسیده بجنگید!»، «قبل از این‌که فاشیسم قدرت بگیرد باید آن را متوقف و سرنگون کرد!»...

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - لس‌آنجلس



❖ چکیده‌ای از گزارش آکسیون علیه ترامپ در بروکسل

❖ جمعه بیست ژانویه



بعد از ظهر جمعه ۲۰ ژانویه، مصادف با مراسم تحلیف ترامپ، ما فعالین سازمان زنان هشت مارس واحد بلژیک به همراه رفقای کمیته‌ی جوانان بلژیک و جمعی از دیگر دوستان، در آکسیون دوساعته در مرکز شهر بروکسل شرکت کردیم. در این آکسیون که به ابتکار و دعوت «مارش زنان» (در بلژیک Light for Rights) و فعالین محیط‌زیست انجام گرفته بود، ما نیز در همبستگی با کارزار «نه به فاشیسم»، فعالانه و با شعارهای و پلاکاردهایی که از قبل تدارک دیده بودیم، حاضر شدیم.

علی‌رغم هوای سرد ماه ژانویه، بیش از ۳۰۰۰ نفر از مردم، فعالین از طیف‌های مختلف سیاسی، رده‌های سنی متفاوت، به‌ویژه نوجوانان و جوانان، زنان و مشخصاً زنان آمریکایی ساکن بلژیک، در این تجمع حضور داشتند...



...جمع نسبتاً کوچک اما سازمان‌یافته و رزمنده‌ی ما با شعارهای رادیکال در بین جمعیت متمایز بود. شعار مرکزی ما: «نه! به نام بشریت، تن به یک آمریکای فاشیست نخواهیم داد!» بر روی قطعات متفاوت نوشته‌شده بود و علاوه بر آن، شعارهای دیگری چون: «(آمریکانه) محیط‌زیست را دوباره با عظمت خواهیم کرد!»، «نه به ترامپ! نه پنس! نه کوکلاس‌کلان‌ها و نه به آمریکای فاشیستی!»، «با قدرت حاکمه مبارزه کن! سیستم را با انقلاب در هم بشکن!»، «زنان، فاحشه، ماشین جوجه‌کشی، کیسه‌ی مشت‌زنی و یا آبژه‌ی جنسی نیستند! زنان، انسان‌هایی کامل هستند!» و ... نیز به همراه داشتیم. در کنار شعارها شمایل کره ترامپ روی یک بادکنک زرد با دهانی گشاد و کلاه «کوکلاس‌کلان»‌ها توجه مردم، رسانه‌ها و خصوصاً بچه‌ها که در این آکسیون حضور فعال داشتند را هم به خود جلب می‌کرد. تی‌شرت‌های یک‌دست ما که روی آن نوشته‌شده بود «تنها راه رهایی زنان انقلاب است!» و «جهانی برای فتح داریم!» هم خود نشانه‌ای از سازمان‌یافتگی ما بود.

بود. در کنار این شعارها شعار مرکزی ما: «زنان در مقابل دو واپس‌گرای پدرسالار: سرمایه‌داری امپریالیستی و بنیادگرایان مذهبی!» هم توجه رسانه‌ها را جلب می‌کرد... ما شعارهای دیگری چون: «How to stop Trump and Pence? Revolution nothing less!»، «Hey hey! Ho ho! Trump and Pence have to go!»، «را با شور و حرارت زیاد فریاد می‌زدیم و علی‌رغم امکانات محدودمان، توانسته بودیم بخشی از جمعیت، به‌ویژه نوجوانان، زنان و حتی کودکان را با خود همراه سازیم و شاهد همراهی و تکرار شعارهایمان توسط آن‌ها باشیم. بسیاری از نیروهای سیاسی رادیکال هم در کنار ما ایستادند و تقریباً یک جمعیت رزمنده را متشکل کردیم اما لزوماً همه با ما توافق نداشتند، مثلاً یکی از شرکت‌کنندگان، بعد از شنیدن شعارهای ما با یکی از رفقای ما وارد گفتگو شد. او معتقد بود که برای قضاوت در مورد دونالد ترامپ هنوز زود است و باید منتظر ماند و دید که آیا واقعاً دولت او به سمت فاشیسم می‌رود یا خیر؟! یا کسانی که هم بودند که همچنان به جناح دموکرات، امید واهی داشتند و حتی پلاکاردهایی با عنوان «اوباما متشکریم!» و «میشل متشکریم!» در دست داشتند...

... اگرچه شعارهایی که از تریبون اصلی داده می‌شد چندان مبارزاتی نبود اما ما هم مثل سایرین با برخی از شعارها مثل: «بدن من، حق من، آزادی من»، «زنده‌باد همبستگی جهانی زنان!» همراهی می‌کردیم. در پایان به همراه جمعیت، با خواندن ترانه «تصور کن!» از جان لنون، امید به برقراری دنیایی بدون مرز، بدون حرص، بدون فقر و گرسنگی، بدون مالکیت، بدون مذهب و بدون بهشت و جهنم‌های وعده داده‌شده را فریاد زدیم و به آکسیون خاتمه دادیم.

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - بلژیک

❖ چکیده‌ای از گزارش تظاهرات مردم در لندن

❖ روزهای بیست و بیست و یکم ژانویه

... تظاهرات اعتراضی که در این روز در لندن صورت گرفت به‌طور ایستاده و در مقابل سفارت آمریکا در این شهر انجام شد. از ساعت ۵ عصر روز جمعه، حدود هزار نفر از اقشار گوناگون مردم ازجمله جوانان، گروه‌های سیاسی و زنان، فعالین مدنی و LGBT و ... دورهم گرد آمدند. چندین میز کتاب و نشریات دورتادور جمعیت برپاشده بود و فعالین گروه‌های مختلف در حال پخش اعلامیه ضدترامپ، نشریه و دیگر اعلامیه‌ها در دفاع از مهاجرین و ... بودند. افرادی نیز از سوی سازمان‌دهندگان این برنامه در حال سخن‌رانی ضدترامپ و سیاست‌های ضد‌مردمی او بودند و شرکت‌کنندگان نیز از هر فرصتی استفاده می‌کردند و شعارهایی هم چون: «ترامپ باید برود!»، «نه به راسیسم!»، «ما پناهنده‌ها را با آغوش باز پذیراییم!» و ... سر می‌دادند. ما فعالین و دوست‌داران سازمان زنان ۸ مارس به همراه هواداران «گروه مانیفست انقلابی اروپا» نیز در این گردهم‌آیی اعتراضی شرکت کرده و به پخش اعلامیه پرداختیم...

سازمان‌دهی‌های اعتراضی در تمام کشورهایی که در اعتراض با ترامپ و فاشیسم ترتیب داده‌شده بود، در روز شنبه بانام راهپیمایی زنان به دومین روز مبارزه خود ادامه داد. زمان آغاز و محل تجمع این تظاهرات ساعت ۱۲ ظهر و از مقابل سفارت آمریکا بود. جمعیت به‌قدری زیاد بود که پس از شروع تظاهرات در ابتدای صف، برای شرکت‌کنندگانی که در وسط صف و جمعیت بودند بیش از یک ساعت زمان برد تا بتوانند حرکت کنند و به تظاهرات بپیوندند. اقشار و طبقات مختلف مردم و زنان در سنین مختلف، به‌ویژه تعداد زیادی از زنان جوان به خیابان آمده بودند و پلاکاردهای دستی در حمایت از حقوق زنان، پناهندگان و مهاجرین، برابری بین انسان‌ها، داشتن جامعه‌ای بدون مرز و بدون نژادپرستی و تبعیض، محیط‌زیست و ...

با ابتکار عمل‌های گوناگون در دست داشتند. برخی ضدترامپ شعار می‌دادند و برخی شعر می‌خواندند. کودکان خردسال و به‌ویژه دخترچه‌ها با پلاکاردهایی که برخی خود نقاشی کرده بودند و روی آن‌ها نوشته‌شده بود: «من می‌خواهم تنفس کنم و نمی‌خواهم بمیرم!»، «ما همه مثل هم هستیم و باید برابر باشیم!» و ... به‌طور خستگی ناپذیری در راهپیمایی بودند. شور و حال بسیار خوب و مثبت و برخورد دلگرم‌کننده‌ای که در میان مردم وجود داشت برای همه ما واقعاً امیدبخش و انرژی‌دهنده بود. ما نیز در طول راه هم شعار دادیم و هم بیش از هزار اعلامیه در حمایت از کارزار ضد خشونت بر زنان و کارزار ضد رژیم فاشیستی ترامپ را پخش کردیم. شور و اشتیاق دختران جوان به حدی بود که داوطلبانه و به‌محض دیدن تیر اعلامیه کارزار ضد خشونت، «برای مبارزه علیه خشونت بر زنان متحد شویم!» آن را می‌گرفتند. پلاکاردهایی که به همراه داشتیم روی آن‌ها نوشته‌شده بود «نه! به نام بشریت ما تن به آمریکای فاشیست نخواهیم داد!»، «نه! این رژیم فاشیست قبل از شروع باید متوقف شود». ما بر خود را نیز با شعار «زنان جهان، برای مبارزه با سیستم امپریالیستی و بنیادگرایی مذهبی متحد شوید!» با خود به همراه داشته و تی‌شرت‌هایی بر تن داشتیم که روی آن نوشته‌شده بود «رهای زنان تنها با انقلاب میسر است!...

... تعداد شرکت‌کنندگان به گزارش رسانه‌های بریتانیا به بیش از صد هزار نفر تخمین زده شد. روی‌هم‌رفته، این تظاهرات‌ها نه‌تنها ازنقطه‌نظر همبستگی بین‌المللی مهم بودند بلکه بیان همبستگی و نگرانی مردم در هر کشور نسبت به خطر عقب‌گرد از دستاوردهای حقوق دموکراتیک خود نیز بودند و این‌که این موضوع تبدیل به یکی از دغدغه‌های فکری اقشار زیادی از مردم شده است. بی‌دلیل نبود که در تمام این گردهمایی‌ها یا راهپیمایی‌ها علاوه بر اعتراض به سیاست‌های فاشیستی، نژادپرستانه و ضد زن ترامپ، پلاکاردهای بسیاری در اعتراض به خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، اعتراض به سیاست نژادپرستی مهاجرین و سیاست‌های ضد پناهندگی، تأکید به حفظ حقوق بشر و این‌که ما همه یکی هستیم و حقوق ما نیز مساوی است و بسیاری دیگر از این قبیل نیز به چشم می‌خورد. این مهم‌ترین نقطه‌ی قوت این‌گونه مبارزات است و باید تقویت شود از آنجاکه آگاهانه یا ناآگاهانه تلنگری بر یک مسأله بسیار مهم است و آن یعنی مشروعیت این سیستم. به همین دلیل این مبارزات اگر بتوانند در پرتو یک رهبری آگاهانه و هدفمند جهت‌دهی و هدایت شوند نه‌تنها می‌توانند مشروعیت این سیستم را در برابر مردم متزلزل کنند بلکه پتانسیل رفتن به ورای این تزلزل را خواهند داشت. درست همان‌گونه که در یکی از پلاکاردها چنین نوشته‌شده بود: «دنیای دیگر فقط ممکن نیست، بلکه درراه آمدن است!».

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - انگلستان



❖ چکیده‌ای از گزارش آکسیون در دوسلدورف

❖ دوشنبه بیست و سوم ژانویه

در روز ۲۳ ژانویه ۲۰۱۷ از ساعت ۱۷ گرد هم‌آیی در ضدیت با روی کار آمدن ترامپ، در مرکز شهر دوسلدورف برگزار شد. ما هم از طرف سازمان زنان هشت مارس، به همراه گروه‌هایی مثل سازمان زنان «کوراژ» (Courage)، «حزب مارکسیست لنینیستی آلمان» (mlpd) و فعالین Montags Demo (گروهی که افرادش هر دوشنبه در هر یک از شهرهای آلمان در ساعت و مکانی ثابت گرد می‌آیند و بر سر معضلات مردم از جوانب مختلف، افشاکاری می‌کنند)، در این آکسیون شرکت داشتیم که جمعاً در حدود ۳۰ نفر می‌شدیم. روی یکی از پلاکاردهایی که ما به همراه داشتیم، به زبان فارسی و آلمانی این شعار نوشته‌شده بود: «نه، به نام بشریت، تن به یک آمریکای فاشیست نخواهیم داد!».

امضای ما زیر این شعار و متن فارسی این شعار، توجه رهگذران را جلب می‌کرد و بلافاصله به سمت ما می‌آمدند و اعلامیه‌های ما را که به زبان آلمانی توزیع می‌کردیم، می‌گرفتند. این فرصتی بود که بتوانیم با آنان بر سر مواضع‌مان مثل اینکه فاشیسم مذهبی و امپریالیستی دو روی یک سکه هستند، صحبت کنیم. از گفتگوها و اعلامیه‌ها ما خیلی خوب استقبال شد طوری که اعلامیه‌ها، قبل از پایان گرد هم‌آیی تمام شد و ما توانستیم در توزیع اعلامیه‌های رادیکال سایر گروه‌ها هم نقش بگیریم. این گرد هم‌آیی در ساعت ۱۹ به پایان رسید.

فعالین سازمان زنان ۸ مارس (ایران-افغانستان) - دوسلدورف



❖ چکیده‌ای از گزارش آکسیون علیه ترامپ در هلند

❖ جمعه بیست ژانویه



... بیش از ۱۰۰۰ نفر از احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ و مترقی، فعالین سیاسی/ اجتماعی و جمع وسیعی از مردم آزادی‌خواه روز جمعه ۲۰ ژانویه ۲۰۱۷ از ساعت ۷ شب در موزه‌ی یوم‌پلین شهر آمستردام هلند گردهم آمدند تا ضمن حمایت و همبستگی با مبارزات اعتراضی مردم در کشورهای مختلف به‌خصوص در آمریکا؛ سیاست‌های نژادپرستانه و فاشیستی ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا و سیاست‌های راسیستی ویلدرز رهبر حزب راست و افراطی هلندی «حزب آزادی» را محکوم کنند. شرکت‌کنندگان در مسیر راه‌پیمایی با پرچم‌ها و پلاکاردهای مختلف خود با موزیک و دادن شعار توجه عابران را به خود جلب می‌کردند. در این تظاهرات برای اولین بار بسیاری از شرکت‌کنندگان یک‌صدا علیه کاپیتالیسم شعار سر می‌دادند «نه به کاپیتالیسم!».

... ما جمعی از فعالین سازمان زنان هشت مارس با حضور خود در این آکسیون ضمن همبستگی با مبارزات گسترده‌ی زنان و حرکت‌های اعتراضی مردم، سیاست‌های ضدزن و غیرانسانی احزاب فاشیستی و راسیستی را محکوم کردیم... همچنین شعار «نه به جمهوری اسلامی، نه به امپریالیست‌ها! جهان دیگری ممکن است!» را که بر روی پرچم بزرگی نوشته و به همراه داشتیم.

در پایان راه‌پیمایی فعالین حزب سوسیالیست جدید هلند - یکی از برگزارکنندگان این آکسیون - علیه سیاست‌های فاشیستی و ضدزن ترامپ و ویلدرز رهبر یکی از احزاب راسیستی ضدمهاجرین در پارلمان هلند؛ صحبت‌های محکمی ارائه دادند که جمعیت را تحت تأثیر قرار داد. دختران و پسران جوان با شور و هیجانی که نشان از خشم و نفرت آنان از وضع موجود داشت، در سخنرانی‌های خود بر روی بی‌هویتی و بی‌آینده‌گی نسل جوان صحبت کردند با تأکید بر اینکه سیستم سرمایه‌داری حاکم، مردم جهان را در شرایط دشوار و سخت‌تری نسبت به گذشته قرار خواهد داد؛ و اهمیت حرکت اعتراضی امروز ما در ادامه‌ی مبارزات پی‌گیر ما خواهد بود. آن‌ها بر روی همبستگی با مبارزات گسترده‌ی جهانی علیه افکار فاشیستی، راسیستی و غیرانسانی تأکید داشتند. یکی از زنان جوان بعد از سخنرانی‌اش شرکت‌کنندگان را به اهمیت شرکت در «مارچ زنان» که قرار بود فردای آن روز یعنی ۲۱ ژانویه در دو شهر آمستردام و دن‌هاگ در هلند برگزار شود، دعوت کرد و در پایان بار دیگر بر روی سیاست‌های ضد زن ترامپ و این‌که آینده‌ی زنان و مردم جهان در چه شرایطی اسفناک و خطرناکی قرار خواهد گرفت تأکید کرد که مورد تشویق جمعیت قرار گرفت.

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - واحد هلند

❖ چکیده‌ای از گزارش آکسیون علیه ترامپ در برمن

❖ دوشنبه بیست و سوم ژانویه



از آن‌جا که برمن از شهرهای پرجمعیت آلمان نیست، اعتراضات به معضلات جهانی هم در آن چندان گسترده نیست. یکی از جریانانی که در این شهر، نسبت به روی کار آمدن ترامپ عکس‌العمل نشان داد، گروهی به‌نام «تظاهرات دوشنبه‌ها» (Montagsdemo) است. این گروه که در اغلب شهرهای آلمان هر دوشنبه در ساعت و مکانی ثابت آکسیون‌هایی در اعتراض به معضلات اجتماعی برگزار می‌کند، موضوع اعتراض این دوشنبه خود را در سراسر آلمان علیه روی کار آمدن ترامپ اعلام کرده بود و به‌همی معترضان فراخوان داده بود که برای همبستگی با مردم آمریکا و در اعتراض به سیاست‌های ضدبشری ترامپ به این آکسیون بپیوندند.

ما هم از طرف سازمان زنان ۸ مارس به همراه جمعی از حزب مارکسیست لنینیست آلمان (MLPD) و سازمان زنان کوراژ (Courage) در این گردهم‌آیی شرکت کردیم. آکسیون از ساعت ۱۸ در مرکز شهر، آغاز شد. هوا تاریک و بسیار سرد بود ولی شرکت‌کنندگان تا آخر برنامه آن‌جا ماندند و یکی پس از دیگری اعتراضات و مواضع رادیکال خود را نسبت به سیاست‌های راسیستی و ضدزن در آمریکا و اروپا، از پشت میکروفون بیان کردند. ما تی‌شرت‌های قرمز که روی آن‌ها نوشته بود «آزادی زنان بدون انقلاب به دست نمی‌آید!» بر تن داشتیم؛ و پرچم سرخ ۸ مارس را در دست که خیلی جلب‌توجه می‌کرد. تنها گروهی که اعلامیه در این رابطه به همراه داشت هم ما بودیم. ضمن پخش اعلامیه‌ها با مردم به گفتگو می‌پرداختیم و ضمن افشای سیاست‌های ضدزن و ضدبشری ترامپ، مواضع و راهکارهای خودمان را بیان می‌کردیم. کسانی که توجه نشان می‌دادند اغلب زنان بودند که خیلی از آن‌ها مواضع ما را تأیید می‌کردند. سایر شرکت‌کنندگان در این گردهم‌آیی هم از حضور ما به‌عنوان یک جریان زنان که با برنامه‌ریزی حضور پیدا کرده بود خیلی استقبال کردند. این آکسیون حدود ۲ ساعت به طول انجامید.

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان) - برمن

❖ چکیده‌ای از گزارش آکسیون علیه ترامپ در فرانکفورت

❖ بیست و یکم و بیست و سوم ژانویه

گزارش اول



روز شنبه ۲۱ ژانویه ۲۰۱۷، مارش عظیمی در ضدیت با روی کار آمدن ترامپ، در شهر فرانکفورت بر پا شد. این راهپیمایی که از جلوی اپرای قدیمی شهر آغاز شده بود تا محل شهرداری (رومر) در مرکز شهر، ادامه یافت و در این مکان زنان مختلف طی سخنرانی‌هایی، خواست‌ها و نظرات خود را اعلام کردند. ما هم از طرف سازمان زنان ۸ مارس در همبستگی و هم‌صدایی با زنان و سایر اقشار در آمریکا، با خواست عدالت و در ضدیت با زن‌ستیزی، راسیسم و فاشیسم ترامپ، به این راهپیمایی پیوستیم. برخی از شعارهای که در جریان راهپیمایی داده می‌شد: «نیروی ما در اتحاد ماست!»، «به پا خیزید بر ضد راسیسم و زن‌ستیزی!»، «مردم، اگر ما متشکل شویم هیچ نیروی ما را نمی‌شکند!»، این راهپیمایی از پتانسیل بالایی برخوردار بود و زنان و مردانی از ملیت‌های مختلف در آن شرکت کرده بودند. تعداد زیادی از آمریکایی‌ها و سایر انگلیسی‌زبانان هم شرکت داشتند. سخنرانی‌ها به زبان‌های انگلیسی و آلمانی ارائه می‌شد.

گزارش دوم

در روز دوشنبه ۲۳ ژانویه ۲۰۱۷ هم گرد هم آیی در مرکز شهر فرانکفورت جلوی یکی از بناهای قدیمی و معروف شهر (Hauptwache) علیه روی کار آمدن ترامپ، برگزار شد. ما در این آکسیون هم به همراه گروه‌هایی مثل سازمان زنان «کوراژ» (Courage)، «حزب مارکسیست لنینیستی آلمان» (mlpd) و فعالین Montags Demo (که گروهی است که افرادش هر دوشنبه در هر یک از شهرهای آلمان در ساعت و محلی ثابت گرد می‌آیند و بر سر معضلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور موضع گیری و افشاگری می‌کنند)، شرکت کردیم و هم‌صدا در ضدیت با فاشیسمی که ترامپ آن را نماینده‌گی می‌کند و هم‌چنین با زن‌ستیزی و سکسیسم با شعارهای محکم به مقابله برخاستیم.

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان) - فرانکفورت

بخشی از گزارش تصویری تظاهرات ده‌ها هزار نفر در اعتراض به فرمان ترامپ

«توقف پذیرش پناهجویان و منع موقت ورود شهروندان هفت کشور عمدتاً مسلمان به آمریکا» / شنبه ۴ فوریه ۲۰۱۷ - لندن



بخشی از گزارش تصویری هزاران نفر در مخالفت با سفر ترامپ به انگلستان

دوشنبه ۲۰ فوریه ۲۰۱۷ - لندن



چکیده‌ای از گزارش تجمع اعتراضی به فرمان ترامپ مبنی بر «ممنوعیت ورود پناهجویان و شهروندان مسلمان»

یکشنبه ۱۲ فوریه ۲۰۱۷ - بروکسل



سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - بلژیک
۱۲ فوریه ۲۰۱۷

در اعتراض به فرمان ترامپ مبنی بر «ممنوعیت ورود پناهجویان و شهروندان هفت کشور عمدتاً مسلمان به آمریکا» روز یکشنبه ۱۲ فوریه ۲۰۱۷، تجمعی در مقابل سفارت آمریکا در بروکسل برگزار شد. اگرچه با توجه به این که این فرمان با دستور قضایی دادگاه فدرال آمریکا مدتی متوقف شده است مطمئن نبودیم که هنوز تعداد زیادی در این تجمع شرکت کنند اما در نهایت این تجمع که عمدتاً از طریق شبکه‌های اجتماعی اطلاع‌رسانی و سازمان‌دهی شده بود، ساعت ۱۵ در هوای سرد بروکسل آغاز شد و حدود ۱۰۰۰ نفر در آن شرکت کردند. در این تجمع علاوه بر مخالفت قاطع با فرمان فاشیستی ترامپ، شرکت‌کنندگان سیاست‌های کشور بلژیک در قبال پناهجویان و مشخصاً تئوفرانکلین وزیر امور مهاجرت و پناهندگی را هم هدف قرار داده بودند. آن‌ها معتقد بودند که سیاست‌های فرانکلین که یکی از رهبران جوان حزب «ان وی آ» است به همان اندازه نژادپرستانه و تبعیض‌آمیز است و باید خطر آن را درک کرد.

در این تجمع برخلاف مبارزات ۲۰ و ۲۱ ژانویه بسیاری از نیروهای سیاسی چپ و مترقی به شکل متشکل شرکت داشتند ولی کماکان حضور مردم از طیف‌های مختلف چشمگیر بود. جوانان و زنان حضوری برجسته داشتند. خصوصاً نوجوانانی که عمدتاً دانش‌آموز به نظر می‌رسیدند و شعارهایی ابتکاری و رادیکال با خود داشتند. زنان جوان هم شعارهایی ابتکاری خوبی علیه سیاست‌های ضد زن و نژادپرستانه‌ی ترامپ داشتند و عمدتاً در حلقه‌های کوچک دوستانه حاضر بودند. بسیاری از مادران جوان با فرزندان خود حاضر شده بودند. حضور کودکان هم به فضا انرژی و شادابی می‌داد و هم تعهد و مسئولیت‌پذیری این مادران جوان را نشان می‌داد. بسیاری از این کودکان شعارهایی با خود داشتند که مشخص بود خودشان تهیه کرده‌اند و پدر و مادرها هم تلاش داشتند شعارهای روی پلاکاردها را در حد امکان به شکل ساده برای شان توضیح دهند...

چکیده‌ای از گزارش آکسیون اعتراض به حضور «پنس» معاون ترامپ در بروکسل

دوشنبه ۲۰ فوریه ۲۰۱۷ - بروکسل



با وجود هوای نسبتاً سرد و باد شدید حاضرین با انرژی فراوان و با شعارهای بسیار خلاقانه در محل حاضر شده بودند. شرکت‌کنندگان عمدتاً آمریکایی‌های ساکن اروپا و مشخصاً زنان بودند. البته «سازمان عفو بین‌الملل» هم در اعتراض به فرمان ترامپ مبنی بر «ممنوعیت ورود پناهجویان» رسماً با این آکسیون اعلام همبستگی کرده بود و عده‌ای از فعالین این سازمان و معدودی از فعالین سیاسی بلژیکی در این آکسیون شرکت داشتند.

... مضمون برخی از این پلاکاردهای خلاقانه این بود: «سیاست‌مدار سکسیست، نژادپرست و همجنس‌گراستیز، خوش نیامدی!»، «پنس برو گمشو!»، «باید جمهوری‌خواهان افراط‌گرا را متوقف کنیم!»، «نه به دیوار!»، «ما به زنان اعتماد می‌کنیم!»، «پنس: چه کسی می‌خواهد از محیط‌زیست، آموزش و پرورش و برابری ما در مقابل مذهب افراطی شما محافظت کند؟»، «فمینیسم بیشتر، مزخرفات کمتر!»، «ترامپ اطراف خود یک دیوار بکش! من پرداخت می‌کنم!»، «حقوق زنان مورد حمله واقع شده است، باید برخاست! و مبارزه‌ی متقابل کرد!» و ...

با وجود این که جمعیت زیادی نبود اما همه پراثری تا آخرین دقایق آکسیون فریاد می‌زدند: «ترامپ و پنس باید بروند!»، «متحد شوید! ما هرگز جدا نبوده‌ایم!»، «سفید! سیاه! متحد شوید! مبارزه کنید!»، «نه به ترامپ! نه به پنس! نه به کوکلاس کلان‌ها! و نه به آمریکای فاشیست!»، «پنس ضدزن، نژادپرست و همجنس‌گراستیز برو گمشو!» و ...

ما فعالین سازمان زنان هشت مارس هم با شعارهایمان در این آکسیون حاضر بودیم. برخی از شعارهایمان این بود: «نه دیوار! نه اخراج! نه سلاح‌های هسته‌ای! نه نژادپرستی! نه فرودستی زنان!»، «زنان کیسه‌بوکس، ابژه جنسی، ماشین جوجه‌کشی و ... نیستند! زنان انسان کامل هستند!» و ... همچنین در اعتراض به حضور پنس این نماینده‌ی فاشیست مسیحی و بنیادگرا در تظاهرات ضد حق سقط‌جنین در آمریکا که در دفاع از جنبش واپس‌گرای «پرو لایفز» بود، ما هم این شعارها را به دست گرفته بودیم: «هر زنی صاحب بدن خودش است!»، «بدن من متعلق است نه به دولت! نه به مذهب! نه به هیچ فردی! متعلق به من است!» و ... زن مسنی که همراه با دختر و نوه‌اش (که نوزاد بود) آنجا حاضر بود و با پلاکاردها: «سه نسل از طرفداران حق انتخاب!» مقابل ما ایستاده بود با شادمانی شعار ما را تأیید می‌کرد...

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان) - بلژیک
۲۰ فوریه ۲۰۱۷

«بیانیه سازمان زنان هشت مارس در همبستگی با کارزار «نه به فاشیسم!» - به زبان فارسی

در همبستگی با کارزار

«نه! به نام بشریت، ما زیر بار یک

آمریکای فاشیست نخواهیم رفت!»



همه‌ی ما می‌دانیم که دونالد ترامپ روز ۲۰ ژانویه به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا بر مسند قدرت خواهد نشست. این موضوع باعث نگرانی میلیون‌ها نفر نه‌تنها در آمریکا بلکه در سراسر جهان شده است.

ترامپ کمپین انتخاباتی‌اش را بر مبنای برتری مردانه، برتری سفیدپوستان، شوونیسم ملی، تهدید به حمله علیه پناه‌جویان و مسلمانان و مسابقه‌ی تسلیحات هسته‌ای طراحی کرد؛ بنابراین فرودستی زنان، تحقیر هم‌جنس‌گرایان، نژادپرستی و تبعیض علیه غیرسفیدپوستان، ستمگری علیه سایر ملیت‌ها و مذاهب، تهدید به یک مسابقه‌ی هسته‌ای دیگر و درنتیجه خطر یک جنگ ویران‌گر با سلاح‌های کشتار جمعی بخشی جدایی‌ناپذیر از برنامه‌های اوست. او هم‌چنین قول داده است که تولید گازهای گلخانه‌ای را که تهدیدی برای کل کره زمین و زندگی نسل آینده است، افزایش دهد.

او عقب‌افتاده‌ترین، پوسیده‌ترین و ارتجاعی‌ترین ارزش‌ها و ایده‌ها را گرد هم آورده تا نوع حکومتی را که در حال طرح‌ریزی‌اش است، مشخص کند: فاشیسم. به این شکل

یک نماینده‌ی سرمایه‌داری امپریالیستی برای حاکمیت در آمریکا و ستم و استثمار دیگر کشورها در خدمت به منافع جهانی‌اش نقشه می‌ریزد. حاکمیتی که تهدیدی برای بشریت و کل کره زمین است و می‌توان آن را با آلمان نازی مقایسه کرد که دسترسی بیشتری به سلاح‌های کشتار جمعی قدرتمندتر دارد.

ما از شیوه‌ای که زنان این‌چنین حق‌ورخوار شمرده می‌شوند آن‌هم توسط کسی که قرار است بر یکی از قدرتمندترین کشورهای جهان حاکمیت کند، بسیار منزجریم.

زنان ایران تجربه‌ی یک رژیم تئوکراتیک را دارند که بر مبنای دین و ارزش‌های عقب‌مانده و ضد زن به قدرت رسید. بسیاری باور نداشتند که حاکمین نوین بتوانند چنین ایده‌های زن‌ستیزانه‌ای را اعمال کنند؛ اما اعلام اجباری شدن حجاب بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن رژیم اسلامی اولین حمله علیه حقوق زنان بود که اعتراض ده‌ها هزار زن در تهران را برای چند روز متوالی به دنبال داشت. از یک‌طرف رژیم با تکیه بر پایه‌های محافظه‌کارش و از طرف دیگر نادیده انگاشته شدن جدیت این حمله از طرف بسیاری نیروها ازجمله نیروهای انقلابی و مترقی - تحت این عنوان که این مسئله‌ای فرعی و غیرعمده است - زنان را از حمایتی که سزاوار آن بودند و به آن احتیاج داشتند، محروم کرد. پیرو آن، رژیم مذهبی و زن‌ستیز بر فشار خود علیه زنان افزود و به‌طور روزافزونی آن‌ها را از فعالیت‌های اجتماعی محروم کرد. زیاد طول نکشید که حملات علیه زنان، به حمله علیه اقلیت‌های ملی و محدود کردن حقوق فردی، علیه اقلیت‌های مذهبی، کمونیست‌ها و سایر گروه‌های مخالف گسترش یافت تا به نقطه‌ای رسید که ده‌ها هزار نفر از اعضا و هواداران سازمان‌های انقلابی و دیگر گروه‌های اپوزیسیون، زندانی، شکنجه و اعدام شدند و حکومت شکنجه و وحشت هنوز ادامه دارد.

از آن زمان تا امروز زنان با افت‌وخیز به مقاومت و مبارزه‌ی خود علیه این رژیم زن‌ستیز ادامه داده‌اند. ما زنان ایرانی به‌خوبی به این مسئله آگاهیم که رهایی‌مان در گرو مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم بنیادگرای جمهوری اسلامی است.

ما کاملاً و عمیقاً درک می‌کنیم که خوار و پست شمردن زنان چه مفهومی دارد. ما درد تبعیض را احساس می‌کنیم، چه در مورد زنان باشد و یا در مورد بقیه‌ی اقشار و طبقات جامعه.

ما می‌خواهیم با هم وجود از تلاش و کوشش شما برای متحد کردن و سازمان‌دهی همه‌ی کسانی که نمی‌توانند کنار بایستند و شکل‌گیری یک آمریکای فاشیست را مشاهده کنند، قدردانی کنیم.

ما از تلاش شما برای متشکل و متحد کردن اقشار مختلف مردم و مبارزه برای جلوگیری از به قدرت رسیدن رژیمی به سرکرده‌گی ترامپ/ پنس و نرفتن به زیر بار نقشه‌های حقیقتاً هولناک‌شان، کاملاً حمایت می‌کنیم.

مهم نیست که ما در کجای جهان قرار داریم، ما خطراتی که از جانب ترامپ/ پنس و باند آن‌ها نه‌تنها آمریکا بلکه کل جهان را تهدید می‌کند، قویاً احساس می‌کنیم و نمی‌توانیم در مقابل آن بی‌تفاوت باقی بمانیم بلکه مصمم هستیم که در این مبارزه سهم بگیریم و بخشی از آن باشیم.

این وظیفه‌ی ماست که در مقابل ستم برزنان، نژادپرستی و دامن زدن به ترس و تنفر از پناه‌جویان و پیروان مذاهب دیگر مبارزه کنیم.

این وظیفه‌ی ماست که هر آن‌چه از دست‌مان برمی‌آید انجام دهیم تا حرکت دیوانه‌وار به‌سوی مسابقه‌ی تسلیحات هسته‌ای و خطری که از این‌جهت بشریت و کل کره زمین را تهدید می‌کند، جلوگیری کنیم.

همه‌ی این‌ها در شرایط کنونی به این بستگی دارد که به‌هیچ‌وجه زیر بار یک آمریکای فاشیست نرویم.

مبارزه‌ی شما علیه یک آمریکای فاشیست به سرکردگی ترامپ/ پنس، مبارزه‌ی ما و هم‌چنین مبارزه‌ی همه‌ی انقلابیون و آزادی‌خواهان جهان و همه‌ی کسانی است که برای جهانی بدون ستم و استثمار مبارزه می‌کنند.

روز ۱۲م ژانویه ما در کنار شما و هم‌چنین میلیون‌ها مردمی خواهیم بود که در آمریکا و سراسر جهان مصمم هستند زیر بار فاشیسم نروند.

مبارزه‌ی شما مبارزه‌ی ماست!

سازمان زنان ۸ مارس (ایران - افغانستان)

۲۶ دسامبر ۲۰۱۶

درد بر زنانی که با حضور پر قدرتشان به مقابله با فاشیسم برخاستند!

تظاهرات میلیون‌ها زن در روز ۲۱ ژانویه ۲۰۱۷، در سراسر جهان پیام واضح، محکم و غیرقابل انکاری برای سیستم سرمایه‌داری پدر/مردسالار حاکم بر جهان، برای سرمایه‌داری - امپریالیستی آمریکا و سکان‌دار تازه‌کارش دونالد ترامپ داشت: «ما زنان در صف مقدم مبارزه با فاشیسم و واپس‌گرایی ایستاده‌ایم و مصمم به مبارزه برای حقوق خودمان و سایر فرودستان هستیم! این تازه اول ماجراست!»

انتخاب ترامپ هرچند برای لحظاتی دنیا را در شوک عظیمی فروبرد، اما پایداری نیروی اندکی که در تمام این روزها و شب‌ها بی‌وقفه در خیابان ماندند و مبارزه کردند، کمک کرد که پای دیگر معترضین هم بی‌تزلزل به خیابان باز شود. سخنرانی ترامپ در روز ۲۰ ژانویه تیر خلاص بر توهم کسانی بود که فکر می‌کردند، برنامه‌ی عمل «ادعایی» ترامپ، چیزی جز تبلیغات انتخاباتی برای کسب رأی نیست و پس از انتخاب ترامپ نیز یک «رئیس‌جمهور طبیعی» و کمافی‌السابق حافظ نظم موجود خواهد شد؛ اما سخنرانی ترامپ در مراسم تحلیف‌اش که آشکارا بر پایه‌ی عظمت‌طلبی و نظامی‌گری امپریالیستی آمریکا استوار بود جای هیچ شائبه‌ای حتی برای رسانه‌های جریان اصلی باقی نگذاشت که این برنامه «طبیعی» نیست.

این قدرت‌نمایی فاشیستی و ارتجاعی ترامپ اما پاسخ روشن و محکمی دریافت کرد. حضور هم‌زمان بیش از دو میلیون نفر در ۶۷۰ برنامه در خیابان‌های ایالات متحده‌ی آمریکا؛ و صدها هزار نفر در بیش از ۷۰ شهر در سراسر جهان که اکثریت آن زنان بودند و به دعوت «مارش زنان» و دیگر سازمان‌ها و کمپین‌ها به خیابان آمده بودند، قدرت‌نمایی

باورنکردنی در مقابل فاشیسم عریان ترامپ و دولت در حال شکل‌گیری‌اش بود. جمعیتی که اکثریت آن زنانی از ملیت‌های مختلف، سنین و نسل‌های مختلف، گرایش‌های جنسی و مذاهب و مشاغل متفاوت و ... خاستگاه‌های طبقاتی متفاوت و با خواسته‌های متفاوت و از گرایش‌های سیاسی متفاوت بودند اما در یک موضوع مهم وجه اشتراک داشتند: این دولت ارتجاعی فاشیستی را باید متوقف کرد!

زنان آن چنان مصمم، محکم، متحد، شورانگیز، رنگارنگ، خلاقانه و پرامید درصحنه حاضر شدند که گویا دهانه‌ی آتشفشانی از دل کوهی سرد و یخ‌زده باز شده که گرما، نشاط و امید به آینده را در خود فشرده کرده بود. زنان با شعارهای خلاقانه چنان روشن خواسته‌های خود را طرح کردند؛ چنان از منافع کوتاه مدت و درازمدت خودشان و سایر ستمدیدگان با قطعیت دفاع کردند و چنان صفوف متحد یکدیگر را در سراسر جهان تقویت کردند که جای هیچ شبهه‌ای نماند: زنان در صف مقدم مبارزه علیه سیستم سرمایه‌داری مردسالار ایستاده‌اند. همان‌قدر که نسل‌های مختلف زنان و خصوصاً زنان جوان که حضوری گسترده و چشمگیر داشتند، با حرارت و مصمم از حق کنترل زن بر بدن‌اش دفاع می‌کردند به همان نسبت از حق آزادی انتخاب محل زندگی برای ملیت‌ها و مهاجرین، حق برخورداری از خدمات درمانی و پزشکی همگانی، حق آزادی گرایش‌های مختلف جنسی و حق آزادی مذاهب دفاع می‌کردند. زنان همان‌قدر که از تبعیض و ستم جنسیتی ابراز نفرت می‌کردند از تبعیض ملی و نژادی، از جنگ و کشتار، استعمار و تخریب محیط زیست، عظمت‌طلبی و خشونت پلیس و سرکوب سیاهان ابراز انزجار می‌کردند. زنان همان‌قدر که از حضور چشمگیر و متحدانه‌شان، ابراز عشق و احساس نزدیکی می‌کردند از تقویت سیستم پدر/مردسالارانه به سرکردگی ترامپ اظهار خشم می‌کردند. به این شکل وقتی توده‌ی زنان در کنار زنان هتروپیشه، هنرمند، چهره‌های دانشگاهی و فعالین سیاسی و ... خودشان را در جنبشی که تمام حقوقی که یک انسان در یک زندگی انسانی باید از آن برخوردار باشد، بازتعریف می‌کنند، شکی باقی نمی‌ماند که بدون حضور زنان هیچ تغییر ریشه‌ای امکان‌پذیر نیست و حضور زنان دماسنج پیشروی یک جنبش اجتماعی انقلابی است.

در کنار این مبارزه‌ی پرشور اما نمی‌توان چشم بر این واقعیت نیز بست که سایه‌ی سنگین اصلاح‌طلبی و چشم امید داشتن به «قهرمانانی» از درون گردانندگان و سردمداران همین سیستم دهشت و تاریخ‌مصرف گذشته در بین شرکت‌کنندگان و گردانندگان موج می‌زد که شاخص‌ترین نشان آن توهم به حزب دمکرات آمریکا و نمایندگان فعلی و سابق آن بود. شکی نیست که این توهم غلیظ بدون مبارزه‌ی انقلابی زنان در درون این جنبش و تقویت قطب انقلابی در درون جامعه کنار نخواهد رفت و نیروی انقلابی زنان که فقط قسمت کوچکی از آن در این مارش پر قدرت خودنمایی کرد، طوفانی‌تر از امروز رها نخواهد شد. این جنبش نویدبخش جنبش انقلابی جهانی است.

امروز ما با علم بر همه‌ی پتانسیل‌ها و موانع این جنبش، باید تلاش کنیم تا این جنبش به‌حق و جهانی در خیابان بماند، در هرکجا که هستیم، فرقی نمی‌کند. باید زنان و مردان بیشتری به‌صف این مبارزه بپیوندند. باید در کنار این اتحاد مبارزاتی وسیع، با دامن زدن به مبارزات فکری درونی، این جنبش را هرچه گسترده‌تر، مصمم‌تر، منسجم‌تر، هدفمندتر و افق‌اش را انقلابی کرد تا بتواند جنبش ضد فاشیسم را در آمریکا و در سراسر جهان تقویت نموده و دولت فاشیستی ترامپ / پنس را در خدمت به سرنوشتی کلیت سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی، به زیر کشد.

درد بر زنان و مردانی که متحدانه در مقابله با فاشیسم خیابان‌ها را تسخیر کردند!

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)

۲۲ ژانویه ۲۰۱۷



ما می‌توانیم و باید در خیابان بمانیم تا دولت فاشیستی ترامپ/پنس را به زیر کشیم!



فقط ده روز از قدرت‌گیری رسمی ترامپ گذشته و هر روز هزاران هزار نفر خشمگین و عاصی به صفوف مخالفین او می‌پیوندند. هزاران هزار نفری که هر کدام به دلایلی عناصر عروج فاشیسم را لمس و احساس خطر می‌کنند. همان‌طور که حضور پرشکوه میلیون‌ها زن در سراسر جهان در روز ۲۱ ژانویه مخالفت مصمم و محکمی با یکی از جنبه‌های آشکار فاشیسم ترامپ یعنی تقویت ارزش‌ها و تشدید روابط پدر/مردسالارانه را به نمایش گذاشت؛ این بار هم حضور صدها هزار معترض در مقابله با فرمان «توقف پذیرش پناهجویان و منع موقت ورود شهروندان هفت کشور عمدتاً مسلمان به آمریکا» به شکل قاطعی مخالفت با شونیسیم عظمت‌طلبانه‌ی فاشیست‌های سفید مسیحی است.

دولت فاشیستی ترامپ با اعلان این فرمان، اجرا و حمایت قاطع از آن، یک‌بار دیگر نشان داد که سرمایه‌داری امپریالیستی بدون حمله به منافع فرودست‌ترین‌ها امکان زیست و حل بحران‌هایش را نخواهد داشت. حمله به حقوق پناهجویان و مهاجرین از خاورمیانه و مکزیک و ... چه معنایی دارد جز این‌که قربانیان اصلی سیاست‌های منفعت‌طلبی و جنگ‌طلبی آمریکا را یک‌بار دیگر قربانی سیاست عظمت‌طلبی آن کند.

آنچه پشت واژه‌های «امنیت ملی» و «امنیت آمریکایی‌ها» و ... پنهان شده این واقعیت انکارناپذیر است که پناهجویان و مهاجرین اینجا هستند چون شما و منافع بی‌پایان‌تان آنجا هستید! بی‌چیزترین آواره‌گان این‌جا هستند چون قانون حاکم بر سود سرمایه این است که در ازای تأمین منافع اقلیتی «برتر» و «سزاوار» هر نوع معامله‌ای می‌توان با اکثریت بی‌چیز و

«ناسزاوار» انجام داد. این سیل عظیم پناهجویان و مهاجرین از کشورهایی همچون افغانستان، عراق، سوریه و... در نتیجه‌ی جنگ‌های مستقیم و نیابتی سرمایه‌داری امپریالیست‌های آمریکایی و شرکا به وجود آمده است. این شکاف عظیم طبقاتی حاکم برجها، این «امنیت» کشورهای غربی در مقابل وضعیت جنگی دائمی در کشورهای «جهان سوم» و ... همه پشتوانه‌ی «امنیت ملی» امپریالیسم آمریکا بوده است. مسبب اصلی تمام این مهاجرت‌ها، آواره‌گی و کشتار، بی‌خانمانی، برده‌گی جنسی و خانگی، تجاوز ... امپریالیست‌های پدر/مردسالار آمریکایی و شرکا هستند که با دامن زدن به جنگ‌های ارتجاعی در جهت منافع‌شان به شکل‌گیری جریان‌ات اسلامی بنیادگرا در خاورمیانه و شمال آفریقا نیز پا داده‌اند و یا در جهت حفظ و تحکیم منافع‌شان، خود آن‌ها را به وجود آورده و امروزه هم حمایت و تقویت می‌کنند.

امروز ترامپ برای تقویت عظمت‌طلبی سفید/مسیحی آمریکایی یک‌بار دیگر «منافع مردم» آمریکا را در مقابل «هست و نیست» مهاجرین و پناهجویان قرار می‌دهد. ترامپ در نهایت بی‌شرمی و بی‌رحمی و حتی در مغایرت با اصول قانونی و «مشروع» حاکم بر قوانین آمریکا پناهجویان و مهاجرین را به عنوان عناصر «نامطلوب»، «دشمن»، «خطرات بالقوه» معرفی می‌کند و از زاویه‌ی ملیت و مذهب‌شان ذاتاً مظنون جلوه می‌دهد تا بتواند هیزم کافی برای تحکیم دولت فاشیستی خود و تقویت جنبش فاشیستی فراهم نماید.

ترامپ از یک‌طرف با پیشبرد سیاست منع ورود شهروندان از هفت کشور «عمدتاً مسلمان» عملاً به تقویت دولت‌ها و نیروهای بنیادگرای اسلامی در این کشورها خدمت می‌کند و با دوقطبی کردن جامعه بین دو نیروی واپس‌گرا یعنی امپریالیسم فاشیست آمریکا و بنیادگرایان اسلامی باعث می‌شود که مردم منزجر از سیاست‌های زن‌ستیزانه، نژادپرستانه، شونستی و اسلام‌ستیز و مهاجرت‌ستیز و ... راه‌حل را در پیوستن به این دولت‌ها و جریان‌ات اسلامی و زیر چتر حمایت آن‌ها رفتن، بیابند که خود باعث مشروعت بخشیدن به این جریان‌ات واپس‌گرای اسلامی می‌شود؛ و از طرف دیگر قصد دارد از این طریق به تقویت جریان‌ات راست افراطی در آمریکا و اروپا بپردازد.

همه این‌ها پوششی است برای این‌که بفهمیم، امنیت و آینده‌ی بشریت و کره زمین را نه آوارگان و قربانیان، بلکه سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی پدر/مردسالار و عظمت‌طلبی بی‌پایان فرماندهان آن تهدید می‌کند. برای در هم شکستن این سیستم و پایان دادن به این درجه غیرقابل‌تحمل ستم و استثمار هیچ راهی نداریم جز این‌که صفوف‌مان را در اعتراض و مبارزه تقویت کنیم و در مقابل هیچ‌یک از اشکال تبعیض و سرکوب سکوت نکرده و به هر شکلی که امکان‌ش را داریم مبارزه کنیم. بله! تمام کسانی که به هر شکلی مورد ستم و استثمار هستند و خطر واپس‌گرایی و حمله وحشیانه به حقوق مردم را به شکلی عریان‌تر در قدرت‌گیری دولت فاشیستی ترامپ/پنس احساس می‌کنند باید به‌صفت مبارزه بپیوندند و مبارزات یکدیگر را در هر نقطه‌ای از جهان تقویت کنند.

درست است که تا همین حالا در آمریکا و سراسر جهان میلیون‌ها نفر در مقابل این فاشیسم عریان که در فرماندهی قدرتمندترین کشور جهان قرار گرفته است به پا خاسته‌اند؛ اما هنوز این اول کار است. ما می‌توانیم و باید بیش از هر زمان دیگر قدرت اتحاد و نیروی انفجاری‌مان را به میدان بیاوریم و خیابان‌ها را تسخیر کنیم و نگذاریم که فاشیسم ترامپ/پنس و کل حاکمیت امپریالیست‌های آمریکایی با ایجاد شکاف در بین مردم و گسترش نفرت و عظمت‌طلبی پا بگیرد. ما باید علیه فاشیسم عریان ترامپ/پنس این نماینده‌گان سیستم امپریالیستی آمریکا، شانه‌به‌شانه هم هر چه وسیع‌تر و هدمندتر در خیابان بمانیم و مبارزه را ادامه دهیم تا بتوانیم این مبارزه را در مسیر رهایی بشریت و سیاره‌مان قرار دهیم. میلیون‌ها میلیون نفر دیگر باید به این صف بپیوندند تا همراه هم این رژیم فاشیستی را به زیر کشیم.

سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)

۲۱ ژانویه ۲۰۱۷

«بیانیهی «کارزار مبارزه علیه خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران» به مناسبت «روز جهانی زن» - به زبان فارسی

چهل سال مبارزه! تولد يك کارزار!

دستانت را به ما بده تا توانمندتر شویم!

هشت مارس «روز جهانی زن» در راه است و ما در تکاپو و تلاش، چشم‌انتظار مبارزات زنان در تمام جهان نشستیم تا شانه‌به‌شانه هم داده و خشم‌مان را فریاد کنیم؛ و در کنار بی‌شمار زنان تحت ستم در جهان خیابان‌ها را دوباره تسخیر کنیم.

امسال در شرایطی به پیشواز هشت مارس می‌رویم که شاهد گسترده‌ترین صف‌آرایی زنان در طول تاریخ بوده‌ایم. شکوه حضور پر قدرت میلیون‌ها زن - و مردانی که از ستمگری بر زنان در رنج‌اند - در خیابان‌های سراسر جهان انرژی و امید را به صفوف جنبش جهانی زنان بازگرداند؛ و پیام قاطع، روشن و غیرقابل‌انکاری به سیستم سرمایه‌داری مردسالار حاکم بر جهان و دولت زن‌ستیز و فاشیستی ترامپ در آمریکا داد: «زنان در صف مقدم مبارزه با فاشیسم و واپس‌گرایی ایستاده‌اند و برای احقاق حقوق خودشان و سایر فرودستان مبارزه خواهند کرد!»

امسال در شرایطی به پیشواز هشت مارس می‌رویم که ستم بر زن به لحاظ کمی و کیفی گسترش بی‌سابقه‌ای یافته است. در هیچ مقطعی از تاریخ، زنان در این ابعاد وسیع و به شکل جهانی مورد انواع خشونت جنسیتی هر دم فزاینده قرار نگرفته‌اند. در هیچ مقطعی از تاریخ زنان این‌چنین گسترده در چرخه‌ی روابط تولیدی و اجتماعی وارد نشده و این‌چنین هولناک مورد خشونت و سرکوب و تحقیر قرار نگرفته‌اند.

امسال در شرایطی به پیشواز هشت مارس می‌رویم که هم حقوقی نسبی‌ای که زنان در کشورهای «پیشرفته‌ی سرمایه‌داری» با مبارزه و با چنگ و دندان به دست آورده بودند با ادامه‌ی بحران جهانی سرمایه‌داری و تشدید روابط مردسالارانه‌ی این نظام طبقاتی درخطر قرار گرفته است؛ و هم در کشورهایی که بی‌حقوقی و ستم بر زن در آن قانونی، شرعی و یا عرفی است، زنان شاهد یورش جدی به باقی‌مانده‌ی روزه‌های آزادی‌شان هستند.

امسال در شرایطی به پیشواز هشت مارس می‌رویم که گسترش جهانی‌سازی و بحران سرمایه‌داری باعث شده تا زنان بیش‌ازپیش در حلقه‌ی تنگ دو قطب واپس‌گرای مردسالار یعنی سرمایه‌داری امپریالیستی و بنیادگرایان مذهبی نابود گردند.

امسال در شرایطی به پیشواز هشت مارس می‌رویم که از برشمردن و تکرار این لیست بی‌پایان روزانه خسته شده‌ایم: تجاوز، تجاوز گروهی، تجاوز «محارم»، تجاوز در میدان‌های جنگ، تجاوز در زندان، همسر آزاری، همسر کشی، دخترکشی، تهدید به قتل، اسیدپاشی، سنگسار، کتک، ناقص‌سازی جنسی، باکره‌گی و دوختن پرده بکارت، قتل ناموسی، پاره‌گی واژن، آزارهای خیابانی، ساعات ناامن، مکان‌های ناامن، داد و ستد بدن زن، تن‌فروشی، آزار جنسی در محل کار، بدنام کردن، تخریب اینترنتی، برقع، پورنوگرافی، حجاب اجباری، ناموس، شرم و حیا، تبعیض جنسیتی و ...

امسال در شرایطی به پیشواز هشت مارس می‌رویم که هیچ راهی جز مبارزه برای پایان دادن به چرخه‌ی بی‌پایان خشونت خانگی، اجتماعی و دولتی نداریم. دیگر سکوت نمی‌کنیم! دیگر آمار نمی‌دهیم! دیگر بیانیه صادر نمی‌کنیم! دیگر منتظر نمی‌مانیم! وقت عمل و شورش است! وقت اتحاد و مبارزه‌ی جسورانه!

امسال در شرایطی به پیشواز هشت مارس می‌رویم که موج مبارزات ضد عروج فاشیسم، نه‌تنها در آمریکا بلکه در بسیاری از کشورها زنان را به‌صف مقدم مبارزه کشانده است؛ و مبارزات زنان و سایر جنبش‌های اجتماعی پیشرو علیه رژیم واپس‌گرای جمهوری اسلامی را به مبارزه علیه عروج فاشیسم و واپس‌گرایی در تمام جهان پیوند داده است.

به همین دلیل امسال اعلام می‌کنیم در شرایطی به پیشواز هشت مارس می‌رویم که تولد «کارزار مبارزه با خشونت خانگی، اجتماعی و دولتی بر زنان» فرصت جدیدی در مقابل جنبش زنان ایران و جهان قرار داده است؛ فرصتی برای پیوستن به یک مبارزه‌ی متحد، پرشور و جسورانه‌ی جهانی. هر زنی که از خشونت بر زنان در رنج است می‌تواند به جویبارهای این مبارزات بپیوندد تا تبدیل به رودی خروشان در جهت مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی شویم.

به همین دلیل امسال اعلام می‌کنیم که ما متحد، مصمم و معترض به این کارزار می‌پیوندیم تا نقطه‌ی آغازی باشد برای یک سازمان‌دهی هدفمند و گسترده به‌سوی برپایی مبارزه‌ای سراسری در چهلمین سالگرد «تظاهرات پنج روزه‌ی زنان ایران ضد حجاب اجباری» یعنی هشت مارس ۱۳۹۷ - به مناسبت چهل سال مبارزه‌ی بی‌وقفه و توفنده‌ی زنان علیه یکی از واپس‌گراترین و زن‌ستیزترین رژیم‌های حاضر در جهان - به همین دلیل ما فعالین کارزار از همین امروز چهل مبارزه‌ی متحد را در سراسر جهان به‌پیش خواهیم برد تا هشت مارس ۱۳۹۷ گسترده‌تر، آماده‌تر و قدرتمندتر از همیشه به صحنه بیاییم.

برخیز! باید از پستوها و سایه‌ها خارج شویم! باید تمام قد بایستیم!

برخیز! سکوت را بشکن! فریاد بزن! طنین صدايت قدرت نهفته در خشم ماست!

برخیز! دستانت را به ما بده تا توانمندتر شویم!

برخیز! به‌صف مبارزه بپیوند با هر ابتکاری که می‌توانی ما را تنها نگذار! کسانی که ناگفته‌های تو را می‌فهمند!

برخیز! باهم می‌توانیم زنجیرهای خشونت علیه زنان را چنان پاره کنیم که هیچ‌کسی دیگر جرأت دوباره یافتن آن را نداشته باشد!

کارزار مبارزه علیه خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران - ۸ مارس ۲۰۱۷

karzar.zanan.2016@gmail.com

www.kaarzaar.com

www.facebook.com/kaarzaar

<https://twitter.com/kaarzaar>

@kaarzaar

control of women and turning them more and more into the role of incubators and treating them as a commodity for men's sexual desire are the requirements of the capitalist system that rules the world.

The intensification of women's subjugation around the world is the result of the intensification of the contradictions and the real crisis of capitalist system. Today the intensification of these contradictions has reached a point where it produces fascist representatives such as Trump, a representative that ruthlessly increases oppression and exploitation and attacks people all around the world, a representative for forging a "new" form of rule and turning the U.S. into a nakedly fascist state. The capitalist system, in order to nourish its main necessities, meaning obtaining maximum profit, maintaining and developing its international interests, needs to preserve and intensify the oppression of women. This system in order to prolong its oppressive system needs to preserve and expand the domination of men over women. Therefore it is the result of this rule that women all over the world from so-called modern countries to the most backward regions are undergoing widespread violence, and the power to control women by men is being increasingly institutionalised through the laws, traditions, ideology, culture, etc.

For the same reason, the foundation for the unity and solidarity of women all over the world are the backward productive, political, social and cultural relations that are governing this world, which subjugate women and make them the slaves of men. It is the same oppressive relation that has created the conditions that the wealth of just 8 men is equivalent to that of 3.6 billion of the planet's poorest people.

A world where 800 million people go to sleep hungry, where 3 billion women suffer from violence, a world where 70 per cent of productions is produced by women while they live in absolute poverty. A world where the majority of the people are slaves of oppressive and exploitative relations.

We should bear in mind that formation of naked fascism in the US as well as the growing momentum of fascist movements in other parts of the world are some of the most important aspects of the present situation of the world and show the intensification of the fundamental contradictions of the capitalist system. Imperialist-capitalism particularly the US is spreading chauvinism, racism and intensifying the subjugation of women, attacking refugees and immigrants, gays, invasions and wars and the destruction of planet Earth at an even higher speed... all are aimed to shape a more fascist and reactionary order not only in the US but also all over the world. For the control of the world these powers are on the one hand in contention and on the other hand try to make people believe that their system is eternal and that there is no other pathway for humanity. But there is another way, a revolutionary struggle for overthrowing and eradicating all systems that continue their existence based on oppression and exploitation. On this path, the elimination of gender oppression directly depends on carrying out the revolutionary struggle as well as sustaining that struggle and on the solidarity with the other oppressed people. This revolutionary struggle can be in the same direction for the birth of a new society, a society where all humanity will live together free and emancipated regardless of their gender, race, and nationality! Women have the greatest interests in the birth of such a society.

On this path and in such a turbulent situation our organisation will actively take part in the campaign to fight violence against women in Iran as well as the international struggle against dominant fascism in the US and will do our utmost in these struggles. Carrying out these two struggles in the tumultuous scene of today's world is extremely important. At the time where all the reformist and liberal women are putting their efforts to save the system or at its "best" to reform it, the campaign to fight violence against women is in line with the revolutionary overthrow of the anti-women regime of the Islamic republic as the main cause of women's subjugation becomes even more important. On the other hand, taking an active role in our international struggles to support people and particularly the revolutionary forces in the U.S. who are fighting against the fascist state of Trump/Pence is our important duty of internationalism and of supporting the decisive struggles that are facing all freedom-seeking, progressive and revolutionary people.

The realities in Iran as well as on a world scale require a prompt and practical response to the necessities confronting us. Therefore we call upon all women, either in groups or as individuals, to actively take part in the campaign to fight violence against women as well as in the struggle against naked fascism in the U.S. To wage these struggles united and shoulder to shoulder and in a large number and continue it with the perspective of victory will be a significant step in serving the emancipation of humanity.

Two Struggles, One Goal: Revolution!

The 8th of March, the day of international solidarity and unity, the day of marching against the capitalist patriarchal system that is ruling the world, is on the way. It is a day of struggle for achieving our goals of freedom and emancipation, a day that can bring together millions of women under the banner of breaking the chains of thousands of years of women's oppression.

This year, we can feel the breath of hope even more clearly. This breath stems out of the struggles of millions of women all over the world on 21 January 2017. For the first time in history, millions of women rose in international solidarity against an imperialist fascist regime in the U.S. as it started its reign. More than 6 million people, with the vast majority women, not only represented the demands of women's rights, but also became the defenders of other oppressed people such as refugees, immigrants, black people, Latinos, gays, etc. This international solidarity and the achievements of such struggles can and must be directed to serve to continue such struggles and spread the fire of struggle that is just and timely in reacting to the monstrous crimes that the new rulers of this system, the Trump/Pence regime, are impatiently waiting to commit.

Our organisation, as part of the women's revolutionary movement, on the basis of our analysis of the current situation regarding the intensification of the subjugation of women and the escalation of violence against women on a world scale as well as in Iran, has concluded that it is essential to give a correct and appropriate response to such a necessity; and on the basis of this correct analysis we play our role wholeheartedly and full-forcedly in launching and waging the "Campaign to Fight the State and Social and Domestic violence against Women in Iran". The start of this campaign coincided with the coming to power of the fascist, anti-women regime of Trump/Pence and the important political changes that took place in the U.S. This political shift in the U.S has given tremendous momentum to different sections and strata and to new waves of political and social struggles around the world.

One of the most important aspects of this shift is the use of naked fascism on a world scale and particularly in the U.S - one of the most powerful capitalist-imperialist countries on this planet - in openly attacking women's rights and intensifying the oppression of women. The humiliating, horrendous and disgusting attacks on women by Trump during his presidential campaign outraged millions of women on a world scale. The support and participation of vice-president Pence when for the first time in the US an official at such a high position was taking part in a demonstration against abortion organised by the Christian fascist fundamentalists, on the first week of their reign, was another organised act against women. **These are open and bitter attacks on women's rights. The trends indicate that these attacks will be intensifying and all the achievements of women in the Western countries which have been obtained through struggles on a world scale will be targeted ever more brutally.**

The intensification of women's subjugation has been and is on the agenda of all the anti-women, outmoded states and forces all over the world. If Trump's reign started with attacking women and limiting the rights to abortion, two days later, the rulers in Russia changed the law regarding domestic violence against women; if the Christian fascist fundamentalists in the U.S attack abortion clinics and kill doctors, the Islamic fundamentalists and fascists who rule Iran and Afghanistan took away the rights of abortion since they have come to power. If the patriarchal fascist Trump sees women as a sex object for men's pleasure, the patriarchal and backward president of Turkey Erdogan sees the place of women as being at home serving men and bearing children. If in Brazil Maria Louisa is imprisoned because she had an abortion, in the U.S. Ana Yoka is in prison because she wanted to end her pregnancy with a coat hanger.

From the white/Christian chauvinism of Trump in the U.S. to the chauvinism of Erdogan in Turkey, from the fundamentalism of Islamic Regime of Iran to the fundamentalist Christian fascism in the U.S., from the fundamentalist clique of ISIS in the Middle East to the Zionist rulers in Israel, from the Islamic fundamentalists of the Taliban and the rulers in Afghanistan, from the Neo Nazis in Germany to while these reactionaries have differences, all these anti-women reactionaries are united on the intensification of violence against women. The fact is that hating women and chaining them is the common denominator of all reactionary forces, from religious fundamentalists to patriarchal capitalist-imperialists.

In front of them stands half of humanity, where the unity and solidarity of millions all over the world in their protests against fascist regime of Trump/Pence showed their common goals. The rule of the patriarchal system that has woven the world into a network of the capitalist system is the base of this common goal. This system has pushed women to an inferior position all over the world. Today the intensification of male chauvinism and the

HASHTE MARS

Quarterly journal No. 40/ March 2017

Address:

ZAN

Postfach 850422

Köln 51029

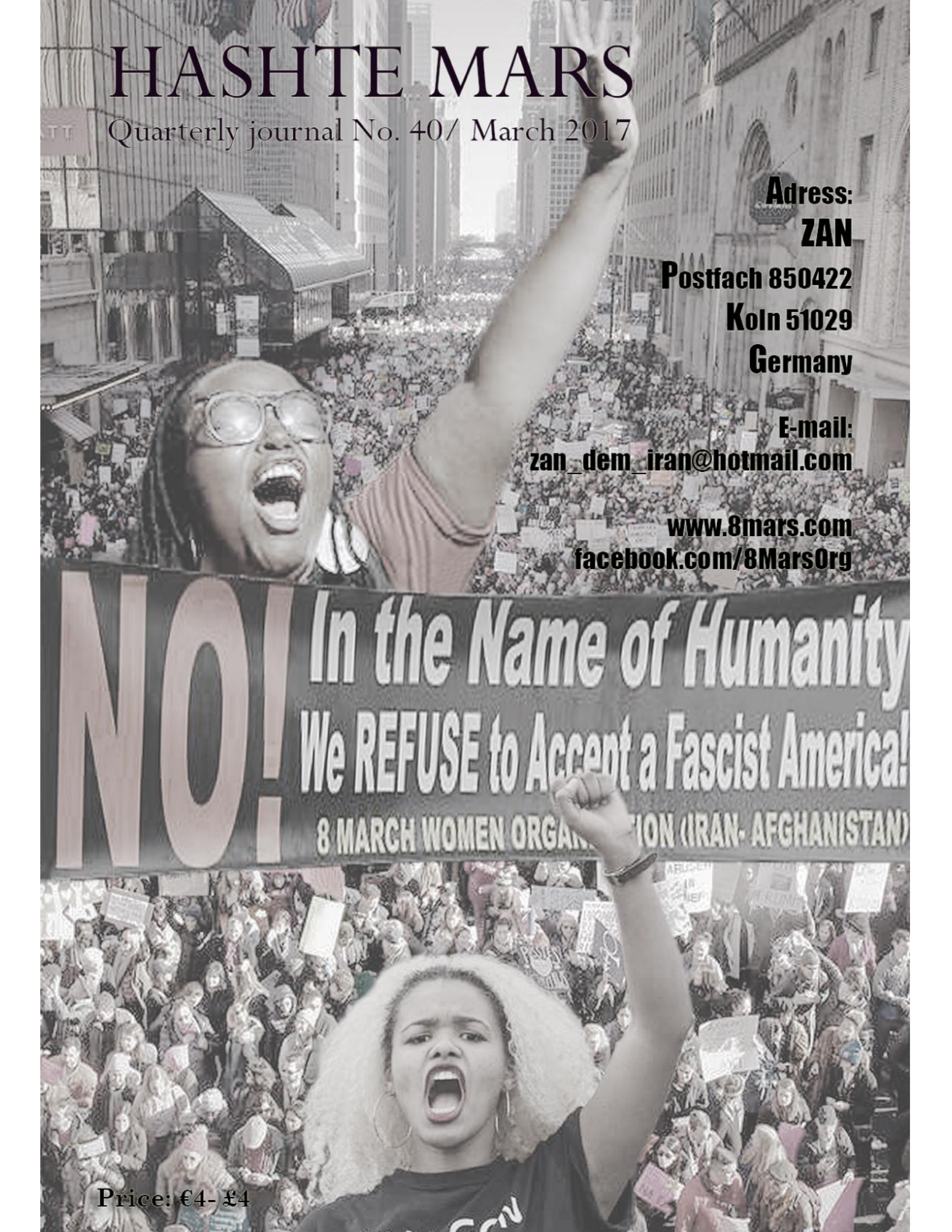
Germany

E-mail:

zan_dem_iran@hotmail.com

www.8mars.com

facebook.com/8MarsOrg



NO! In the Name of Humanity
We REFUSE to Accent a Fascist America!
8 MARCH WOMEN ORGANIZATION (IRAN- AFGHANISTAN)

Price: €4- £4